

# سپا وون

شماره پنجم ماه اسفند ۱۳۶۷ مطابق محرم الحرام ۱۴۰۸  
مطابق اکت ۱۹۸۸ شماره مسلسل (۱۱) سال اول

۷۰۷۳۱۱



مردم عجیبی از افغانستان

شماره دوازدهم است



# لکی فایف 555

یک بار نه ، بلکه همیشه غذای خوب  
 بخورید . خاطرۀ محافل خوشی را  
 جاودان سازید



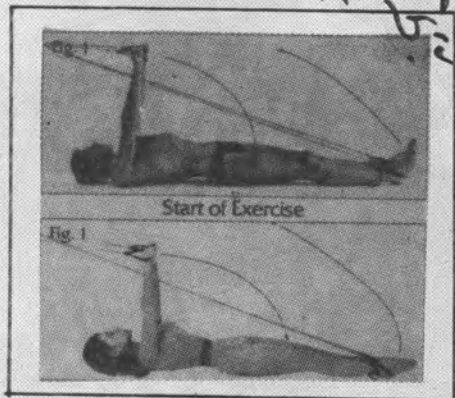
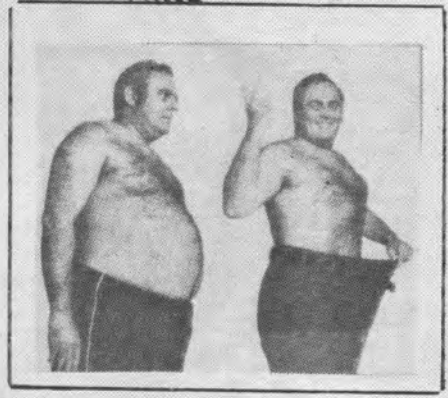
لکرفایف یارستورازن 555 تازه بکار آمدیم است  
 دوغها و سمر و شکر ، میفرمودن شیرینی خود شویخ پذیرفته میشد

به استثنای روزهای تعطیل از ساعت 11 - 1 1/2 در خدمت شماست  
 کورس پتکروف متبر مسجد جامع شیرپور

تلفون ۳۰۴۱۰ - ۳۰۳۲۷

بادهای شایسته برای زیبایی اندام شما  
 فقط با صرف ۵ دقیقه در روز درضامینخ تازرا کاشتردهید  
 در روز کمترین زمان  
 در زمان کمترین زمان  
 در زمان کمترین زمان  
 در زمان کمترین زمان

فروشگاه ماهانیا  
**Amanyar Store**  
 ۴۴۴۴۱  
 شیرپور - کورس پتکروف



عکسهای رنگی پیش و پس از عااله ادم  
 از شریف لیلیس چاپ ربا  
 سابقه عکاسی حله خانه پاته  
 تاریخ آن در سالگرد حله اعللا  
 میگرد .

تذکره : در شماره چهارم حله سبازون در صاحه هر حله  
 با اشتداد و محبوب و حید ناسی عنوان انتخاب شده بود  
 (اجاز به عبارات صوفیه) که محتوم و حید ناسی با آن موافق نبودند  
 و آنرا نادرست تلقی نمودند . اداره حله نظر آنهارا محتوم شمرده  
 و سعی خواهد ورزید تا در چنین موارد مشوره هرمنه آن را در نظر  
 گیرد .

لباسها و بوتهای قشنگ

خوراکی - های لذیذ -  
قرطاسیه



# نیازمندی های شما

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تا فرا می توانید  
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شوید

قرطاسیه فروشی نایب  
مقابر شارو لکهن - تهر ۱۳۲۲۲

مصطفی بوتیک  
جاده صبح مقابر پارک شهر نو

فروشگاه لوازم  
جاده صبح مقابر رنجمن نویند کاشمیر شهر نو

فروشگاه علی زاده  
مارکیت ابتدایه مریم  
حصه دوم خید خاله

فروشگاه حبیب  
مقابر مسجد جامع یعقوب

گروه هنری دیلایت  
آدرس: قرطاسیه فردوسی صدف

خوراکی فروشی  
مقابر ستودانت کمر فایف

خوراکی فروشی  
مقابر غلغله چارراه شیرپور شهر نو

قرطاسیه فروشی  
پارک تیمورتاش مر

عکسهای رنگی و سیاه و سفید همشهریان را تهیه می دارد  
عکس دو دیدی  
مقابر شفاخانه جمهوری





# سپاوولت



از سوئیا لورن پرسش بعمل آمده:  
 - گرچه شما خود را کوچک احساس می کنید، ولی مردم از شما سایه وار شمارا دنبال میکنند تا از شما بپرسند: عشق چیست؟ زندگی چیست؟ ترس از مرگ مشکل است یا از بیوی؟ چرا صاحبیه های شما پیرامون زنده گی حرفهای زیادی دارد. مگر فاقد معلومات درباره کارهای شما می باشد. پاسخ ها را در صفحه ۲۲ مطالعه نمایید.



بیگانه شده ها صفحه ۶

## درفشس آزادستان

صفحه ۱۰

## عنه مه کوه



## مرد عجیبی از افغانستان

مرد عجیبی که در تمام عمر خود نخندیده بود، دوستان او هرکاری که کرده بودند موفق نشدند. بودند که او را بخندانند اما تصادفاً يك روز . . . اتفاق افتاد و آن مرد خندید ولی فردای آن وفات نمود. این مطلب را در صفحه ۲۰ مطالعه کنید.



## پرسش از پرسشگران

در صحابه عاد له با این پرسشها پاسخ می خوانید:  
 - پس اگر ازدواج شما واقعیت ندارد در باره عشق چه میگوید این راهم انکار میکنید، چند بار عاشق شده اید؟  
 - آیا این از آن عشق هایی است که حتماً به ازدواج خواهد انجامید؟



بوزینه انسان صفحه ۱۸



مایکل جکسن صفحه ۵۰



د امی برای امپراتوری نقشها صفحه ۱۶



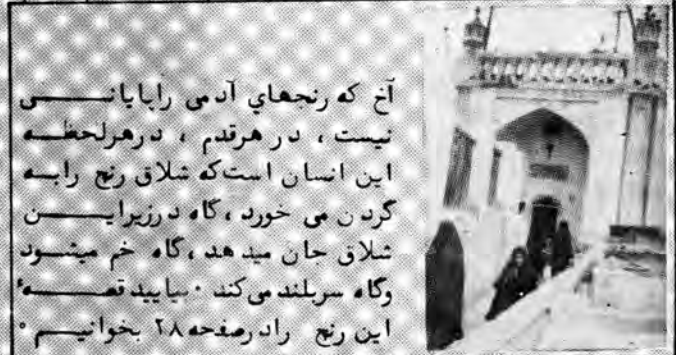


شماره پنجم ماه اسد ۱۳۶۷ مطابق محرم الحرام ۱۴۰۸  
مطابق اگست ۱۹۸۸ شماره مسلسل (۱۱) سال اول



طلاق ، بتکی برتراز-  
خوشبختی خانوادها  
صفحه ۱۲

**توی  
آهنگ  
توی**  
خ ۳۰



آخ که رنجهای آدمی را با پانسی  
نیست ، در هر قدم ، در هر لحظه  
این انسان است که شلاق رنج را به  
گردن می خورد ، گاه در زیر این  
شلاق جان میدهد ، گاه خم میشود  
و گاه سر بلند می کند . بیاید قصه  
این رنج را در صفحه ۲۸ بخوانیم .

# برای همه دلچسب است

صفحه ۶۲

آیا  
خوبونه رشتیا  
دی  
خ ۶۴



بن آستان جالب و خواندنی  
راحتیا مطالعه نمایید

دوشیزه اورلیان خلاصه کتاب صفحه ۵۷

سوال و جواب های سیخکی صفحه ۶۷

بوجی خنده  
۹۹

مدیرمسئول :	دوکتور ظاهر طین	نشره اتحاد به زورناهیستان
تلفون :	۶۱۹۵۲	جمهوری افغانستان
معاون :	محمد اصف معروف	هیئات تحریر :
تلفون :	۶۱۸۷۸-۵۴	بارق شفیع
آرت و گرافیک :	روح الله نقشبندی	دوکتور محمود حبیبی
خطاطی :	سمیع مسعود وحید	عبدالله شادان
تایپ :	کبیر امیر ویسی قانعی	لتیف ناظمی
مهتم :	محمد اسحق جلیلی	رهسورد زریاب
	واحد شاه نصیری	شفیق وجدان
	ظاهر غفور	

تیراز ۳۰۰۰۰ عکسهای شماره از شیر شاه ابوی ، همایون و آرشیف مجله



صفحه ۳۸

دشمنان  
دشمنان  
خ (۲۰)



# پیکان و شمشیر

## اعتقاد شمشیر دامو کلس

### بر فرق یک فصل

## تأحال ۳۱۴ نفر معتاد در

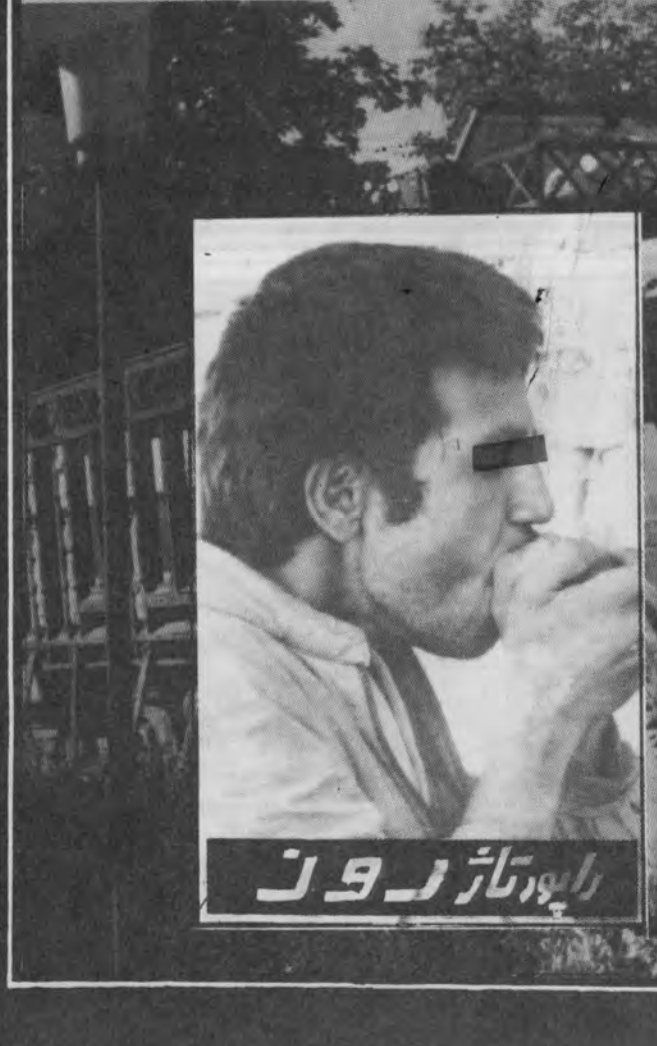
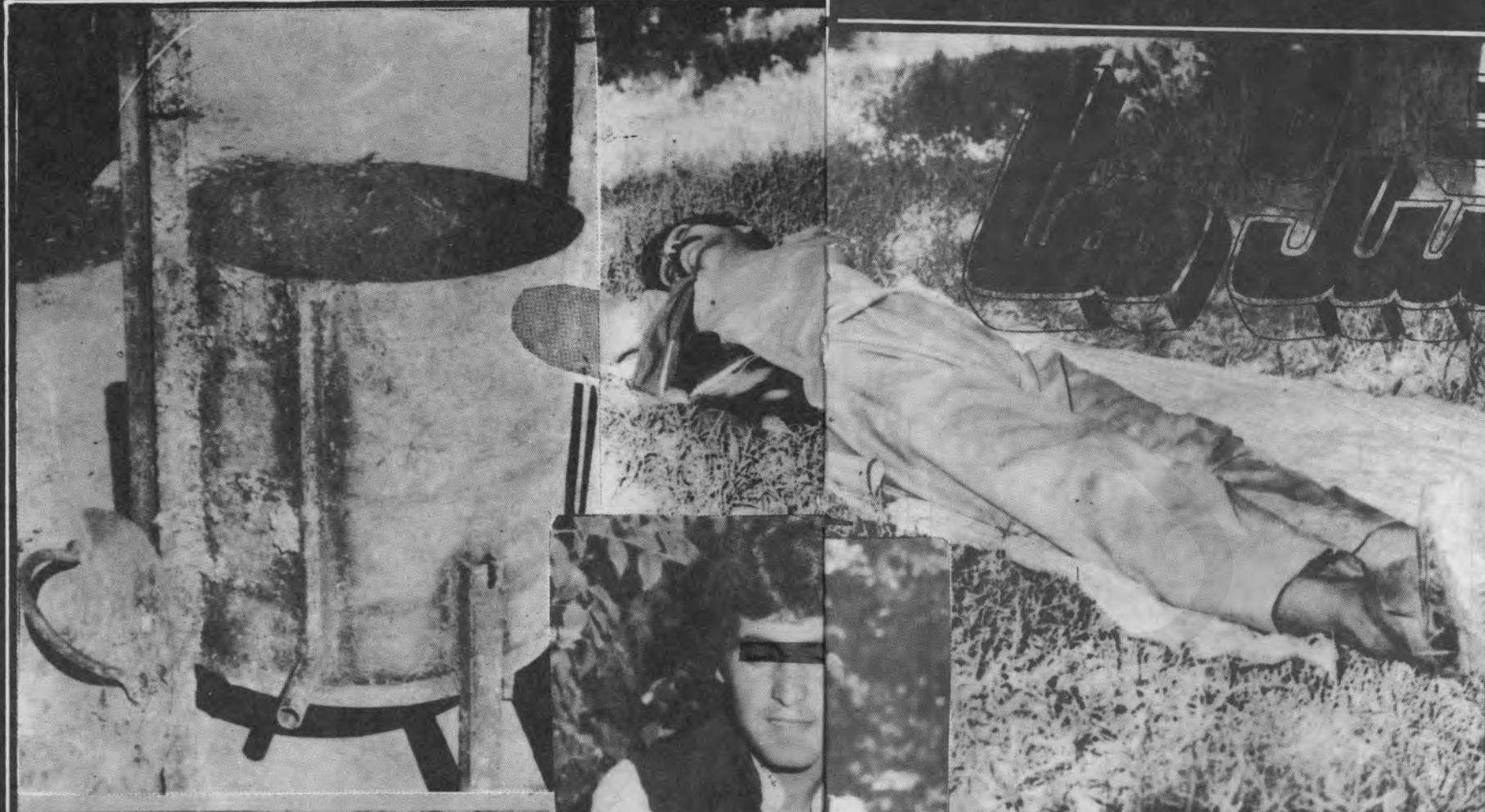
### کشور تپت شده اند

گزارشگر: صباح الدین رهش

تا به نر انگیز عادت کرده اند چه هر روزی بر شمار معتادین افزود میگردد . از معتادین اگر سخن بگوئیم : اطفال ؟ نوجوانان ؟ جوانان ؟ بزرگ سالان ؟ در گروه معتادین از همه این کت گوری ها شامل اند . وقتیکه از غلام حیدر میرجه شازده ساله که معتاد چرس است و قسمیکه میگوید به مکتب نیست و در یک بایسک سازی درد همزنگ کار میکند میروسم که آیا استفاده از مواد مخدر آنهم در بارک شعری معقول است میگوید :

- (( ای پارک خنی برجسی ساختن ؟ ))
- کدام پارک ؟
- (( هم پارک شازده میگم

در نفس های کابل گازات - مواد مخدر کلورگیرشده - اکنون چرس، تریاک، هیروئین و حتی مورفین برای بیگانه شدن آدمهای ما از جامعه خدمت میکنند . وقتی که میخواهی ازدوسه چاربارک محدود یک در این شهر دارم گذرکی بوی چرس میدای سرفه، بوی هیروئین و امثال آنها حتما احساس خواهی کرد . گاهگاهی معتادین ربه حالت زار و خیم کنار جوی و یاد رختی افتاده و (( بی آب )) میایی . آن هموطنانیکه مسروراه - شان از بارکهای شعرنو، زرنکار، بارک اکبرخان مینه و بارک مفلوک شده و بریاد رفته تیمورشاهی است، به این چشم دیدهای



رپورتاژ روز

ن ۱ باز به خونتهداده ایجه  
چرس نمیکشم ببین کلان - کلان  
ادما استن که اونه ده پسره  
شیشتن))  
- اگر کسی شمارا از چرس کشیدن  
منع کنه ؟  
- (( والله بد رجانه دللم  
بایسکلم))  
- این مواد رایعنی چرس را  
از کجا بد هت میاری ؟  
- (( زور ! خدا خانه کاکانوروز  
تبرشکه نگیره - باز بهد الولی  
خان شازده و بیاد رایش خو  
از زو زمین هم که شوه برما  
بیدا میکنن))  
- آنهدا رکجا چرس برابفروش  
میرسانند و در کجا نگاه میکنن ؟  
- (( برو بیاد رتکه تکه ملم که  
کئی نیکم . ایزه ما مردم میفامیم  
بازده بره که شیشتن خسودت  
میانی شان))  
واز این بارک دیده بستراه  
زرنکار را در پیش میگویم، زرنکار که  
نزدیک به قلب کابل است ، -  
زرنکار که هنوز به همت خود  
این گوشه و آن گوشه اش را طراوت  
نگاه کرده، بلی زرنکار از نظر  
افتاده که زمانی تجمع گناه  
خواستن هابوده - زمانسی  
شعبده بازی های جالب آن مردم  
راسرگرم میساخته و اکنون . . .  
نه تنها مواد مخدره و قمار  
بر اتموسفیر آن مسلط است، بلکه  
تبادل و خرید و فروش مواد مخدره  
نیز در آنجا به چشم میخورد .  
درختان قدامت خود را  
حفظ کرده اند، تبه ها از حوادث  
گونه گونه پیشینه تاریخ قصه  
میکند، مقبره عبد الرحمن که  
اکنون یک دوسه شعبه ا داری  
نیز در آن مستقراند برزیبایی بارک  
افزوده . در بطن بارک شفاخانه  
ایست که برعکس شفاخانه های  
میوند، جمهوریت و دوسه دیگر  
از فضای آرام بهره مند است .  
نقشه بارک تغییر نخورد باقیست  
به نقاط سبز بارک که میبینی  
در اولین نگاه در میایی که رشده  
بقیه در صفحه (۹۴)





### از شما چه پنهان

وحید الله محصل سال اولیو - هنجی زبان و ادبیات

عشق از نظر شما چیست؟  
- من ۱۷ سال دارم ولی از شما چه پنهان مدتی چند ماه میشو که دختری را دوست دارم چندین بار پیشنهاد عشق مرا رد نموده نیدانم چه کنم به نظر من ((عشق یعنی زنده گی وزنده گی یعنی عشق)) است.



### زیبایی در ساده گیت

رحیمه محصل سال چهارم رشته بلانگاری پوهنجی اقتصاد برای یک محصل چگونه لباس را شایسته میدانید؟  
یک محصل هیچگاهی نباید پیرو مود و فیشن بی جا باشد بهترین زیبایی را در ساده گی میتوان سراغ کرد به نظر من محصلین و سایر جوانان ما از لباس استفاده نمایند که آن را اجتماع مردم ما بپذیرند.

### آنچه را که فراموش نمی توانم ...



نادره محصل سال چهارم رشته احصائیه پوهنجی اقتصاد پوهنتون کابل  
گفته میتوانید نتایج سسترگزشته شما چگونه بود و مصروفیت های تابستانی تان چه خواهد بود؟  
در سستری که همین امروز نتایج اعلان شد اول نمره شد و باید گفت مسرولیت و درس خواندن برای کسانی که میخواهند از درجه خوب صنف برخوردار باشند زیاد تراز دیگران است من با علاقمندی بیش از پیش برای تهیه مونوگراف و رسهای سستر بعدی پیشبینی خواهم بود و همین آن به یکی از دستاورد آره سرگتی احصائیه کارهای علمی نیز انجام خواهم داد فراموش نکن مسرولیت از جمله مصروفیت های دایمی ام محسوب میگردد که به آن نیز باید برسیم.

### همچو خورشیدی نیازانه می تاید ...



جلال الدین نوری معلم مکتب دشت برچی  
لازمی ترین صفات یک معلم خوب از نظر شما کدامهاست؟  
به نظر من یک استاد خوب از کسر کسر و تربیت سالم و انسانی برخوردار بوده آماده گی قلبی و معلومات کافی در مسورد مسلک و مضمون خود داشته و پیرامون شخصیت شاگردانش شناخت کامل داشته باشد طریقی تند ریس طوری باشد که برای شاگردان دلگیر واقع نشود. یک استاد خوب بی نیازانه همچو خورشید بدون در نظر داشت هیچ تبعیض برهنگان یکسان بتسا باشد.

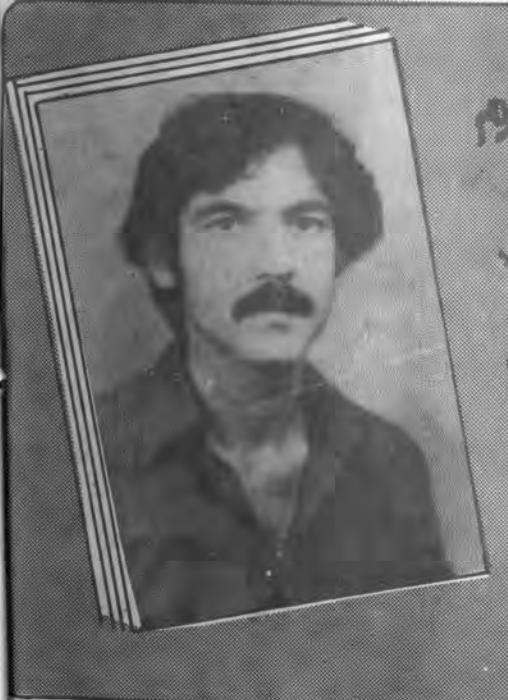
# دخترت

از او

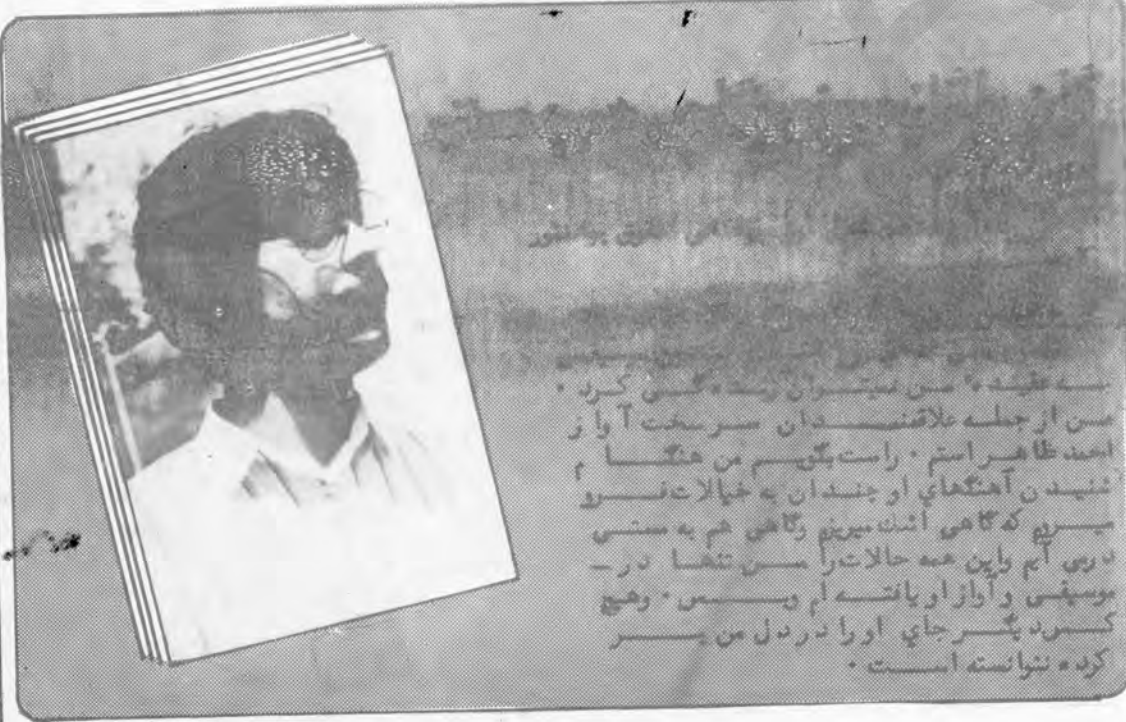
# کاسر

زنده گی مصروفیت ...

### چشم چرانی را دوست ندارم



محمد منصور موزی کارمند شورای فرهنگ ۱۰  
نظر شما درباره بزه چرانی و چشم چرانی های چران جوان چیست؟  
به عقیده من چشم چرانی از صفات نامطلوب چران جوان نمرده میشود زیرا جوانان مسرولیت های عظیم در برابر مردم واجتماع خویش دارند و اگر بخوانند شریک زنده گی برای خویش جستجو نمایند بدون شک آنرا از راه های مثبت و انسانی که به مسرور ایشان نیاز طبعه وارد نکند باید و از چشم چرانی و سرزده چرانی های پیمورد که تنها میتوانند وقت گرانمای شانس را خایج کند برهیز نمایند.



### علاوه بر کتب روسی مکتب

حمیر حمیر شاد  
همیشه در مکتب علاوه بر کتب روسی مکتب چگونه کتاب ها را مطالعه می کنید؟  
تا حد مد معین من در مکتب در مکتب مکتب کتاب های روانشناسی داستان های کوتاه افغانی و مجموعه های شعری را مطالعه میکنم.



### برای پیشبرد زنده گی

عبد الغفار محصل سال سوم پوهنجی زبان و ادبیات علاوه در مکتب فاکولتی مسرولیت های روزانه در محصلی های تابستانی شما چیست؟  
من ضمن پیشبرد تحصیلاتم در کان قرطاسیه فروش نیز دارم که از این راه عایدی برای مصارف تحصیلاتم فراهم میسازم در رخصتی های تابستان کورسلسان انگلیسی را تعقیب می نمایم.



### علاوه بر کتب روسی مکتب

حمیر حمیر شاد  
همیشه در مکتب علاوه بر کتب روسی مکتب چگونه کتاب ها را مطالعه می کنید؟  
تا حد مد معین من در مکتب در مکتب مکتب کتاب های روانشناسی داستان های کوتاه افغانی و مجموعه های شعری را مطالعه میکنم.



# در نقشه از افغانستان

نوشته: ظ. طین

درد های دل خود را که از نارضایتی اش حکایه داشت در میان گذاشت و حتی انسان را به مبارزه ضد انگلیس ها تشویق نمود . . .

♦♦♦

بعد از آن ملاقات سرداران ملی خود بفرجه افتاد و شاه در دست انگلیس ها اسیری بیش نبود و حالیه چیز به خود مبارزین بستگی داشت .

شامگاه ۱۶ رمضان ۱۲۵۲ هـ . ق ( اول نوامبر ۱۸۴۱ )

امین الله خان لوگری و دیگر سرداران ملی راه خانه عبد الله خان اشکزی را پیش گرفتند . خانه او که باد یوارهای بلند گلین محاطه بود در کوچه با نواب درهاشقان و عارفان دور از یکی از جاده های اصلی شهر موقعیت داشته معمانان یکی بی دیگر با استفاده از تار یک کرگرم و میش شام بی آنکه کسی متوجه شان شود وارد خانه شدند . معمانان از پیش تارک دیده شده بود . پیش از آنکه نان آماده شده مستخدمین برای پیش رفتن انطاری آماده کی می گرفتند در نزدیکی نماز شام انظار در برابر معمانان قرار دادند . بعد از ادای نماز شام و صرف صحبت ها هسته هسته آمدند . در میان معمانان امین الله خان لوگری مسن تر از دیگران جلوه میکرد ، کسی که زمین ه

۲۸ اسد مصادف است با شصت و نهمین روز استرداد استقلال افغانستان . افغانها در جریان سه جنگ قهرمانانه علیه اشغالگران بریتانوی ، نه تنها انسانانه شکست ناپذیری بزرگترین قدرت استعماری جهان ، بر تانیا را متزلزل ساختند ، بلکه نمونه عالی از شجاعت و مقاومت را به اثبات رسانیدند و برای نسل های بعدی درس بزرگی از عشق به آزادی را بجای گذاشتند . افغانها به این مبارزه قهرمانانه ، انتخاری کنندگان را صفحه درخشان از تاریخ خویش به حساب می آورند . در طول این مبارزه که نزدیک به سده راد بر گرفت ۲ نوامبر ۱۸۴۱ ( ۱۲ رمضان ۱۲۵۲ ) یک روز تاریخی و بزرگ در زنده کسی افغانستان و نیم قاره به شمار می رود . از این روز برویت استقلال روایات تاریخی حکایه می کشیم . . .

هر یکی بجای نشسته و منتظر ورود امیر ماندند . لحظه بی بعد امیر یاد ستار بزرگ و لبها سفاخری که او را در ظاهر به پدر کلانش شباهت میداد ، وارد تالار شدند . امیر بعد از احوال پرسسی در حالیکه چشمانش را به فرش اتاق دوخته بود ، با آرامی به سخن آغاز کرد :  
 - ( برادران ، گپ اینست که سرمکنا تن بود یگره و ستان انگلیسی ما میخواستند تا برای شما مقدمات سفر به هند و ستان را فراهم سازند . ) امیر لحظه بی مکت نمود و بعد از یکی دو بار سرفه داد : ( گرچه من تا حال در این مورد امری صادر نکرده ام ، اما میخواستم با موافقه شما اینکار را بکنم . . . شاید خیر شما در این باشد . ) پیش از آنکه امیر سکوت کند ، امین الله خان لوگری رشته کلام را در دست

زستان در راه بود . در کوچه ها و مسکوچه های شهر صبحگاهان ، هوای سرد پاییزی به روی ما برین می خورد . در آن روزها مردم برای ماههای سرد بعدی آماده گی می گرفتند ، یکی در فکر ( لاندی ) بود و دیگری میخواست کند و های خانه اش از ارد و برنج خالی نباشد . . .

یکی از این روزها قصد ان امیر ، و ده ملاقات شجاع الملک را که در بالا حصار در میان چند صد تن زن و طفل حرمسرای اش روزگدرانی می کرد ، به گوش امین الله خان لوگری ، عبد الله خان اشکزی و ده بی دیگر از سرداران ملی رسانیدند . سرداران اقوام نیز خواستار این دیدار بودند و اما آنچه شجاع الملک را به این ملاقات علاقمند میکرد نه از روی انعام ، بلکه مساهله دیگری بود . امیر ( وظیفه ) داشت تا سرداران را به دست کشیدن از اعمال ضد استعماری وادار کند .

وقتی سران قوم ، باغ اطراف قصر شجاع الملک را طی کردند ، در نزدیکی درب کاخ از آن هابه ساده گی استقبال شد . در میان سران ملی را به تالار هدایت کردند . انعام به دیوارهای اطراف تالار که با نقوش گونه گونه آراسته شده بود تکریمتسه و

بنیاد شصت و نهمین سالروز استرداد استقلال کشور

۲ نوامبر ۱۸۴۱  
یک روز بزرگ در تاریخ افغانستان



در سادات افروز درخشان تاریخی اعلان استقلال و آزادی



# طلاق و تکی بر فرار خویشی خانواده‌ها

تهیه کننده: مورچل



یازده گانه شهره اشخاص و افراد  
مراجعه کننده را از نزد يك بیهوش  
درد هلیر ریاست محکمه ناحیه  
سه زنی بالای سر مردی که در  
خود نورفته زار زار میگرد  
چهره مرد چنان درد زده است  
که میشود از خلال آن به اندو  
قلبی و درونی او بود نزد يك  
آنان میرود مرد را بد اخل میخواست  
هند، زن تنهامیاند آنوقت  
تلختر بلند تو میگرد نزد یکس  
میرود و دستم رابسه شانه اش  
میگذارد رویش را بطرفم بر میگرد ادد  
لحظه کوتاه گریه اش قطع میشود  
علت گریه اش را میبوسم دوباره  
گریه را سر میدهد در خلال گریه  
بریده بریده میگوید: ((چه  
بگویم راجع به بد بختی های  
زنها در مجلات و کتابها خوانده  
بودم ولی هرگز فکر نمی کردم که روزی  
داستان بد بختی و سیه روزی مرا هم  
مردم خواهند خواند، چه بگویم  
که چراکپ به اینجا رسیدم و  
حرف ناشنودیم مد اخله فامیلهها  
در زندگی ما رول عمده خود را داد  
شت در سالهای اول ازدواج فکر  
میکردم این مخالفت ها زیاد قابل  
اندیشه نیست، لذا به آنها  
با دید سطحی میدیدم و تصور  
میکردم که این رویداد ها هرگز  
قادر نیستند راهشان را تا دهلیر  
محکمه باز کنند شوهرم بالاییم  
زن دیگر گرفت تا هنوز نامزد اند  
بقیه در صفحه (۷۸)

و بهم ریختن کاخ زندگی گردد  
هر زن و مرد ازدواج میکند  
و تشکیل خانواده میدهد به خاطر  
آنکه در زندگی مونس و خضوار  
هم باشند و در مشکلات زندگی  
همد یگرا کمک نمایند که متاسفانه  
در تعدادی از فامیلها با ذکر  
عوامل یاد شده این آرزوی رویا  
مبدل میگردد و خیلی زود کلمات  
منحوس طلاق و تفریق راهشان را  
در فامیلها باز میکنند  
سوال مطرح میشود که آیا  
در این گونه موارد مقصر کیست؟  
چه کسی زود تر راه محاکم را در  
پیش میگرد؟ زن یا مرد یا هر دو؟  
وقتی به اسناد و اوراق محاکم  
نواحی یازده گانه شهر کابل  
مراجعه نمودیم شواهد نشان  
داد که مقصر هر دو، ولی بنا بر عوامل  
غیبات شوهران بیشترین مراجعه  
کننده گان ترازنها تشکیل میدهند  
درد هلیرهای محاکم  
یازده گانه شهر کابل این واقعیت  
های تلخ و تکاندنده هر چه  
بیشتر چهره زشت و منحوس خود را  
مینمایاند ارقام نشان میدهند  
که در محاکم یازده گانه شهر کابل  
طی سال ۱۳۶۶ (بیشتر از ۱۷۲)  
طلاق بوقوع پیوسته است یعنی که  
شیرازه (۱۷۲) فامیل از هم  
گسسته و اطفال (۱۷۲) فامیل  
در جهنم ساخته دست پدر یا  
مادر و یا هر دو سوخته اند  
بنا بر این پایای هم در محاکم

## در سال ۱۳۶۶ در شهر کابل ۱۷۲ طلاق

### شیرازه این خانواده‌ها را از هم گسسته

# چرا مرد و زنی که سیالها با هم زنده مشترک دانند به یکباره تصمیم جدا میگیرند

و هزارها چراهای دیگر ازین قبیل  
که به قول یکن از مسوولین محکمه  
ولایت کابل تاجائیکه بطور عام  
ارزیایی میگرد تفاوت های  
کلتوری، اقتصادی، علمی  
و شناخت نامکمل طرفین عقد  
دوام زندگی مشترک را جریحه دار  
میسازد و بطور خاص بعضی  
مد اخله والدین نیز سبب  
اختلافات در زندگی زناشوی  
میکردد و ولی سه درصد از موارد  
طلاق را عدم تفاهم جنسی  
تشکیل میدهد همچنان  
ندانستن مفهوم و درک واقعی  
از تشکیل زندگی مشترک میتواند  
منجر به طلاق و سبب جدایی

در زندگی آنان وجود نداشته  
است و حتی اطفال، ایمن  
موجودات معصوم و پاک که تیره  
همزیستی مشترک آنان بوده اند  
نی توانند رشته گسسته زنا  
شوی آنان را گره بزنند  
پرسیده میشود که مضمون  
عمده طلاق را کدام مسایل تشکیل  
میدهند و انگیزه های وقوع طلاق  
کدام هاند، کدام مسایل  
شیرازه زندگی فامیلی را از هم  
میپاشد؟ چرا یک تعداد مرد ها  
وزنها شعوری و غیر شعوری کاخ  
آرزوهای همدیگری را خراب  
میکند و بریرانه های آن کاخ  
روایی و بی ثبات خود را بنامینند

سوال مطرح میشود: چرا  
مرد و زنی که سالها زندگی زنا  
شوی سعادت آمیز داشته اند  
به یکباره تصمیم به جدایی  
از یکدیگر میگردند؟ و چرا با وجود  
پیشرفت تمدن بشری و ازدیاد  
معلومات عمومی نه تنها از تعداد  
طلاق کاسته نمیشود، بلکه  
اماران رویه افزایش مییابد؟ چرا  
و چگونه به یکباره زن و مرد از هم  
گریزان میشوند و با عجله راهشان  
را بسوی محاکم باز میکنند و در  
پیشگاه قضات مرد و زن هر دو  
آنچنان خصمانه مقابل هم  
می ایستند که گویا هیچ چیز خوب

مقصر کیست، زن یا مرد  
و یا هر دو؟  
طلاق و تفریق دو اصطلاح  
حقوقی است که گاهی از جانب  
همشهریان مایکی با دیگری  
موضی گرفته میشود و یکی بجای  
دیگری استعمال میگردد  
طلاق از نقطه نظر قوانین  
مدنی افغانستان حق مرد  
دانسته شده و زمانی مطرح  
میکردد که مرد با اراده آزاد خود  
در حالیکه دارای اهلیت حقوقی  
خود بوده و زوجه منکوحه خود را  
طلاق بدهد  
و اما تفریق حق قانونی زن  
است و زمانی مطرح میگردد که در  
انعدام امکان دوام زندگی زنا  
شوی زن تقاضای تفریق  
بنماید  
ناگفته نباید گذشت که برای  
مردان حق بدون قید و شرط  
طلاق داده شده است در حالیکه  
لیکه زنها در موارد معین  
میتوانند تفریق خود را مطالبه  
نمایند و آن موارد عبارتند از تفریق  
به سبب عیب، تفریق به سبب  
ضربه تفریق به سبب عدم اتمام  
و تفریق به سبب غیبت شوهر  
در حالیکه مرد هائیکم طلاق  
دادن از نگاه قانون بدون مو  
جودیت همچو حالات مذکور  
فوق با ادای الفاظ طلاق  
هند محکمه زن شایسته طلاق  
میدهند





# مها کوه شعر

## مها خوانه سندرخاره

په شخصي ژوندکي مي ديوکوړد رلودل يواځني آرزو

پيري جامو د اغوستلو په بدل مي لس نيم زره افغاني تاوان وركوي

فعاليت په ترڅ كې پيري مجد ودي سندري په راد يوتلو نيزون كې لري. فكرنه كوي چې پدي اړوند به ستاسي دغز مينه وال تاسي باندې انتقاد ولسري؟  
 - د دې بلوه ما باندې هميشه انتقاد كېږي او د انتقاد پر مخا ي هم دي. ولي پدي هكله مخني ستونزي او هامل شته. ماته د مشق او تمرين شرايط مساعد نه دي. په كور كې د موسيقي آلات نه لرم. او بل داچې سوز په كلي كې اوسېږو او د كور مو قعيت او محيط داسې دي چې بايد په كور كې غږ پورته نكړم. اوكله چې د سندري د ثبت د پاره ا د يو تلويزيون ته ورشم هغه آلات چې بايد ورسره سندره - ووايم نه ترلاسه كېږي. مخني وخت داسې نيمگري آلات ترگو توشي چې اصلا زمانه نه غواړي چې غږ ورسره اوچت كړم. زمانه نظر په پيري سندره كې د بڼه غږ د لودلو سره په مساويانه توگه شعراو موسيقي هم رول لري. كه چېرې موسيقي بڼه نه وي زه نه شوم كولاې سندره په هغه لازم احساس اورنگين سره ووايم. او بل داچې زمونږ كمپوزيټوران پير محدود دي. او د كمپوزيټور ته راولول هم بڼه آساني نه ميسر كېږي. په همدې وجه نه غواړم چې په بې كېفه او بې خوند سندرو د سندرو شمير پورته يوسم.

- تاسي سره له دې چې په كمسر - تونوكي پيره بڼه بد رگه كېږي بيا هم دود ونواو نوو شخصي محفلونو په خونو كې برخه نه اخلي. كولاې شم وپوښتم د دې علت څه دي؟  
 - ماته د كور ليري والي او د پياده روي د رلودلو په نسبت د دې شرايط نه دي برابر چې په وډونو كې گلاون وكړم. كله چې د يو كور خاوند شوم بياحتما د خونو په محافظو كې برخه اخلم. خو په تاسو سره بايد ووايم چې زه به د كور خاوند نه شم او نه به څوك كور راكړي.  
 - كه چېرې ستاسي سندره كوم بل نفر ته تاسي څخه بڼه او خرابه ووايي آيا د حسادت او پيا د قهر حالت تاسي ته پيدا كېږي؟  
 - پاتې به (۸۴) مخ كې

شول چې سند روپلونه د واک وركړم. ستاسي د سند روپلواله هم څه شي و؟  
 - د پيري هندي هنرمندې له غږ سره زه د كوچني والي څخه مينه لرم. د هغې غږ پرما ځانته اغېزه كوي. البته زه د اعتراف كوم چې هيڅكله هغې ته په وينه لاسه چې په خوب كې هم نشم رسيد لاي. ولي زما د سند روپلواله هم ستره سرچينه هغه ده. مگر د نوم د اخيستلو څخه چې د پيري كوم.  
 - نوم به چې زه ووايم، دا څو زه زې سند رفاړي بايد لټاوي. مگر ته ولي نه غواړي نوم يې ياد كړي؟  
 - زه به پيرم نه چې د هغې نوم به اخيستلو سره به مي په سر كې يو وينسته هم پاتې نه شي ځكه زمونږ په هنرمندانو كې اوس لټا گانې پيري دي.  
 - تاسي د خپل ۱۳ كلن هنري

پيره تشويق كړي يم له ماسره چې پيريارايستلي او هر راز مرستې رسره كړي دي. په حقيقت كې د لطيف هغې او تاش زما څخه سند رفاړي جوړه كړه.  
 - نوله دي نه څرگند يې چې بېغاند صاحب ته له هماغه كوچني والي څخه تر نظر لاندې نيولې وي، ترڅو چې يې خپله كړي. په هر صورت، كله چې تاسي د سندرو په ويلو بيل وكړ، كورني مواعتراض نه كاوه؟  
 - ماد هنرنه يې ته د پير و ستونزو په زملموسره گام ايښي. پلار يې سخت مخالف و، د سندرو په خاطر يې خو خو واري په كور كې بند يوانه كړم او بڼو نڅي ته يې هم نه پرېښودم. خو سره د دې ستونزو د هنر له نړۍ څخه به شاوخوا نه شوم. ماد مشورتي به مرسته اود خپلې مينې اړخاتي پرېناو كولا ي

همانه يوازي د پښتو موسيقي پيره هنري بخلاند، ستوري اود بڼه استعداد خاوند، ده بلکې د تمثيل په هنر كې هم لوي لاس لري. هغې له كوچني والي څخه له راپه يو سره د كوچنيانو د پروگرام د تمثيل په برخه كې همگاري پيل كړه. او كله چې يې په پيري موزيكاله پارچه كې سندره وويله، د همگارانو او ځينو ځلكوبام يې بخان ته واړاوه او هغوي پدي عقیده شول چې كولاې شي د موسيقي په هنر كې يې برپاوي په برخه شي او هغه يې وهخوله. ترڅو هغې وكړي او شول د لومړي لامل له پاره هغه وخت چې لا په نهم ټولگي كې وه د لاليه د رته بخان سينگاروم كه ته راځي)) سندره ثبت كړي او پدي ډول د هنري ټولگي نړۍ ته گام كېږي دي. هماغلې: لطيف هغاند زما (ميره) زه د موسيقي په لار كې

تالار له ځلكو څخه ډك و، سټيو ته د هغې په ورتگ سره به تالار كې شور او غوغا جوړ شواو پرله پسې چكچكي پيل شوي، هماغلې داسې حال كې چې ساده اوښكلي جامي يې په تن وي او موسكې به شونډ وڅېره وه په پيره مينه پسې هركلې ته خواب وايه اوكله پسې چې د سندرونه ويلو بيل وكړ، به تالار كې چوپه چوپه خپه خبره شوه. داسې ښكاريد، چې گواكي هغې د خپل جام وي غږ پر وړاندې اوږد ونكي د صفا و صميميت او د مينې نړۍ ته خپل ولى وو. هوكي، هغې داسې په احساس اود زړه په مينې سندري ويلي چې تابه ويل د اغږ له زړه راوځي او زړونو ته لاره مومي.



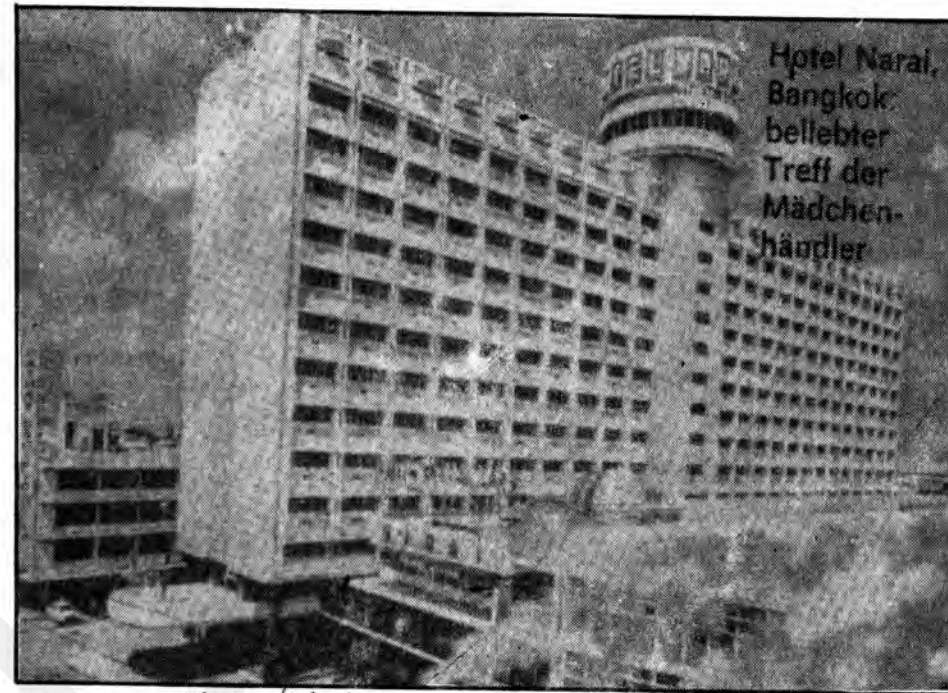
• چگونه زیبا رویان بنکاک به قیمت های نازل خرید و فروش می شوند؟

• ۳۰۰۰۰ مارک يك بهای مناسب برای خرید زنان

• پلیس نمی تواند به اقدامی جدی علیه امپراطوری سکسی عمل کند.

ترجمه: محمد تل - رهناب

# دانشی برای امپراطوری سکسی



هتل نارای بنکاک: محل ملاقات مرد پسند تاجران زن و دختر

ضعیفی اقدام می ووزند ، اما تعدید اینکه طور غیرقانونی وبدون داشتن جواز کار درکشوری بیگانه مقيم گردید ماند ، همیشه درین قسمت موثر واقع شدند است

بکدام روی خود را بازه چشم فامیل هایشان بزنند ، فامیل هاییکه عاجل انتظار پولی را می کشند که دختر های شان از اروپای دور بدست آورده و به آنها میفرستند . به این ترتیب به لجن زار فحشا عمیق تومی روند ، مگر اینکه توسط مامورین امنیتی دستگیر و از کشور اخراج گردند . آنهاثیکه دچار این سرنوشت می شوند تا اینجا هنوز باخشونت و رفتار زشت انسان فروشان روبرو نشده اند . از جمله همچو کسان یکی هم کورت شتیگلر اطریشی است که دارند یک بوردل (فاحشه خانه) میباشد و حکمروای يك امپراتوری سکس بقیه در صفحه (۱۱)

روزانه ۳۰ تا ۵۰ مارک در کسف شان می گذارند ، در حالیکه اربابان روزانه از بهای فروش تن آنان کم از کم بیست چند هاید دارند . کار آنها هم در ابتدا ، طوریکه قبلاً برایشان گفته شده ، به پیش می رود ، یعنی به مهمانان و مراجعین رستوران ها و کافه ها غذا و مشروب سرویس می کنند ، مساز اجرامی نمایند و کافی کاپ را پاک و تنظیم می نمایند . اما بزودی تقاضا های ولی نعمت ها افزون تر می گردد . درین جا مجبور می شوند که بوتل های نیمه خالی زکت (نوع شامپاین) را به قیمت تقریباً ۱۳۰ مارک بالای مراجعین بفروش برسانند ، خواهشات خاص مساز شوندگان را برآورده سازند و رقص های تاسرحدهریان را بروی صحنه ها اجرا نمایند . اکثر دختران به احتیاج

قربانیان رانی داند . اما بهیقین می توان گفت که شمار آنها به بیشتر از ده هزار زن و دختر جوان میرسد . آنها از همه لحاظ به همین سرنوشت گرفتارند . هنگامی که دختران به یکی از شهرهای برزق و برق آلمان فدرال پامیگد ارند ، در ابتدا خیلی تحت تاثیر قرار می گیرند . در مقایسه با کلبه های فقیرانه تایلند این يك دنیای دیگری است . هر روز مبارزه برای يك شکم غذا . حتی اینهم آنها را به بهت اندر نمی سازد که هواداران شان آنها را بگونه زندانیان در منازل نگاه میدارند ؟ شهر های بزرگ خطرات زیاد در خود نهفته دارند . وزنان و دختران تایلندی قادر به قایم سازی تفاهم با محیط هم نیستند . از آنرو بهتر میدانند که حین گشت و گذار بویژه در خرید ، کسی آنها را همراهی کند .

درین زمینه از قوانین کشوری آنها کاری ساخته نیست . خریداران و فروشندگان غالباً به سرعت به توافق می رسند ، چه سرانجام "مال" دارای قیمت مناسبی است و هلاکتی فراوان برای آنچه از خارج می آید دربارها ، کلبه های ساونا (حمام های هرق) و کلبه های شبانه و کبابرها وجود دارد و سود فراوانی را ضمانت می کند .

باتخمیناً ۵۰۰ مارک آلمان فدرال بر علاوه مصارف پاسپورت ویزه و تکت طیاره این گونه يك گل لوتوس (دختران تایلندی) را می توان خرید . این گلهادر آلمان فدرال میان کسانی که زنها و دختران را به يك وسیله پول اندوزی مبدل می سازند ، به مبلغ ۳۰۰۰۰ مارک که يك بهای نسبتاً مناسب محسوب میگردد ، خرید و فروش می گردند . هیچ کسی شمار دقیق این

دکم نوراین محله ، دردور میزها جمعی از اشخاص عجیب و غریب به مشاهده می رسند . قلعه تاشمشکل از اروپایی های بوده که کاملاً راضی به نظرمیخورند و با (( چشم سفیدی )) خاص دو تا سه زن محبوب و کمربندی تایلندی را نظاره می کنند . و با کلمات پریده بریده انگلیسی و آلمانی با آنها می خواهند صحبت کنند . این منظره نشانه هنده اینست که درین جایکی از تقریباً صد حلقه تاجرد دختران دست اندر حرفه تنگین و کثیف خود می باشند حرفه یک در اواسط دهه ۸۰ در پایتخت تایلند راه خود را باز کرده است . آنان زنان بود و شیزگان جوان را رسماً غرض کار در بیرون منزل به صفت پیشخدمت های منازل پرستاران نوزادان ، کارکنان رستوران ها ، مساز کنند ها و رقاصه ها استخدام می نمایند .

تجارت بردگان اخطبوط درشت و ترجمه (( برای خود زنی خریدم )) را روزنامه ای به بیلد سیتونگ چاپ آلمان فدرال به خواننده ها می رساند . طبعاً بدون اینکه کلمات زشتی چون برده داری ، خرید و فروش انسانها و پاکر سنگی و فقر بکار برده شود . همه چیز به سادگی پیش می رود . مال فرمایش داده می شود . مال را فوراً در اختیار قرار میدهند و در صورت عدم پسند مسترد می شود ! غالباً این معاملات در زیرزمینی (( هتل نارای )) بنکاک انجام می یابد . جائیکه پسران نورستان اروپایی ، خاصتاً از آلمان فدرال ، هیا هوکتان به صرف غذا و نوشیدن مشروبات و بایکوبی وقت شان را خوش میگذرانند . در کتب و کنار تیسره





در نوشته‌ی که میخوانید  
 اکادمیسین الکسی سوزنیف  
 دانشمند برجسته علم تکوین در  
 اتحاد شوروی موضوعاتی اخلاقی  
 را که ناشی از تمرین ژنتیک  
 معاصر است ضمن مباحثه‌ی  
 با س. اوسانوف ژورنالیست  
 (( لیترا تورنا یا گریتا )) مورد  
 بحث قرار میدهند.  
 س-اولاً اجازه دهید

پرسیم:  
 آیا استانی که در روزنامه  
 ایالتی کورید یلا سیراوسایر  
 روزنامه‌های غرب انتشار یافته  
 کدام پایه یا موضوع اصلی دارد.  
 آیا این موضوع یک مطلب بحث  
 انگیز ولقمه شیرینی برای کلام  
 کودکان هاو آدم‌های بی فرهنگ  
 نیست؟

ج- نه! واقعا نیست.  
 من به مثابه یک دانشمند علم  
 تکوین هیچ شک خاصی درباره  
 ممکن بودن تکنیکی این فکسوره  
 ندارم. یقیناً ساده ترین کار  
 اینست که انواع بیولوژیکی  
 خوشاوند را با تباری تقریبی  
 کروموزوم‌ها به هم یگامیزش  
 بدیم. تا کتون هیچ کسی به  
 آمیزش سگ و شامپانزه‌های  
 مستقیم متداول دسترسی پیدا  
 نکرد ماست. با وجود این دورگه  
 ‌هایی از یک اسپ و یک خرگوش  
 (بدون پلان) توسط طبیعت  
 بوجود می‌آیند از گذشته‌های دور  
 به اینسو شناخته شده‌اند  
 و تکامل بدون مداخله انسان  
 در خود طبیعت حیواناتی از یک  
 نوع را با کروموزوم‌های مساوی  
 پیدا کرده است.

اکنون دانشمندان علم  
 تکوین آنچه را به عنوان پیوند  
 جسمی (توسط آمیزش و ترکیب  
 مصنوعی جیره‌ها) شناخته  
 شده می‌توانند بدست آورند.  
 انجنیری ژنتیک مارا قسا در  
 میماند تا زن‌های جدیدی را -  
 طرح ریزی کنیم و نباتات و کتورها  
 را بهم پیوند بزنیم.

# بوزینه انسان

ترجمه از: عبدالله شادان



که تخطی از محدود و اخلاقی  
 رابیشهاد میکنند چه میتوانم  
 بگویم. آنهایی که انسان وار -  
 مصنوعی را پرورش میدهند.

تاریخ تمدن انسان مفکوره  
 آشوبگرانه بی راتلقین میکند مبنی  
 بر اینکه، گاهی نه حیوانات بلکه  
 خود انسان بحیثیت یک موجود  
 باشعور و هشیار حیوان وحشی بی  
 راجع میسازد. و با آگاهی ازین  
 امر است که مردم از زمانه‌های  
 بی نهایت دور مانند زن آن قهرمان  
 انسانی به بافتن یک جال مخصوص  
 مصروف اند. جالی که بتواند آنها را  
 مقید سازد و مانع شود. این جال  
 اخلاق است. آنها این را اندکی  
 باز میکنند و باره آنرا می‌بافند  
 در حالت ختم آنرا میدرند و باره  
 قسمت باره شده را ترمیم میکنند.  
 و این کارایانی ندارد.

س- اما شما برای امیدهای  
 تان زمینه‌های بیشتر مادی را -  
 می‌بینید؟

ج- من دیگر جوان نیستم.  
 قسمت بزرگی از زنده‌گی من وقف  
 دانش شده است. گستاخی خواهم  
 کرد اگر فکر کنم که تفاوت اساسی  
 بین دانشمندان و اعضای سایر  
 حرفه‌ها و شغل‌ها را دریافته‌ام.  
 منظور این نیست که بگویم  
 بقیه صفحه (۸۳)

مسئله این موضوع را مطبوعات بی مایه بخاطر ایجاد شور و تعجیب احساسات طرح کرده‌اند.  
 نه داستان بوزینه - انسان در یکی از روزنامه‌های معتبر میلان (( کورید یلا سرا )) انتشار یافته  
 است. بر اساس این مقاله دانشمندان به آمیزش نژاد‌های دوتنوع میمون آدم تمایل آمده‌اند که از  
 نگاه علم تکوین حیوانی با شامپانزه و انسان در رابطه بسیار دور قرار دارند. در حالیکه شامپانزه  
 صرفاً در کروموزوم بیشتر از انسان دارد. تفاوت بین دسته کروموزوم‌های این بوزینه مصنوعی شش  
 کروموزوم میباشد.  
 روزنامه بطور مبهم اشاره میکند که شاید برخی از مردم علاقمند ایجاد بوزینه - انسان  
 تا متجانس باشند. گذشته از همه چنین موجود قادر خواهد بود تا وظایف ناخوش آیند و  
 یکساخت را انجام دهد. وحش به مثابه یک ارگان زنده (ذخیره) در جراحی تعویض اعضا  
 برای انسان بیمار خدمت کند.

اما موضوعات اخلاقی مستلزم چه چیزی است؟ امروز بشریت بطور فزاینده‌ی درگیر این دوراهیت

جراحی)) است چیزی که  
 اهمیت فوق العاده بی ندارد.  
 در حالیکه طرق بسیار امیدوار  
 کننده و بسیار انسانی برای  
 دستیابی به مواد عضوی برای  
 عملیات جراحی پیوند اعضا وجود  
 دارد. هویده است که اصولاً  
 جیره بی ازیدن میتواند در هر  
 عضویت دیگری و نما کند. و این  
 راهیست که ما باید در آن پیش  
 برویم. زیرا طبیعت خود این راه  
 را برگزیده است. تحقیقات درین  
 عرصه سابقه طولانی دارد. -  
 موفقیت‌های بزرگ قبلاً بدیده  
 آمده و امیدوارانه میتوان گفت  
 که در چند سال آینده نتایج  
 درخشانی درین عرصه بوجود  
 خواهد آمد.  
 حال من درباره آنهایی

ممكن است شباهت‌های زیادی  
 به انسان داشته باشد تا بوزینه.  
 میدانید تمایل به پیوند  
 انسان با بوزینه را بشکل میتران  
 توجیه و تصدیق کرد. این امر  
 صریحاً یک نوع فضولی است  
 که به بیهودگی و بوجی می  
 انجامد. شاید هم ((کنجکاری  
 فضول مابانه)) نه چرایک واژه -  
 خوب را فراموش کنیم: دیوانگی  
 شاید کلمه مناسب برای این  
 عمل باشد. می‌بینید سود ((علمی))  
 ایکه از پرورش چنین هیولایدست  
 می‌آید بقول روزنامه ایتالیایی  
 همانا امکان دستیابی به ترانس  
 پلنت (انتقال یک عضو یا اعضا)  
 پانچ یا انسجاج از یک قسمت  
 به قسمت دیگری و از یک  
 شخص به شخص دیگر توسط

مقارن با خصوصیات سایر مردم  
 است.  
 فرد این نتیجه ترکیب -  
 هزاران زن و شوره تاثیرات  
 تعلیمی و تربیتی و شرایط زندگی  
 خود فراتر از هرهایی است. زیرا  
 او را به ساده‌گی نمیتوان تعویض  
 کرد. و معادل و همسان او وجود  
 ندارد.  
 س- و اگر با وجود این همه  
 انسان و بوزینه بهم آمیزش نژادی  
 پیدا کنند آیا دورگی بی که بوجود  
 میاید یک موجود هشیار و باشعور  
 خواهد بود؟  
 - مسلماً نه! چنین موجود  
 بدبخت فاقد هرگونه توه فهم  
 و درک انسانی خواهد بود. او  
 یک مخلوق کاملاً سفیه و کودن  
 خواهد بود. اگرچه از نگاه جسمی

## مداخله خطرناک در طبیعت

در حال حاضر تعدادی از لابراتوارها معرمانه‌کار  
 میکنند تا یک موجود دورگه "انسان - شامپانزه" را بوجود آورند

کند، نه اینکه چیزی را به زور  
 از او بخواهم.  
 ولی بگذارد و باره به موضوع  
 بوزینه انسان برگردیم. من از  
 افرادی که میگویند گویا بسیار  
 مادی هستند نفرت دارم و لولاینکه  
 این مادیت به خاطر مقاصد  
 نهایت مدرن ژنتیک نیز باشد.  
 و چنین است احساس من درباره  
 آمیزش انسان با حیوانات.  
 هر یک از این ملایر باشند  
 سیاره ما در نتیجه ترکیب بی  
 نظیری ازینجه تا یکصد هزار  
 زن بی هم تارنگانه میباشد.  
 هر فرد نه تنها یک نمونه از یک نوع  
 معین بیولوژیکی است بلکه  
 یک شخص بیگانه با یک جهان  
 بینی و خصوصیات ذهنی و جسمی

هایی بی نهایت رختناک تر  
 از هیولای داکتر فرانکن شیتسن  
 بوجود بیاید. دخالت بی فکرانه  
 وی بشد و بار در سیستم بیولوژیکی  
 خود ساخته و خود برداخته خطر  
 از دست رفتن اداره و کنترل بر مواد  
 خود ساخته زنده را در بر دارد.  
 س- به عبارت دیگر شما از جمله  
 مدافعان عدم دخالت در امور  
 طبیعی هستید؟  
 - نه! مسلماً نه. اما من  
 معتقدم که با نهایت مسولیت  
 به پیش برویم. ما باید نتایج  
 معین و ویژه بی را در ذهن خود  
 داشته باشیم و نباید از اجبار زور  
 کارگیریم. ما باید طبیعت را  
 با ملایمت برانگیزیم و از اوالتماس  
 کنیم تا هدایای خود را به ما بزرانی

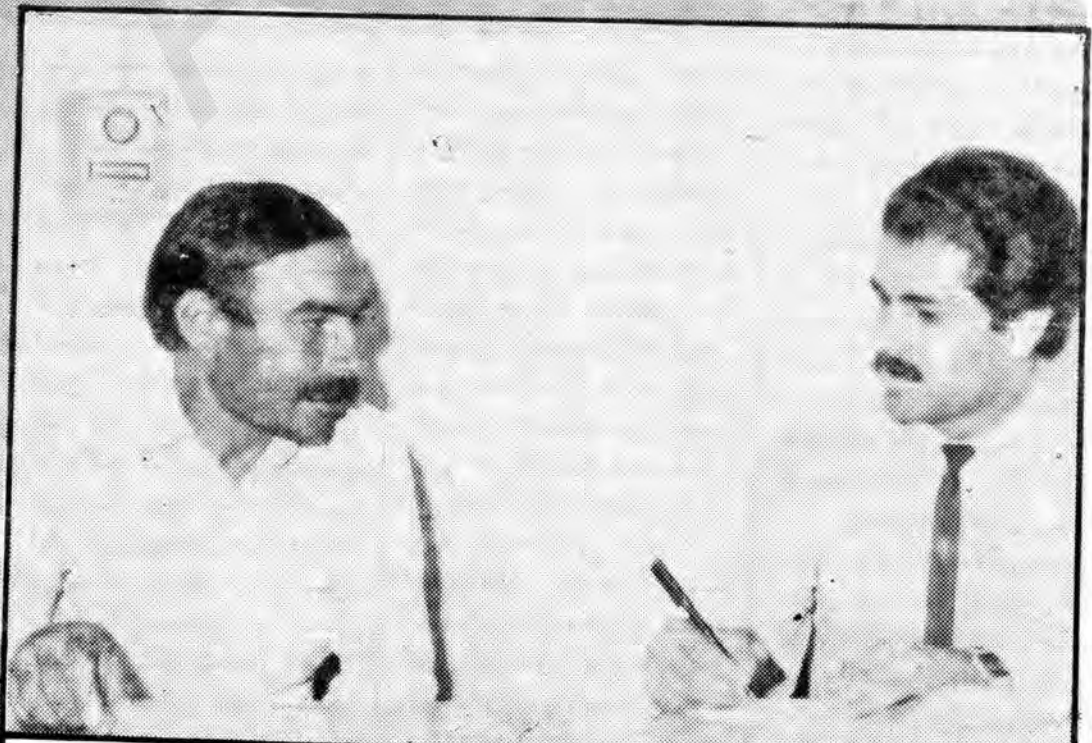
مراماد خالک گستاخان  
 انسان در مقدمترین مقدمات  
 طبیعت زنده نهایت خطرناک  
 است. آیا نیست؟  
 ج- آری خطرناک است  
 اگرچه این واقعیت ناشی از تلاش  
 عظیم به خاطر هویت بیشتر  
 بشریت باشد. ژنتیک خود را  
 به مثابه وظیفه نهایت شریفانه  
 متباز ساخته است. یعنی ارضای  
 نیازمندی‌های حیاتی انسان،  
 در همین زمانیکه تخریب طبیعت  
 به حد اقل آن برسد. با وجود این  
 ژنتیک، شاید به مثابه خطرناک  
 ترین افزار در دست بشر باقی  
 میماند. قدرت آن هولناک  
 است. می‌توانیم ژنتیک را تخریب  
 اساسات مواد زنده میتوان چیز-



# مرد عجیبی از افغانستان

## آدم خان فراشی!

مردی که در مدت ۶۰ سال عمرش  
صرف یکبار خرید و دو ساعت  
بعد از آن خنده ...



محمد رسول خواهرزاده آدم خان فراشی، در حال گفت و شنود با گزارشگر مجله

ولایت فراه که در سمت غرب کشور، در بین ولایات هرات، نیمروز و فوکه در همسرحده ی با ایران واقع است از جمله ولایات باستانی سرزمین ما بوده یادگارهای تاریخی فراوانی را در خود دارد که از آن جمله است تخت رس، قلعه فریدون، زیارت شیخ ابوصبر فراهی و قلعه مشهور (کک - گوهرزاد) که در شاهنامه فردوسی از آن باشکوهمنند یاد شده.

ولایت فراه دارای ۸ ولسوالی و صد هکتاره می باشد که از جمله قریه هایش یکی هم (( نوده )) است که تقریباً در (۲۰) کیلومتری مرکز فراه قرار دارد. گزارش حرف های بالا که آنرا ضمنی و مقدمه گونه یاد آور شد هم بگذرم و بر سر اصل مطلب آییم می گویند تا همین سال های اخیر، در قریه (( نوده )) مردی می زیست که واقعا آدم استثنایی به حساب می آید.

این شخص که آدم خان نام داشته در مدت ۶۰ سال زنده نگیش صرف یک بار خندیده و در همین روز حادثه عجیبی بر سرش آمده. گزارشگر مجله سپاهون وقتی در این زمینه حرف های شنید دست به کار شد تا معلومات بیشتری به دست آورد و آنرا خدمت خواننده گان گرانقدر مجله تقدیم نماید.

بعد از تلاش های زیاد، گزارشگر مایکی از وابسته گان این شخصی را که در خیرخانه مهنه



# آیا تصور کرده‌ای می‌توانید که انسانی در تمام زنده‌گی نخندد ولی دیگران را همیشه به خنده وادارد؟

زنده‌گی میکند سراج گرفتند  
بازی صاحب انجام داده که  
اینک تقدیم می‌گردد :

سوال : لطفاً خود را معرفی  
نموده و بگویند که فعلاً چه  
مصرفیت دارید ؟

جواب : اسم من محمد رسول  
است به حیث کارمند فنیسی  
در فابریکه خانه سازی کابل  
ایفا می‌کنم وظیفه می‌نمایم .

سوال : لطف نمودن بگویند  
آدم خان که یک شخص واقعا  
استثنایی بوده است باشما چه  
قربانی داشتند ؟

جواب : ایشان امام بود .  
سوال : آیا درست است  
که او در تمام عمرش هیچ نخندیده  
است ؟

جواب : جز یکبار ، بلی .  
سوال : برخورد او در زندگی  
اجتماعی اش با دیگران چگونه  
بود ؟

جواب : وی در برخورد  
های اجتماعی خود با دیگران -  
آنگاه رسمی و مهربان بود که  
هیچ حد و اندازه نداشت و همراه  
با آن چنان شیخ طبع و بد لاله  
گویی ، که هرگاه در مجلسی حضور  
می‌داشت از شوخی هایش همه  
از خنده می‌لولیدند ولی خودش  
تبسم هم نمی‌کرد .

سوال : آیا کسی یا کسانی  
کوشش به این کردند که او را به  
نوعی از انواع به خنده وادارند ؟

جواب : چراتی ، حتی مردم  
قریه ، مخصوصاً جوانان قریه  
بارها شرط بستند که هر کس  
بتواند آدم خان را بخنداند  
جایزه دارد . حتی در یک  
از محافل که مردم زیادی هم  
جمع شده بودند ، یک تن از  
جوانان که شخص بسیار شیخ  
و ظریفی بود به خاطر  
خنداندن آدم خان شروع کرد  
به گفتن نکات و تمهه های  
بسیار خنده آور ، ولی هیچ نتیجه  
نداد .

بعداً وی از جاییش  
برخاسته به اجرای حرکتی

بسیار کمیک و خنده دار برداخت  
ولی باز هم فایده نکرد .

سوال : چرا آنجمله او از فرط شوخی ،  
در حالی که هنوز هم حرکت  
دلگشا را انجام می‌داد به آدم  
خان نزدیک شده ، در محضر  
علم چندین بار یادش را خارج  
ساخت ، در حالی که دیگران  
از خنده خود را کنترل کرده  
نمی‌توانستند ، آدم خان  
نخندید که نخندید و حتی تبسمی  
هم نکرد .

سوال : از نگاه مزاجی  
ایشان چگونه بودند ؟

جواب : قبلاً هم اشاره کردم  
که آدم مهربان ، صمیمی و شوخ  
طبع ، در هلهای این ، او یک  
نرد بسیار بردبار و حوصله  
نیز بود ، به هیچ حرفی زود آزرده  
نمی‌شد و با هیچکس جنگ  
و برخاستن نمی‌کرد . به همین  
خاطر در بین مردم قریه ، اززه  
و احترام زیاد برخوردار بود .

سوال : آیا اصلاً  
از دلجو کرده بود ؟

جواب : بلی و خانم شان فعلاً  
در قید حیات استند .

سوال : شوره این ازدواج ؟  
جواب : ۶ فرزند ، سه پسر  
و سه دختر ، که از جمله اولاد  
های پنج تن آن فعلاً حیات  
دارند .

سوال : خوب ، حالا که  
انستیم این شخص دارای شش

فرزند می‌باشد ، می‌خواستیم  
پیرم آنها فرزند ان مانند پسر  
شان استلا

جواب : نخیر ، هیچکدام  
شان از نگاه این که با پسر  
نخندند مانند پدر نیستند .  
من فکری کم نه تنها این که  
فرزند انرا آنگونه نیست بلکه  
در جهان چنین وجود نخواهد  
داشت و از این لحاظ در تمام  
دنیا یک حالت ( منحصر به فرد )  
داشته است .

سوال : شما در آغاز گفتید  
که او در تمام عمرش یکبار خندیده  
لطفاً توضیح بفرمایید که چه  
حادثه باعث خنداندن شان  
شد ؟

جواب : بلی ، او در طول  
عمرش صرف یک مرتبه خندید  
و حادثه طوری رخ داد وقتی  
از بالای زمینش به خانه برگشت  
متوجه شد گاوی را که در خانه  
داشت زاییده و دو گوساله  
آورده است . با دیدن این  
واقعه برای اولین بار خندید  
و بسیار خندید . او می‌گفت  
که در طول عمر برای اولین بار  
است که می‌بینم یک گاودو گاوگی  
می‌زاید و چنین حادثه را تا حال  
ندیده و نشنیده بودم ، به  
همین خاطر خنده لم آمد .

ولی پوره دو ساعت بعد از  
آن خنده ، مرضی شد یعنی  
دامتگش شد و . . .  
سوال : و چه ؟

مکنی کرد ، جواب داده : و  
فرد ای آنروز در حالی که مردم  
قریه از خندیدن او با هم پناه  
می‌کردند ، به هگان غیور رسید  
که آدم خان ، جهان فانی را  
وداع کرد .

و چند ساعت بعد ، در حالی  
که جنازه اش را در جمع هزاران  
انسان ، با عزت و احترام به سوی  
تبرستان می‌بردند مردم باخورد  
می‌گفتند :

آدم خان یگانه انسانی  
بود که خنده اش با هر کس  
ارتباط داشته  
خوانند عزیز :

بارجودی که صاحب علم  
به پایان رسیده و به سوی دفتر  
مجله در حرکت بودند زنده گسی  
ورگ این مرد ، فکر راه غریبه  
مشغول داشت ، باغش  
اندیشیدم که این ساله یک  
موضوع جادوی ویش با اقتضای  
نیوده بلکه رای است که باید  
دانشمندان و دوکتوران طب  
به تحقیق و پژوهش در باره  
بیرد ازند تا بتوانند راز دیگری  
از جهان مجهولات را کشف کنند .  
روزه این چگونه بود می‌تواند  
که شخصی ۶۰ سال نمی‌خنده  
توانی که به خنده می‌آید  
فرد ایش می‌برد ، در حالی که  
کاملآ سالم و محضند هم بوده  
است .  
گزارشگر : ظاهر ایسی





عکس تازه صوفیان لورن هنگام گفتگو که در این میخوانید •

**تپس از مرگ مشکل است یا**

**از پیری؟**

**“بیکانه خوشبخت**

**آخرین فلم سوفیا لورن به نمایش گذاشته شد**





سوفیا لورن \* ستاره هردل بسند و برآوازه هالیوود  
بخاطر اشتراك در محفل گشایش فلم (( بیگانه خوشبخت ))  
بهمراهی کارلویونتی شوهرش، ادوارد \* ۱۰ ساله و کارلوی  
۱۶ ساله، پسرانش \* به ساعت ۶، ۴ در مرکز فرهنگی  
لینکلن از وترش زیاد \* گردید و ناد رستی ادعاهای را  
ثابت ساخت که گویا ستارگان نامدار سینما در میعادگاه  
یا محافل بوقت معین نمی آیند \* ستاره \* ۵۴ ساله در  
پیراهن زیبای کرستین در چشمگیر تر از هر وقت در پیش  
به نظر میرسید \* هواخواهانش او را با شور و شعف  
خاصی پذیرایی نمودند \*

در محفل گشایش فلم در بین دو صد نفر دعوت  
شده چهره های سرشناسی از قبیل انتونی -  
کوئین، پلاسید و د مینگو، مارتین شایین،  
اوریا نافلاچی نیز جلب توجه میکردند \*

بیگانه خوشبخت یا ماما لوجیا \* آخرین  
سریال تلویزیونی سوفیا لورن است که در -  
سه قسمت و پنج ساعته تهیه دیده شده  
است \* درین فلم سوفیا نقش یک مادر  
ایتالوی را اجرا میکند که در دهه های  
آغازین سده روان در امریکا میزیست و  
بانیرومندی تمام در برابر محرومیت ها  
و ناز سازگاری های روزگار دست و -  
پنجه نرم مینمود \* سوفیا درین نقش  
از احساس قوی و تسلیم ناپذیری  
یک زن مرد می نمایشگری میکند \*

در اینجا بخاطر خوشی دوست  
داران سوفیا قسمتی از آخرین  
مصاحبه او پیشکش میشود :

س - گرچه شما خود را کوچک  
احساس میکنید ولی مردم از  
سالها سایه وار شما را دنبال  
میکند تا از شما چیز های  
بزرگی را بپرسند : عشق  
چیست؟ زندگی چیست؟  
ترس از مرگ مشکل است  
یا از بیری؟ چرا مصاحبه  
های شما پیرامون -  
زندگی حرفهای -  
زیادی دارد مگر فاقد  
معلومات در باره  
کارهای شما می  
باشد؟



د چنگيز خان لارښوونې  
د راتلونکې

# چنگيز خان



په راتډي پسرلي کې د بلا په  
کال (( لوئيل کال )) ( ۱۲۲۰ م )  
چنگيز خان له بخارانه سمرقند ته  
راتی . د هغه لښکري د زرافشان  
د سيند د وار وخواو ته روانې وې .  
د اوارچي خاقان په لاره کې هر  
ښار او هرکلی ته رسيد ه کاورسيد -  
ونکی رعيت کيد ل ، پر هغو يې بريد  
نه کاوه ، خو هغه د دسه پل او د  
پوسيه په ښارونو کې چې د مغولو  
د لښکرو پرمخ يې د روازي تر لې  
وي ، لښکري يې کلابند ي ته  
وليزه او خپله بي له خنده ه  
سمرقند ته ورسيد .

چنگيز خان (( کون سراي )) يعنی  
د خوارزمشاه ابی مانېس  
چې له ښاره بهر واقع وه  
خپل مقر وټاکه . د هغه د  
خلوړو زامنو لښکري هم لــه  
بند يا نوسره چس مغولا نوسه  
د خارو په خمير به لښتو وهل  
هله راورسيد ل او يو د بل پسې  
ښار ته راتډي او د ښار  
گورد چاپيري يې مخا يو ته  
ونيوول .

سمرقند د خوارزم د یرتینگ ښار  
دوه د هغه زړ ورو بند و برجونوا و  
سپڼيزې د روازي د رلودې او د  
هرې د روازي په خوا کې پيسې د  
ليند يواغ شپږ سوري د رلود ل . يو  
سلولس زروسها هيا نو د ښار د فاع  
په غاړه د رلوده .



شپيته زره ترکان عسکروو چې غوره لږول چې قباچق اونور يسي تاجيگان ، اوريان او قراختايان اونور قومونه . شل ستر بيلان يسي هم درلودل چې له خميرو يي د سري ويره کيد . خوارزمشاه په دغه قوت وياړ کاوه . پردې سربيره د بنار اوسيدونکي خاصتاً کسبگران ، صنعتگران او يي شميره مريانو هم کولی شول د داوطلبو لوی لښکر جوړ کړي .

که د سمرقند دفاع يونوميالی او با تجربه جنگيالی سردار ته لکه تيمور ملک يا غازي خان ته ورته غاړه شوي واي ، بنار کولی شول د يره موده لږ مخه کم يوکال تر هغه چې خوراکی مواد وکفايت کاوه . له مخانه دفاع وکړي . خو خوارزمشاه د سمرقند د لښکرو واگي خپل ماما د ملکه ترکان خاتون ورو طغاي خان ته چې د خلکو د ير بند ايسيد او منفور و او هيڅکله سرلښکر نه وو وسپاره .

چنگيز خان دوه ورځي له بناره گرد چاپيره گرځيد ، برجونه اوله اوبو د خند کونه يي ليدل او د دفاع د کمزور برخو په لټه کې وو ، او د يرغل نقشه يي طرح کوله .

مغولانو د خپلو واقعي قوتونو د پټولو په خاطر او د کلایند و د ویرولو په خاطر خپل له مخانه سره راوستی يرغل تر مخه کړ . او پر هر ولسو يي بېرغ پورته کړ . سمرقند يان له ليرې پوهيدل چې د لښکر يانوشمير د بنټي له کرپنه زيات دی .

دېرې تنه ترک سرلښکر : البارخان . سونج خان او بالاخان د قباچق له لښکرو سره د بنار له دواړو راوتل او پر مغولو يي يرغل وکړ . مسلمانانو سره له دې چې وکړای شول خوتنه مغولان يرغل ونيسي ، خوله دې وهر زړگونه مړه شول ، او چې د شپې لمن خپره شوه دوی هم راټول شول .

بل سهار کله چې لمر خړک وواهه قباچقانو ونه غوښتل له بناره بهر راوځي . خود سمرقند د بناريو په لږه په خپله خوښه له بناره بهر راوتل او ناخابه يي يرغل وکړ . مغولانو گواکې تښته وکړه . سمرقند يان ورسې ولاړل . او په کمين کې راگير شول . کمين کوونکي پرې له هرې خوا راټول شول . او پر سمرقند يانويي د تښتي اوستيد و لاره وتر له . تقريباً ټول يي ووژل او د يوليز شميره زيات يي بنار ته ونه گرځيدل .

د د رومي ورځي پر سهار چنگيز خان بخیله سور شو او پر سمرقند يانويي د يرغل چاره لاس واخيسته . هغه وخت يي - خپلې لښکرې د ټولو برجونو او د روازو خواته ور نژدې کړې . مغولانو د لويوليدن يو په وسيله چې غيښي يي د يرليږي وپشتل هغه کسان چې له بناره به بهر راوتل وپشتل به يي . مغولانو ټول هغه ورځ ترماز د يگره پورې د سمرقند د جنگياليو سره جنگ وکړ . تر هغه چې د شپې تورې وزيږي راخوږې شولې د وار ه خواوې خپلو محايونو ته ستنې شوې .

په هغه شپه د سمرقند لويان يعنی لوی قاضي اوشیخ الاسلام او خوتنه سپين زيری امامان چې د جومات پاک د سپينغلی حريم حافظان وو ، د شپې يي سره جرگه وکړه . او په دې لټه شول چې اطاعت وکړي او سر ټنگه کړي . يوه بله ورځ سهار ټول له بناره راوتل او د خاقان دار وگاڼه پر لور لاړل . چې د مغولو حکمران د بښني نظرد کلایند ، بناره لور جلب کړي .

(( چنگيز خان پردوي له تعارض نه لږه وکړه ، اجازه يي ورکړه چې ورځي )) ایلچی به پراخه تندۍ بنارته ورتلل . د قباچق خانان او هغو په سر کې د لښکرو مشر طغاي خان هم يوازي د خونړي وو لږ پورته چې په سنگر کې پاتې وو . د بنده گس د اظهار له پاره مغولانو ته ولاړل زاری يي وکړی چې خاقان يي په خپلو لښکرو کې ونيسي . چنگيز خان به د يو ملنډ سره هغوي وپتل .

د کلایند د د شپي وې ورځ په سهار د (( نمانحه په د روازه کې )) چې د بنار ستره د روازه وه پرانيستل شوه او د مغولو لښکر د خوارزمشاه بايتخت ته ورغی . بيایي يرغلوته امر وکړ چې برجونه لږنگه کړي او ټول د خاورو سره يوشان کړي .

خومغولانو د چنگيز خان د وده يي برخلاف چې اوسيدونکو ته به زيان نه رسوي ، د سمرقند ټول نړاوښخي يي پر لسو او سلو وويشلې او د بنټي ته يي وليزلي ، او پر هغوي تيري اوزياتی بيل کړ . يوازي يوليز شمير چې لوی قاضي او خاين شيخ الاسلام يي شفاعت کاوه د مغولو له تيري بچ شول .

په بنار کې د اغز شوی ووچې هر څوک د اوسيدونکو له وتلو وروسته به کور کې کيښي وينه يي توييزي . مغولانو دغه فرمان له مخې زيات خلک ووژل .

د قباچق د يرش زره لښکرو د هغو پر سر کې طغاي خان د خوارزمشاه ماما د خپلو ښخو او ماشوما نو سره له بناره ووت چې له د بنمنه سره يوځای شي .

مغولانو هغو ته امر وکړ چې وسله پر مخکه کيښي او په بدل کې يي د مغولي وسلې وده ورسره وکړه . او يي ويل . اوس چې قباچقان د چنگيز خان په خدمت کې دي د دوی چلند هم بايد د مغولو په څير وي . قباچقانو خيبي ولگولې او د کورنيو سره يي هلته ځاي ونيو . بله ورځ مغولانو ناڅاپي پر هغو يرغل وکړ . او ټول يي له تيغ نه تير کړل او مالونه يي ورته لوټ کړل . هغه سمرقند يان چې له دغه بلا ژغورل شوي وو . د قباچقانو په باب به يي چې وژل شوي وو ويل : (( نه يي د جنگ د وخت زړ ورتياد لرېده او نه يي د تښتي جسامت ))

هماغه شپه البارخان د زړو فدايي مير ونوسره له کلا راووت . په نږدې ورتيا يي د مغولو په لښکرو يرغل وکړ او په تورتم کې تري تم شول او څه وخت وروسته د جلال الدين له لښکرو سره يوځای شول .

د کلایتي مدافعانو جنگ ته د وام وړ کاوه . مغولانو د ازيو بند ونيو او د اوبو کلا خوا و شاونيو له په د يوالونوکې يي او په ننوتی . مغولان د سوريو له لاري ننوتل او هر څوک چې يي وموند لږ وپوړل . د مغولو سرلښکر هغه کسان چې د بنټو ته تللي وو شميرل . تکړه کسبگران يي له هغو غوره کړل . او د مغولستان سيمونه يي وليزل . دغه کسبگرو د سپين کلفد په جوړولو زړه ونيو . پارچو په اوږدلو ، ورښمو ، زين جوړولو ، سينو د پوښو ، زو جامونو ، - ستونو ، تورو ، سپرونو ، ليند يوانونو مصنوعاتو په جوړولو کې شهرت درلود . مغولانو د يرغوره کسبگران او استادان د چنگيز خان په زامنو وويشل او مغولستان ته يي وليزل . هغوي وروسته هلته خاص کلي جوړ کړل . مغولانو خوږواري نور هم تکړه کسبگر زلمی مغولستان ته وليزل او په دې لږول تر پوره وخته د سمرقند بنا له اوسيدونکوځای وو .

چنگيز خان د سمرقند د بناره نيولو وروسته په بنار کې چې هر محايي د مړ و د پيرې جوړې وي وگرځيد . او ياد بنار نه بهر ماڼيو ته ورغی . د ونو د باغونه چې هوايکې هم توديدله او د مغولو ټولوک د هغو زغم نه درلود ، پخولو . خود مړ واو اجساد وساخته بوی د بنار هوا خرابوله . پاتې کسان هم له بناره و تښتيدل .



گفتگویی با عادلہ ادیم

بیت

اما او بایک محصل  
طب عربی و دینی میکند .

افواہ از دواج عادلہ ادیم  
بایک محصل خارجی دروغ بود .

عادلہ ادیم : میخواهم مادر  
شوم ، یک مادر خوب .





# آینه دلجو

مصاحبه کننده: کاسه حبیب



ارزش دارد. زیبا به هیچ وجه نیست گاهی که توصیف دیگران را نسبت به خودم میبینم فکر میکنم که صرف تظاهرات است و بس.

ولی من به کمال صداقت میگویم که شما تاکنون یگانه هنرپیشه موفق در نقش خود و یگانه دختر زیبا در سینما بوده اید؟

تشکر این حسن نظر شماست، من نظر شما را احترام میگذارم.

در یکی از مجلات ضمن مصاحبه بی از یک پرسیده شده بود که آیا تاکنون خوشترین و احقانه ترین کار را انجام داده یانه؟

اگر این پرسش از شما مطرح شود جواب تان چگونه خواهد بود؟

زندگی هر انسان مشغول از کارهای خوب و هم احقانه است من شاید کارهای احقانه کرده باشم ولی بالایی خوب ه احساس نکرده ام.

آین تان به سینما ربه که کم حساب میگردید؟

البته که بحساب کارهای خوب، ولی در اول - اینگونه نمی اندیشیدم وقتی به سینما آمدم فکر کردم کار احقانه می کرده ام زیرا خواست قلبی خودم نبود.

پس شما اخلاف خواست خود تان به سینما آوردند؟

بلی در اول همینطور بود.

جالب است امکان دارد بپشنوم؟

بلی، من یکروز با یکی از دوستان مکتبی ام که فعلاً کارمند راد پوست از مکتب بخانه میرفتم که با محتسب توریالی شفق دیدیم از آنجاییکه دوستم با او میشناخت با هم معرفی شدیم بعد خواهش کرد با موتر شما را بخانه برساند به اصرار دوستم در سینه عقی موتر قرار گرفت یک وقت متوجه شدم که چشمان محتسب شفق با نظر خریداری در آینه موتر روی من میخواب شده اند از طرز دید او خوشم نیامد چشمانم را پائین انداختم او که به مکنونات دل من برده بود در همان لحظه بمن گفت که اود ایرکتر سینمایی است فلم جدیدی روید ست دارد اگر من خواسته باشم درین فلم برایم نقش مید هد زیرا چهره موتر زیبک دام.

اولاً من فهمم فوتوز زیبک را نمیدانستم، ثانیاً دختری بودم که صرف نامم را میشناختم و مکتب را بقیه در صفحه (۹۰)

چشم ما روشن بالاخره انتظاراتمندان هنسرها ضما به پایان رسیده، کجا بودید، کار در سینما را رها کرده کجا رفتید؟

من در فاکولته ادبیات دیپارتمنت روسی درس میخوانم از آنجایی که هر محصل باید دوره پراتیک را در شوروی بگذراند، نوبت من هم رسیده، یکسال در ماسکو بودم و اینکه دوباره آمدم.

دوباره ازدواج شما با یک محصل خارجی زیاده سرور بود آیا واقمیت دارد؟

نه به هیچ وجه.

پس اگر ازدواج شما واقمیت ندارد در ساره عشق چه میگوید این راهم انکار نمیکنید، چند بار عاشق شده اید؟

اگر بحساب فلم بگیرد زیاد، ولی در زندگی واقعی صرف یکبار عاشق شده ام، من به عشق عقیده دارم عشق در زندگی ام بوده و است.

این مرد خوشبخت کیست آیا او را معرفی می کنید؟

او محصل فاکولته طب است، در یکی از کلاسهای سوسیالیستی صرف تحصیل است.

آیا این از آن عشق هایی است که حتماً به ازدواج خواهد انجامید؟

بلی زیرا عشق من عشق سینمایی نیست.

یک طرف روی شما آما سردار آبا دندان درد استید؟

من عقل دندان میگویم.

پس پاکتیدن عقل دندان مساله ازدواج چگونه خواهد شد؟

حتماً یک پیمان محکم و یک رشته گسست ناپذیر.

خوب حالا میخواهید چه کنید همه منتظر نقش جدید شما اند زیرا شما یگانه هنرپیشه استید که زیاد علاتمند دارد؟

من همین امروز شوتنگ دام. فلم آخرین آرزو باید تکمیل شود ولی اینکه کار بعدی ام چه خواهد بود، علاتمندان منتظر نقش جدید من استند و من منتظر تصمیم کارگردان.

شما خود را چگونه ارزیابی می کنید آیا یک هنرمند موفق استید، یک دختر زیبا و با چطور؟

من زیاد موفق نیستم، ولی قضاوت مردم برایم





گزارش از لیللا لارا  
۱۰۰ روز

# شتراران در آستان شتراران

## دست به دعا به آستان زیارتها میروند تا امیدها آستان برآورده شود

صبح یکی از روزهای چهارشنبه راه زیارت را در پیش میگیریم. ولی برخلاف انتظار از هر یک از زنانی که برای زیارت نمودن آمده اند میخواهم تاراج به آمدن علت بستن بندها، و نیازهایی که دارند برای معلوم شدن بد هندی ولی متأسفانه هیچ یک از آنان حاضر به مصاحبه نمیشوند و تا ناوقت های روزی نتیجه به چندین زیارت

در یک چهارشنبه بیش از ۴۰۰ زن تنه به زیارت پیرو بلند میروند چه نیازی، چه دردی، چه آرزویی درین قصه نهفته است؟ یکی از سوز رنج های خانواده کی اشک می ریزد، دیگری برای برآورده شدن آرزوی دست به دعا برداشته است و آن دیگری به امید باز شدن بختش ((بند)) می بندد...  
 آن که رنجهای ادبی راپایانی نیست، در هر لحظه این انسان است که شلاق رنج را به گردن می خورد، گاه در زیر این شلاق جان می دهد، گاه خم می شود و گاه سر بلند می کند. بیا بیاید قصه این ((رنج)) را بخوانیم...



میرم ولی بعد از آن روز تصمیم گرفتم تا در روز چارشنبه آینده بدون قلم و کاغذ بدست گرفتن در جمله سایر مردمانیکه به زیارت میروند داخل زیارت شوم تا بدینگونه بتوانم خواسته های قلبی مردمان نیازمند را بدانم.

(( اینجا روضه مطهره آرامگاه حضرت لیت ابن قیس ابن حضرت عباس (رض) نواسه عم حضرت فخرکاینات خلایقه موجودات - محمد مصطفی است که به تاریخ - سال هشتاد و یک هجری قمری در یافت جسد مبارک ایشان را - جناب عبدالرحمن ابن (رضعت) (رض) به معاونت و آواز غزنین علی العجالة رسیده اند و در بقعه متبرکه مدفن میباشند لقب مبارکش شاه دوشمشیره (رح) می باشد ))

و این معرفت را از لوحه می که در قسمت بالایی مقبره مبارک نصب است مینویسم . ولی در این میان مکرر بگویم صدای خواندن قرآنکرم که تعداد آن مردان و زنان روی فرش زیارت نشسته اند و قرائت میکنند میرسد . من هم در حالیکه چادر کلانی به سر نموده ام درین دروازه زیارت زانو میزنم و آهسته دعا را شروع میکنم ناگهان گریه بلندی زنی توجه همه مردمی را که مشغول بستم نمودن بند (تکه) نماز خواندن قرائت قرآنکرم و دعا بودند بخود معطوف میدارد . دعایم را فراموش میکنم . زن چون ابروهای میگرد کارش میروم : مادر چرا خدا معریان است چی شد تا آورد رحا - لیکه سرش را بزمین نهاده و سه سختی میخواهد گریه را بس کند ولی معلوم است درد او بزرگتر از ریزش باران اشکهایش است . پس از لحظه با چشم های پراشک رویه همه حاضرین نموده با بغض گلو فریاد میزند (( مسلمانا دعا کین خدا بخیر چیچه بیاره )) - میدانم پسرش باید مسافر باشد و چون حالت زن خیلی بحرانیست پرسش را مجاز نمیدانم و آهسته در حالیکه اشک بزرگونه هایم می غلتد از داخل زیارت خارج میشم .

در حویلی زیارت عجیب بیرواری است . آنطرفتر مردم

شمع روشن نموده اند . کارمقبره صحن زیارت زنی با خون سردی تمام در حالیکه بزین بزین در سرش است حلوا را تقسیم میکند . آن طرف کارخوض بچه ها میروند که با اطفال کوچک مصروف دانه دادن کیوترها هستند من در حالیکه بادقت کامل اطرافم را میگردانم از یک جوانی را میبینم که کتاب نشسته رقم رقم کتابش برسد چرا گریه کردی تو ام مسافر داری ؟

نی - شما چطور آمدین ؟  
 (( امروز چلم بود ، یک بچه گسک خدا بهم داده باد از پنج دختر نظر گرفته بودم که مراد به بنده خدا مراد به شکر داد (( امروز نذر شده دادم ))  
 از پسر کوچکی با کیوترها بازی میکند و از زیر چشم متوجه است که کی حلوا تقسیم خواهد کرد میپرسم نامت چیست ؟ فرید . صنف

چند استی ؟ چار . چار زیارت آسدی ؟ نمیبینی از خاطر حلوا . وقتی میخواستم شمع های راکه خریدم بودم روشن کم در همان اثنا چشم به یک دخترک جوانی که با حیرت به قطرات شمع نگاه میکرد و هر لحظه دستش را روی شعله های شمع قرار میداد و بر رویش میگذاشت افتاد . خواستم چیزی بگویم که زنی خوش لباسی با چهره اندکی گرفته آهسته گفت : (( تکلیف اعصاب داره . زیارت آوردم که خدا خویش کنه ))

چرا بیشتر داکتر نبردین ؟ (( ای خوار جان کوداکتر ، بوردیم هیچ نایده نگد ، چار چارشنبه ام که اینجها میارشم میگوین هفت چارشنبه بیایه جور میشه . ))  
 دخترک ده مکتب اس ؟ آن - صنف هشت .  
 ولی دفعتا دخترک ناراحت و مضطرب دست زن را بطرفش

میکشانه و بدون حرفی دور میشوند لحظه مات و بهوت بجای می ایستد و بعد از روشن نمودن شمع ها آنطرف دیگر میروم زیارت جاییکه کب بین خود ما باشه خدا یار جان زنها حتی در زیارت هم دست از کیفیت نمیکشند چند نفر کله به کله شده و مشغول حل و فصل دعاها میباشند استند و چندی هم هر تازه وارد را بادقت و رواند از نموده ، گاهی میخنند و گاهی هم برای گرفتن حلوا که تازه تقسیم میشود بر خاسته و هجوم میاورند و جنبین بروی آید که گویی زیارت بهترین تفریحگاه هم شده میتواند .  
 وین درین حال دعا نموده میخواهم از حوطه زیارت خارج شوم ، گداهای زن و مرد در هر پته ای زینته صف بسته اند و ما تع آن میشوند که شخص بتواند به زودی از پته ها بایین شود با و کتید جیب خرجم را به زاری و چور از نزد صاحب نمودند و بگفتن متوجه شدم که بجزیک افغانسی چیزی برای دادن پول سرویس هم در جیب باقی نمانده است .

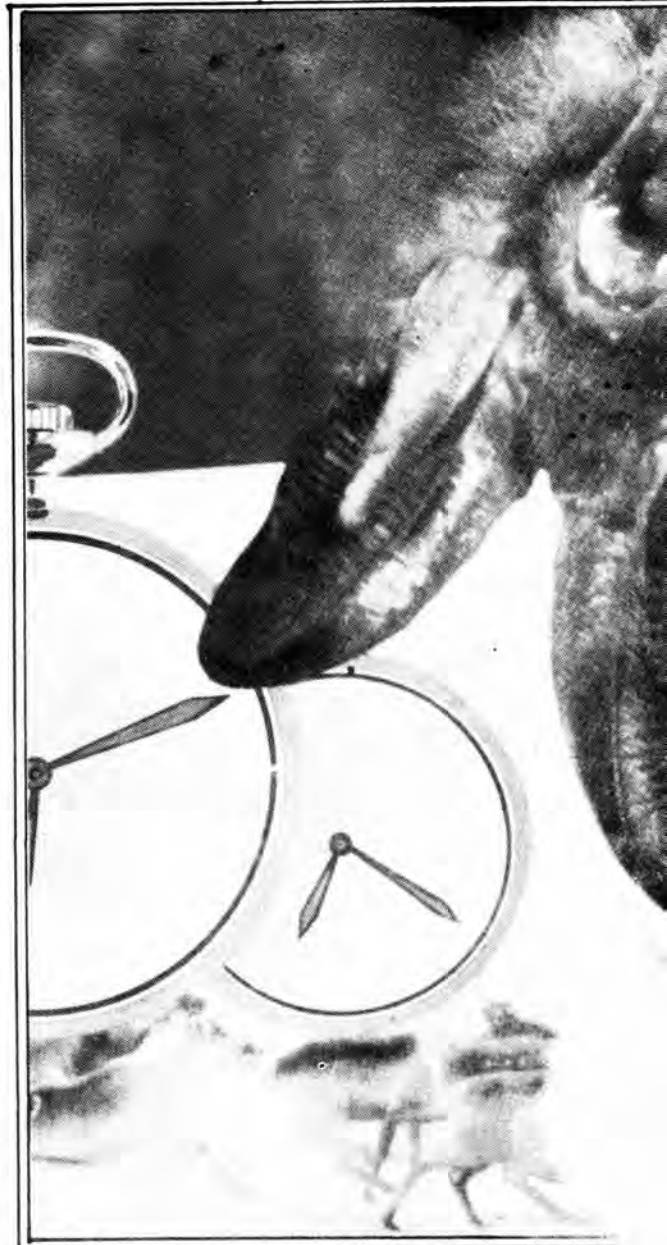
\*\*\*  
 بازم روز چارشنبه است از - کوچه باریک مراد خانی گذشتمه در زیارت حضرت عباس (رح) - رسیده ام که توجه ام را بیت روی دیوار زیارت بخود معطوف نمود : بر آستان تو هر کسی رسید مطلب رواندار که من نا امید برگردم  
 درون زیارت تنها زنان قرار دارند و مرد ها صرف از دروازه بزرگ اتحاف دعا نموده بسر میگردند . بیرون از صدا هایلند است کسی به آسانی حرف کسی را نمیشنود و همه به درگاه ایزدی دست به دعا بلند کرده اند . وقتی چند قدم بیشتر به درون زیارت یامینم و بعد از بوسیدن قرآنکرم آهسته نزد یک علم داخل زیارت که در آن نیازمندان هزاران هزار پند بسته اند و هر یک تازه وارد - آنرا بوسه میزنند ، می نشینم زنی دست به دعا بلند کرده و با بقیه در صفحه (۱۲)



زیارت حضرت عباس (رح)



# شوی اټکل شوی



د سپوټنیک له مجلی څخه  
تفیک واک ژباړه

د اچې زوي کولای ش زلزله مخکې تر مخکې اټکل کړي د پوځو ا څرگند ه وه د بیلگې په توگه میلاد څخه درې سوه او اته ویشت کاله د مخه د یونان د هیلنکوس د بنا ر د پ نگیډ وڅخه څوورځې د مخه د هغه بنا د شا او خوا ټولې د ندي مزي اوڅیکې د خپلو سور وڅخه وبتښیدي . په لرغوني بین النهرین جایان او چین کې د طبیعت د غضب اټکلونکي زوي د یرستایسل کیزي .  
خوبه وروستولسیزوکې د (۱۱- ټکلونکو) ژوبه باب نوې خبرونه د یرلز لیدل کیزي ځکه چې اوس د اسی حساسی آلی منع ته راغلی چې د ځمکې د لاندې سگنالونه - ښتوي . نوموړې آلی سره د دې چې د پورې حساسې دي بیا هم

**د زلزلی د ټکانو نوښت، لری والی او وخت د ژوو له مندو وهلو څخه اټکل کیږی**

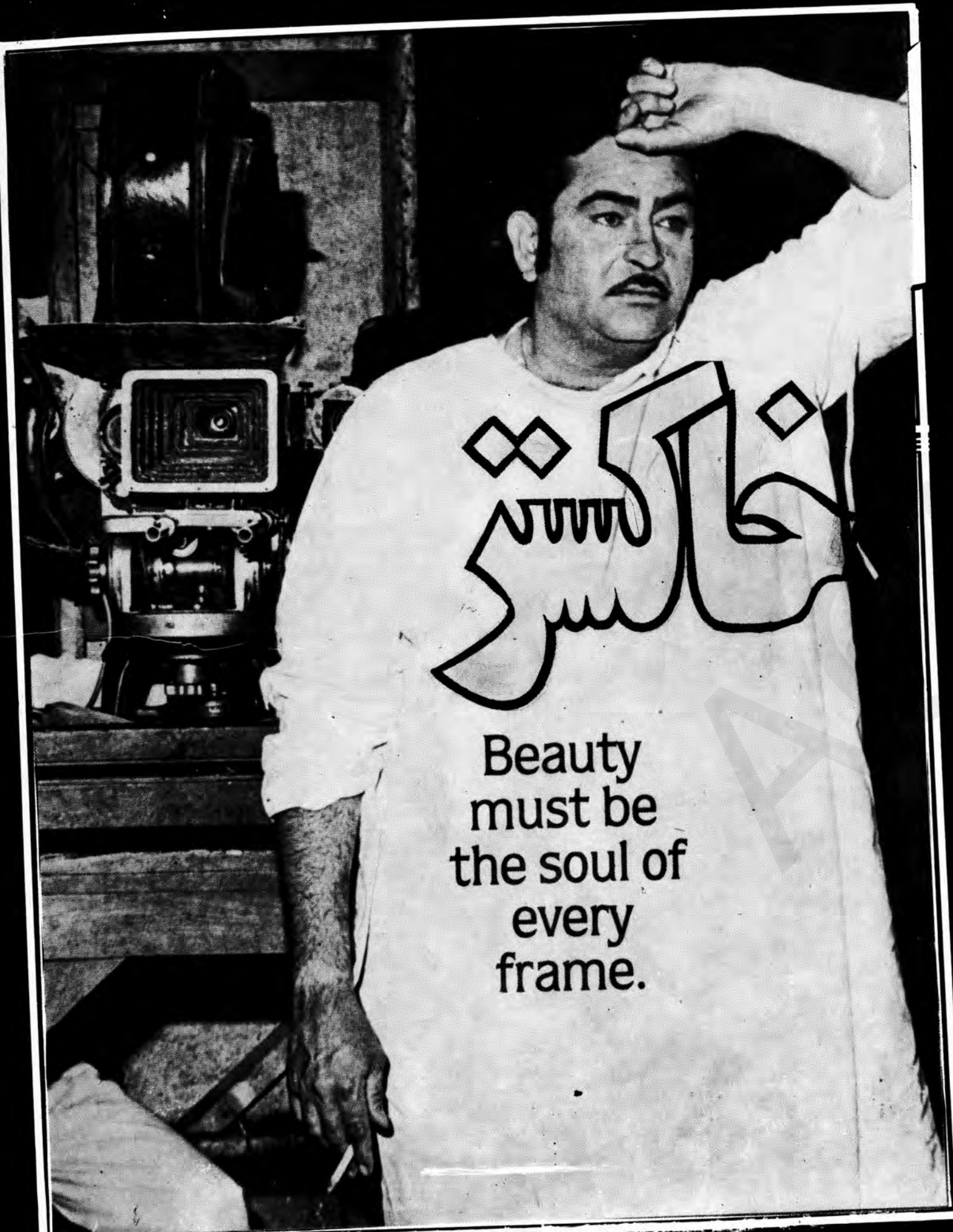
او د دغه ډول هکس العمل دوه ډوله په لاندې توگه رابته گوتسه کوي . لومړې عکس العمل د عموس احساساتی حالت د بدلون سره اړوند دی چې د ناڅرگندي - اند پېښې (چې د زیاتې نا آرامی له مخې تشخیص کیږي) لری زې .  
انگولا او رنبار و په نتیجه کې رامنځته کیږي . د وهم عکس العمل هغه څرگند چلند گڼل کیږي ای شس چې د خطر د رامنځته کید وینکار - ند وي وي . زوي په مندو وهلو بیل کوي اوله یوه محایه څخه بل ته - عی . . . کیدای ش چې د - عکس العمل دغه د وار ه ډولونه د راتلونکو ټکانو نونود شدت لری والی او وخت د ټاکلوه باره گپورتخام ش . ترهغه چې څرگند ه شوی د ه اویا (۷۰) ډوله زوي د زلزلسې اټکل کولای ش چې پوښمیرسې د زلزلی په اټکلولو کې ستر رول لوبوي لکه سپی ، لوی ښکرو گوزین ، موزک او مژه . خود اده دې مانانه لسري چې گوندې په پورته ډول یاد شوي زوي کوم محانگري عقل لري اوسا د یرزیات حساس دي . د دې - سبب یوازې او یوازې د ادي چې نوموړې زوي د انسانانو سره د پیر نند دې اوسیزې اوله همدغه کبله دي چې انسانان غیرعادي چلند تر ټولو لومړی په همدغو ژوو کې وینی . متخصصان وایی چې زوي د هغو زلزلاو اټکل کولای ش چې شدت یې څلور باله اویا زیات وي . د ژوبه چلند کې غیرعادي بدلونونه معمولا د لومړنی ټکان نند دې (۲۴) ساعته د مخه منع ته راخی اوترهغو چې زلزله کیږي د ابد لوبونه ساعت په

ساعت اویا په پای کې دقیقه په دقیقه او ثانیه په ثانیه زیاتېږي . خوله بله بلوه سمدستی د اډول ډوه اړ خیزه پوښتنه پیدا کیږي چې آیا زوي تل د زلزلی اټکل کولای ش او د هغوي د غیرعادي حرکتونو څخه وروسته تل زلزله کیږي . دغه پوښتنه د زلزله پیژندنی د ترمنځ - لوزي له مخې د اډول مطرح کیږي . ایامکان لري چې اټکلونکی ژوي د اډول غلطی وکړي لکه د - (( هدف خطا کول )) او (( درو - فجن خطرا )) .  
په رښتیا هم د زلزلی څخه د مخه د ژوو حرکتونه د یوه سم او - ډاډمن اټکل په توگه نه ش گڼل کیدای . په شوروي اتحاد کې د وروستیو وروستو کلونو په اړه د وکې د ژوا اټکل په سلوکې د د پوښو قسوي زلزله په باب سم و . خبره په دې کې ده چې د زلزلاو د لسگونو شاخصی اټکلونکو له ډلې څخه یو هم په سلوکې سل سم اټکل نه ش کولای . دا چې د مسالی بیچلنوب د دې پورې هم اړه لري چې د ځمکې لاندې زوی د (( د روفجن خطرا )) سگنالونه راوستوي اوسا د خپلو توانونو په (( تیارې باندې برده اچوي )) نویلای شو چې د ناسم اټکل له کبله د ژوو تر شمیرل هم عا دلانه کار نه دي .  
اوس د اهلی ځلی روانی دې چې څرگند ه شې چې کوم جیوفزیک جریانونه په ژوو کې غیرعادي چلند رامنځه کوي او زوي د ځمکې د کرې مکروسمیک فعالیت، د هوا د فشار او د ځمکې د جان بی قسوي بدلونونه د ځمکې د لاندې اوبو د

د سطحی اهتزازات، د الکترو مقناطیس ساحو بدلونونه او د ځمکې د سطحی څخه د گازونو اهتزازات - څه ډول احساسوي . همدارنگه ، د دې سره یوځای پوهان غواړي په ژوو کې هغه (( آلی )) یعنی اورگانونه کشف کړي چې طبیعت وړخښلی او جیوفزیک بدلونونه احساسولای ش .  
پوهان د اسی نظر لري چې د چاپیریال د عمل په وړاندې د - ژوو عکس العمل یو دفاعی خاصیت لري چې د اوزده د تدریجی تکامل په نتیجه کې هغه وخت چې په ځمکه کې یوازې هغو ژوو ژوند کاوه چې د ناڅاپی پېښو په وړاندې یې په لازم وخت کې د احساس او - محان ژغورنی وړ تیار ولده . منع ته راغلی . د بیلگې په توگه هغه غزونه چې د نند د پېښیدو وکې زلزلی له کبله پیدا کیږي انسانان نه شس اوږد لاري خو زوي یې د پورته اوري او د جیوفونی محانگري آلی یې په آسانی سره ښتوي .  
اوس اوس د تجربو په نتیجه کې په ژوندی اورگانیزم باندې د بیلا - بیلو الکترو مقناطیس ساحو او د هغوی له ډلې څخه د ډیر عادي - شدت د اغیزې په برخه کې د پیر مواد ترلاسه شوي . نوموړې تجربې د ډیر عادي معنوی ساحو د تولید وونکو آلیو مرسته ترسره شوي دي .  
د بیوفزیک پوهان وایی چې ان د ډیرې کوچنی الکترو مقناطیس ساحو حی هم کولای ش په ژوو باندې د احساسید وړ اغیزه وکړي .

کلمات وايي حملات ايږي  
عمایانه د افسانې بکار  
پخوا نښه  
بت برنجی : کابیه از آدم سست و کم جوخت  
بد شگوم (بد شگون) : بد فال بد تدم  
بد تلخ : آدم شریک و سفسد  
بغمه : دانه یا تومور کشنده  
ایست که در کلوبی انسان من برآید  
بگیل : برونه و یا هر چیزی که گریخته باشد  
خیله : آدم ساده و احمق و کودن که کارهای ناسنجیده کند  
داگه می : آدم اوباش (چک) لا والی  
دختر کمرسته : دختر که شوهر نکند و باشد  
دست شکسته و حیل کردن : جمله ایست که در روتع د رما - نده و گویید بختی به کسی بگویند  
دست لاف : اولین فروش  
د وکاند اران و فروشند و گان : دوه گوند که قدمش رابه فال نیک بیگیرند  
روي انداختن : التجاه کردن زاری کردن و غنوخواستن  
نخ بلوط : آدم مغل مزاحم بیکاره  
زخت : غذای که مزود هن راگشت کند و کتابه از آدم کبری ناملام ، خشن و خود خواستیر اجتماعی  
سگت : آدم سخت مسک  
آدم فرومایه و سست  
بینک : خواب چند دقیقه یی و چند لحظه یی





# خالکوبی

Beauty  
must be  
the soul of  
every  
frame.

# هزاران لحظه در یک مشت



## راجپور، بازیگر بزرگ

فیلم‌های من و من، مثل اینست که بگویم: محبوب من و من ...

قانون ازدواج هند، عشق **راجپور و ترانس** را بر باد داده و آنگاه که **سبلیت** با **ترانس** ازدواج کرده، راج دستاویز

### رابا آتش سگرت سوختاند ...

و چشمانش در درک زیبایی‌ها از هر خطایی منزه بود. او می‌گفت: ((انسان بیشتر از همه چه چیزی را می‌طلبد؟ پول - موفق و پیروزی همه در ردیف دوم قرار دارند. چیز اساسی فرد است، آینده است، آگاهی و وعده اینکه فرد با دست‌رازی امروز خواهد بود. هیچ چیز دیگر مهم نیست))

می‌گفت بخاطر آن بود که اعتقاد داشت: ((هیچ کاری شایسته انجام دادن نیست مگر آنکه آخرین مرزهای تماشاچیان را رد نمود)) راجپور شخصیتی فراتر از یک فلم‌ساز با جرئت بود. زنده و گسی بسیار پر سرو صدا داشت. گوش موسیقی شناس او لغزش ناپذیر

راجپور یک پدیده منحصر بفرد بود. اگرچه نام او تصویر بزرگترین بازیگر سینمای هند را در ذهن ما ایجاد میکند، اما او خیلی برتر از آن است. او در نخستین فیلم‌هایش مسایل اجتماعی را مطرح ساخت. اگر در فیلم‌های بعدی در جستجوی تماشاچیان بیشتر



لطفاً صفحه مقابل را برگردانید



(( من هیچگاهی ، هیچکسی را آگاهانه ازیت نکرده ام ، برعکس در راه نیکی کردن به دیگران ، آن گونه که توقع داشته اند ، با ازمرز ها و حدود فراتر گذاشته ام . هیچ گاهی به هیچکسی نی گفتم . نمیتوانم ، مگر آنکه فتنه انگیزی و - تحریکی در کار باشد . ))  
(( فلم های من و من ، مثل این است که بگویم : محبوب من و من یا نفس و جان زنده گئی من و من . یا مقصود من و من ))  
(( زیبایی باید روح هر فردی - فلسف باشد ))

\*\*\*

راجکیور نخستین بار در سال ۱۹۳۵ وقتی که هنوز کودک بود ، نقش یک (( کودک )) را در فلم (( انقلاب )) بازی کرد و در سال ۱۹۸۵ آخرین فلم خود را بنام (( رام تیری گنگامیلی )) کارگردانی کرد . بدینگونه پنجاه سال یا نیم قرن کامل بازیگر هنر را با نشیب و فرازها ، شکست ها و پیروزی ها بدوش کشید . او چندین درین راه تلاش کرد و ریاضت کشید که وقتی چند روز قبل از مرگش رئیس جمهور هند جایزه بزرگ سینمای هند را به او اهدا ، میکرد به مشکل ازجا برخاست و وقتی جایزه را گرفت نقش زمین شد و در حالت (( کوما )) و بیهوشی او را به شفاخانه انتقال دادند و آنجا پس از چند روز - برای ابد دیده برهنه نهاد و از - دنیای فلم و شروشورش برای همیشه رهایی یافت .  
به قول کید ارشما کارگردان - سالخورده ، سینمای هند و نخستین بار نقش قهرمان فلم (( نیل )) را به راجکیور سپرد و او را به عنوان یک هنرمند مستعد معرفی کرد .

راجکیور از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۸۵ در هفتاد و سه فلم هنری سینمایی بحیث بازیگر یا کارگردان و یا تهیه کننده سهم گرفته است . از شمار این فلم ها پرآوازه ترین شان - آواره ، برسات ، آتم ، بوب پالشی شری ۴۲۰ ، سنگم ، جسم دیش - من گنگابھتی می ، بایی ، میرانام جوکر ، دم کم ، برهم راه ، کل - اج اورکل ، ساتیام شیوام سند رام و رام تیری گنگامیلی میباشد .

\*\*\*

راجکیور در بسیاری از فلمهای قدیمی اش بزرگترین نقشی که به او سپرده شده ، ظاهر میشود . او استعداد بزرگی در نمایش شخصیت ها و قهرمان ها داشت اما آنچه تماشاچی را بیشتر نرفتند او میساخت ، گردش و نگاهش و چشمن روشن و تابناک ، فرار آوردن یکی از ابروان ، کشیدن کجی از دهن با تبسم طعنه آمیز او بود . او قابل تماشا بود زیرا حرکات او موزون و ریتمیک بود ، - اشارات دست و سروا زیبایی خالصی داشت . او هیچگاه در هیچ موقعیتی ناشی به نظر نمی آمد .

بدیده بی بود بنام حضور وجود راجکیور . راجکیور قبل از هر بازی میدانست چگونه نقشی خود را ایفا کند ، او در بی آن نبود تا به گونه آراسته و مرتب در فلم ظاهر شود . او لباس - های عادی و روزمره را به تن میکرد استین ها را با لاینزد با موهای پریشان و نکستی کج ظاهر میشد زبان ، تن و حرکات جسمی را - کپور که غیر قابل تقلید بود ، در سراسر هند و استان مورد تقلید قرار میگرفت . راه رفتن مضحک او با قدم های کوتاه ، خم شدن مبالغه آمیز ، دستهای فعال و چابک ، بخصوص بلند کردن یک دست مثل پسران اسکوتل ( قبلا در کشور ما آنها را خاراند و می گفتند ) در حالت ادای سوگند ، چرخاندن سریع سر در لحظه های دراماتیک ، چابکی عمومی بدن ، چشمان عاشق پیشو بی که به ستاره ، فلم با اعتماد عالی خیره میباند ، از - شمار ویژه گیهای برجسته زبان تن یا جسم او بود .  
برخی از این حرکات از چارلس چاپلین به عاریت گرفته شده - است که در فلم های ( آواره ) و - ( شری ۴۲۰ ) و تاحدودی در - ( جسم دیش می گنگابھتی می ) و ( میرانام جوکر ) مودلی برای راجکیور بود . اما بسیاری دیگر از این حرکات بطور طبیعی و فطری در وجود این بازیگر و فلمساز بظهور میرسید .  
راجکیور همیشه شمار امتیازات بسیارند که فطرتا یک کمید یعنی است . اگر صحنه بی در فلمی نیاز به حرکات وسیع و تاب خوردن کمیک میداشت ، هیچکس نمیتوانست



راجکیور میگفت :  
زیبایی با بدو روح  
همه در فیلم فلم با فتنه

آنها بر ترویه تر از راجکیور ایفا کند . اما راجکیور این کمیدین طبیعی ، در اشتیاق فتح قلمرو تراژدی و نیز میسوخ . تا آنکه زنده گسی بیچاره گان بینویان و بازنده گان مادران و عاشقان رنج دیده و رسوا را به نمایش گذارد و بیان کند . او سیار وقت تراژدی را با کمیدی میامیخت و این آمیزش هم ناشی از تاثیر چارلی چاپلین بر راجکیور بود . همین ترکیب خصال کمیک و سرنوشته تراژیک شخصیت ویژه راج کیور را در فلمهایش آفرید . شخصیتی است که بدی در - فلمهای هندی ندارد ، عالیترین تلاش در جهت کارگردانی بیان کمیک - تراژیک در فلم (( میرانام جوکر )) بظهور رسید .

راجکیور در پیش از دهه فلسف شخماء وظیفه تهیه و کارگردانی را به عهده داشت . تقریباً تمام این فلم ها خوب بودند . اما از - جمله هفت فلم از شمار عالیترین ها بودند که رشک حسودان را بر - انگیختند .  
اولم (( آتم )) را در سال ۱۹۴۸ فلم (( بره سات )) را در - سال ۱۹۴۹ (( آواره )) را در سال ۱۹۵۱ و (( شری ۴۲۰ )) را در سال ۱۹۵۵ تهیه و کارگردانی کرد . سه تا از این فلم برای همیشه در - شمار عالیترین فلمهای سینمای هند و استان قرار گرفته اند . این فلمهای عالی زمانی ساخته شد که راجکیور در رساله های سی عمر خود قرار داشت . پرسشی مطرح میگردد ، او چه گونه توانست این فلم ها را بسازد ؟

راجکیور ، نمایشگر بزرگ ، - نبض مردم را میدانست ، او می فهمید ، مردم چه چیزی را دوست دارند و چه چیزی را دوست ندارند . و این راز بزرگ و سرمایه بزرگی در مسلک و فن نمایشی است .  
آیا رازها و اسرار راجکیور کلیدی دارد ؟ بلی . پاسخ های روشنی وجود دارد . به گونه مثال : او به قصه یاد استان فلم توجه بسیار میکرد . اوتام انزوی ، - استعداد والها من را متوجه موسیقی فلم میساخت . او میداند - نیست چگونه علاقمندی مردمان محروم و بینوا را جلب کند . یکی از دلایل عهده موفقیت او این بود که : وقتی فلمی را روی





راج در فلم میرانام جوگر



راج بانوگس در جاده های لندن

دست می‌گرفت تمام تلاش و سعی خود را متوجه این نکته می‌کرد تا تماشاچی اش را سرگرم بسازد. راجکیور در رکارگردانی فلم‌هایش از تکنیک‌های ساده و قرار دادی کار می‌گرفت. او همیشه از تکنیک‌های پیچیده و ایکه در فلمبرداری و تدوین فلم در سینمای غرب از آن استفاده می‌شود، اجتناب می‌کرد. در فلم‌های او ((تروکار))، ((حقه‌های سینمایی، نماهای فریزشده))، ((ایستاده و منجمد)) سلوموشن‌ها (حرکت آهسته تراز حد طبیعی)، کت‌جیب‌ها و غیره دیده می‌شود. او به گونه سینمایی کلاسیک هالیوود فلم می‌ساخت. که در آن عجله بی درکار نبود هر ((نما)) تاثیر خود را داشت و هر حرکت کمره عمیقاً مورد مطالعه قرار می‌گرفت.

راجکیور میدانست که تماشا-چیان او موسیقی و آواز خوانسی خوب را دوست دارند. او این موضوع را در آغاز کار سینمایی اش در ریافته بود. فلم ((بره سات)) کتر از ده پارچه آهنگ نداشت.

هرکدام از این پارچه‌های موسیقی در سراسر کشور زمزمه می‌شدند. شاید یکی از دلایل موفقیت شگفتی آور فلم ((بره سات)) همانا موسیقی آن بوده است.

سه نکته اصلی در فلم‌های راجکیور بصورت منظم و مبرانه تکرار می‌شوند: نکته نخستین عبارت است از معصومیت ازلی قهرمان فلم. او از بدی و شرارت ناگامی دارد و نه می‌خواهد که در باره آن بداند.

نکته دومی باخصلت دوستی قهرمان عبارت است از ادعای بی چون و چرای او بر حق بدی‌اش مبنی بر عاطفه، تزلزل ناپذیر و درک و شناخت از زنده گی نسبت به او. قهرمانی که آن‌رید، راجکیور است از شمار عاشقان چند روزه بی نیست که بدام عشق دختری می افتد، قلب دختر را می رباید، و بعد بسته به شرایط و موقعیت و سرنویشت یا با او ازدواج می‌کند یا از او جدا می‌شود.

عاشق پیشه بی که راجکیور - پرورش می‌دهد، محور مانع است و همه چیز به شعول زنی که دوست دارد بد و را می‌چرخد. او شاید دور برود، شاید آواره شود، شاید کم شود، اما زمانی که دوباره



# اخبار علمی

تهیه کننده: نغم



## جلوگیری عرق زیر بغل برای هفته ها

يك آله الكترونيك جديد كه بنام Drionic ياد ميگردد ميتواند عرق زير بغل را براي شش هفته از بين ببرد و از نظر اجتماعي و اقتصادي مليون ها انساني را كه عرق شديد زير بغل دارند شكين نمايد. ادويه ضد عرق زير بغل كه فعلاً استعمال ميگردد ادعا ميشود كه صرف براي ۲۴ ساعت از عرق جلوگیری مينمايد. براي كسانيكه شديداً عرق مينمايند

تا اكنون با استثناي عليه جراحی هيچ وسيله قناعت بخش كه عرق را كنترول نمايد موجود نيست كه البته عليه جراحی هم اختلاطات زياد در بردارد. مخترع اين آله كنترول كننده عرق - Robert Topper است - اين آله يعني Drionic جريانات برقي بيرون ضرر توليد نموده كه شخص آنرا بقسم مرمر باسوزش يا خارش احساس مينمايد. بقيه در صفحه (۷۲)

## فلتر جديد جذب ويروس

بزرگش گران در بوهنتون يا ماگوشی و شرکت آسای کاشی جاپان بگونه فلتر خاص را طرح کرده اند که بلازمخون را - اجازه عبور میدهد اما ويروس ها را به شمول ويروس (AIDS) وسيله بغل را جذب می نماید. قطر سوراخ هاي نهايت کوچک اين

فلتر از ۲۰-۵۰ نانومتر (میلیاردم حصه ملی متر) می باشد.

در حالیکه ويروس AIDS ۱۰ نانومتر قطر دارد. يك پروتيسرايز بوهنتون معاین عقيد ماست كه خونی كه ريك مرض مبتلا به مرض AIDS گرفته و از طریق اين فلتر گذر شانده نموده عملاً هيچ گونه ويروس (AIDS) را نمانده باشد.



بچه: دکتر کورن

## جداساختن دوگانگی ها

دوكتوران سدن آستراليا در تلاش اند راه علاج جدا ساختن دونوزاد را كه از كمر پايان از هنگام ولادت با هم چسبيده باقی ماند مانده بيايند. اين دوگانگی در شفاخانه كينگ جورج سدن از يك خانم ۱۹ ساله توسط عليه جراحی ازروي بطن برداشته شده بدنيا آمد. ماند كه قسمت پايين بدن شان يكي است. يعنی صرف دو واويك آله تناسلی دارند.

يك جراح اين شفاخانه در يك كنفرانس مطبوعاتی گفت: شايد چندين روز زود ربرگيرد تا دوكتوران دريابند كه اين دوگانگی را چگونه علاج نمايند.

دوكتوران می گویند كه نوزادان در شرایط قناعت بخش صحنی قرار دارند و از طریق ورسدي تغذی می گویند.

## دوستان لحظات تنهایی!

فروشنده گان درمغازه هاي توکیو با حيرت زده گی فراوان تقا - ضاي فزاينده و مداوم را از سوي زنان بزرگ سال براي خريدي عروسك هاي كه حرف می زنند مشاهده می نمايند. زيرا اين ها عروسك ها را بيشتر براي خود ميخرند نه اين كه به عنوان تحفه براي خورد سالان.

كارشناسان می گویند به مقایسه در يك شهر بزرگ مصري درد يگر جاها كمتر احساس تنهائی می شود و به خاطر همین علت يعنی نبودن فرصت کافی براي صحبت و مگالسه است كه ساكنان توکیو می خواهند به اين شيوه زندگی روزمره شان را شكل بهتر بخشد.

اين عروسك ها كه در همين بزرگ سالان شهرت و محبوبيت خاص پيدا نمود می تواند چيز - هاي زياد بگویند مثلاً يکی ميگويد زندگی راساد بگير، ويا اينكه در باره مشكلات تشويش به خود رامده و بعضی هامي توانند مالکين خود را با ثبات نمودن آواز در - تيب ريكاردرهاي كوچك و بخش فوري واتوماتيك آن خرسند سازند.

يك خانم كه از اين عروسك ها دارد می گوید: اين ها دوستان لحظات تنهائی ما هستند.

## بايك دواي جديد خطر حملات قلبی ۷۵٪ کاهش می يابد

دواي جديد كشف شده كه می تواند خطر حملات قلبی را تا ۷۵٪ کاهش دهند و مليون ها انسان كه در معرض جهان در معرض اين خطر قرار دارند از آن استفاده خواهند نمود.

در جریان آزمایش سه ساله كه بالاي ۲۰۰۰ نفر در هلندگی صورت گرفته اين نتیجه بدست آمده كه با استفاده از اين دوا - حملات قلبی در سال تا ۱ و بعد از سه سال تا ۱۱ تقليل می يابد.

همين حالا اين دوا (LOPID) از طرف انجمنيه از سبب سويه كولسترول بلند و سويه چربی بلند خون از بی نظمی های قلبی شاکی اند مورد استفاده قرار می گيرد.

آشخاصيكه از اين دوا استفاده می نمايند بايستی غذا خود را - تغيير داده و از كشيدين سكرت دست كشيدين بويشتر ترين نليند.



# راي روزگار تهنات افشاره

## دراديوکستونو اوتلويزيون ه غلابان مشنه شو

صبر و رمض

د ۱۳۶۲ کال د اسد د لومړي نيتي د مازد يگره خلور وچو کبير د پامير سينما په برخه کې لشریف سره ويني اهزي نيزي اوله هغه څخه غواړي چې په وائلونکي شپي کې د حاجي حکمت الله له گد ام څخه چې پخپله يې د ناد رشتون په جاده کې هتي لري او گد امونه يې د سروري په سراي کې دي د يوې اندازي مالونو د فلا کولوله پاره لاس په کار شي . شريف چې د خپل پخوانسي ملگري په بلان پوره پام درلود هغه يې ورسره ومانه او د ورځي د دوه دري گرويو وخت د تيريدوله پاره په پلي گرځيد او د بليارد - کلب ته په تللو لمانځونه مشغولوي هغوي ارزښتناکي شيبې به د ي توگه تيري کړي . ورځ ورو ، ورو به شپي ولگيده اوچي ما بنام شو نوولار ل چې د شپي جاس وانغوندي او د اهغه وخت دي چې د غلوزرونه د سروري سراي په شاوخواکسي

ريزي . ښکاري چې کبيره هغه مهاي کې ښه بلد يت لري . - سراي سويلي خواته د شيريني - جوړولو هتي د چي اوس فعاليت نه لري . او د شيريني جوړولو اهتي له يوې نري کوچني سره تړلې ده . شريف او کبيرد تشناب د وولونو او يوې کراچي په مرسته د شيريني جوړولو هتي ته ننه ويني اوله هغه مها په لمانځونه گد ام ته رسوي . دوه کارته هنگري پوله ۱۴ انچه رنگه تلويزيونونه شپز کارته ټول ۲۸ يايي سوپراپوله راپوکتونه چې د هغو ټولويو به بنغولکواوشلو زرو افغانينو ته رسيزي له گد ام څخه راباسي او د شيريني جوړولو هغه ته يې راورې . د کارتونو د ورلو په وخت يو کارتن په ټيپر شدت سره پر محکه لويښي او د - سراي خوگيد ارحمب الله يې فز اوړي او کله چې دوه تنه نااشنا کسان د سراي په مينځ کې د فلا

په حال کې ويني . د د روزي خولي ته ويني اوله د ووستيرو څخه چي هلته کوته لري مرسته غواړي . د ا شورا مشورته وارخطا کوي او تينښتي ته يې اړ باسي . د شيبې د نهوچو په شاوخواکي په هغې جادي کسې چې د ورځي له مخې د ښار پوه له گس گوني څخه ټکه جاده ده . - يوازي له خوتنو خوگيد اراښو څخه پرته بل څوک نه ليدل کيږي . د تينښتي په وخت کبير چېرې ته - لاس وروړي او هغه سر تيري با - ندي چې غواړي د ده د تينښتي مخه ونيسي حمله کوي . خونبول کيږي او شريف هم د خارندوي د دو يې امنيتي حوزي د جنايسې موهظفينوله خواد پيښي د سيسي په سل مترې واټن کې د موهظفينو په لاس ورځي . محمد شريف د محمد پونښ زوي د ده د انا د ده مراد اوسيدونکي او محمد کبير د محمد حسين زوي د



چند ولواوسيد . ښي د تحقيق په جريان کې د خپلي فلا په پلان اعتراف کوي . موز د فلا د لهاي کتنه کوواد - هغومالونوله خبښتن سره چې تا کل شوي وه په فلا يوور لشي غزير و . هغوي وايي که چيرته به د ي حلي کې خوگيد ارنه واي نونايي چي هيڅکله به د جاد مالونو فلا ته پام نه واي شوي . د بلي پونښتي په خواب کې چې تاسود محب الله د خدمت په بدله کې چې ستا سر د پنځولکواوشلو زرو افغانينو مالونه يې له فلا څخه وژغورل هغه ته څه ورکړل وايي : دوه زره افغان - ني موور وپخښلي .

## زني که از خانه شوهر فرار کرد و با تغيير نام به عقد ديگري درآمد

جواني به اسم موس سراي شكايت از زنيش كه از خانه فرار كرده و بطور غير قانوني با شخصي بنام جلند رازد وچ نموده بود به حوزه امنيتي مراجعه كرده - گفت : قرار معلم اين كار - رهنما يي سكندر بد ر جلند ر و - بعد يق نمودن شخصيت و اهليت آنان توسط وكيل گد رمبوط و - استماع شهادت شعود در محكمه نكاح ، آنها صورت گرفته است . زن وساي رتعمين بحوزه امنيتي احضار كرده بدند . زنيب كه پيش از ۱۷ سال نداشت با استفاده از غيبت شوهر بعد از ميسري نمودن ۹ ماه زنده گي مشترك زناشوهر ي با موس ، از خانه فرار نموده با تغيير نام يعني معصومه باجلند رازد وچ نموده بود ، -

سرگذشت و ماجراي فرارش را چنين توضيح نموده است : در ساغ فليردان بايد روماديم زنده گس ميگردد يم دم كه ملازم شازوالي - كابل بود ۹ سال قبل فوت نموده است . هنوز يك سال از - مرگه بد يم نگذشته بود كه ماد يم - نيزوفات كرد . ماد ركلام از روي لاعلاجي و ناچاري به نگهداري از من پرداخت . ۴ سال قبل شب اول عيد رمضان همراي ماد ركلام به خانه خاله ام رفتم ماد ركلام را كه تا حدودي به صحبت هاي اول بد بسته بودم در همان شبعلي عيد براي هميشه از دست دادم . د پگر جاي نداشتم مدت ۴ سال راد رخانه خاله ام گذراندتم ۹ ماه پيش شوهر خاله ام محمد مير مراه عقد نكاح ميسر د راورد . اما خودم به اين وصلت رضايست نداشتم . بگذريم از اينكه من طي مدت

۴ سال در زين خانه چه كشيديم و چطور هر كدم ام از راه ميسيد ، - د ستور ميداد كه مييايست برقي آسا اجراميكردم و گزونه من بودم و توهين و تحقير . بلاخره ترجيح دادم كه از آن - خانه بگريزم و د رانروز بد رموس - و برادران خورد شد رخانه - بودند . ۲۶ جوزا بود ، بسا استفاده از موقع از راه بام زينه راه طرف كوچه گذاشته فرار نمودم . ساعت ۱۲ بجبه بود كه به منزل سكندر د ركوجه اهنگري كه قوس ماميشد ، اسدم . موضوع را با سكندر در ميان گذاشته و اوسن رده داد كه ترا به جلند ر كه پيشه خياطيني دارد به نكاح مدهم . ميسر د اي ان روز مراسم نكاح در حضور داشت ملك امام و وكيل مروطه عقد شد . د رسيه متعنين تحت جريان روده و متعنين نظريه اعتراضاتشان به توقف ميسر د ميسرند .



دړندو له موسسې چې  
يورپيوت

# له تابارو گي لمر

ليکونکی د لاسم

## دړندو موسسې تر اوسه پورې ؟ اډورې د دولسم ټولگي فارغان ټولني ته وړاندې کړي . اوس ۵۰۰ اتنه راډه او نيمه راډه دړندويه موسسې کې جذب شوي دي .

خپل خان معرفي کړې ۰  
- نوم مي شيکيلا ، اود اړوند ټولگي  
لگي زده کوونکي يم . هغه شيکيلا  
چې د ژوند ناخوالو په درندو و  
خپيږي وهلي او زه يې د زيات  
کړيدې . موز دوه خوندي او  
دوه وروڼه يې ، خپل ورور موز  
ذاتې راډه يې پورې ته دلته  
زده کوونکي يوازي ورکي وروڼه  
په کور کې دي . زموږ د درې واپ  
محاسن ۱۴۰۰ افغاني دي . پلار  
مي کله چې وليدل بچيان يې  
راډه دي ، بله ښځه يې ورکي ماو  
زما مورته يې وويل ته پوه شه او دا  
پانده بچي دي . زما بکارنه  
ياسن ۰۰۰ کله چې چې خبرې  
تردې ځايه رارسيدې نور ووايې  
مجال نه ورکوي او د کور توو ښو  
خڅه يې اوښکې د مړولو خبر  
راتويږي ، اېه ارام سره په رنګه  
الوتو غوښتو يې بهيزي ، پيا يې هغه  
فکر کوي چې ژوند د شخړ و يو هير  
دي چې په هغه کې نه تم کيدل  
شته ، نه زه خوزي او لطف اونه  
پکې خپل شوي کسانو ته څه ځايده  
د پيوشکل خپلې خبرې بيا پيل کوي :  
موز د ستا وروڼه په سر کې يوکوکې  
چې د پلار يې د شېبې سبا کوونکې  
اوسمې پلار رغواړې هغه کور  
ولرې او موز يې سر ښه کړي . نو  
تاسې فکر کوي چې په ( ۱۴۰۰ )  
روڼو موز بايد په خوراک او پوښاک  
سر بيره د کور کړايه هم ورکړي .  
دې خبرو په اوږدو سره زما يې  
سترگو توره تياره راخپره شوه ،  
ستوني مي څه شواو زما سره د

معاش د عربي د ټولوي د ماشين  
الاتود بيرنگ او تفرحي لکنتويو  
په برخوکې ترې کار اخستل کيږي د رڼا  
موسسې له کار او فعاليتونو سره  
د زياتي آشنايي په خاطر د امو  
سه له نژدې څخه گورو او پدې  
هکله خپل روڼو د رنولوستونکو ته  
دړاندې کوي .  
پوره ټوټه زنج د آسان پرته ده  
لامبووه ، او ورو ورو د مکمل  
خير ويلي اوله نظره ورکيږي پشا و  
خوا کې گزاره کړي ده . د موسسې  
ترڅخه چمن او ټولنوښکي او موسسې  
زېره پورې منظره جوړه کړيدې . د  
وټوسپورې د تود وځي د مخنيوي  
ښه وسيله ده . په چمن کې خوتنه  
ماشومان چې يورنگه اېبې جامې يې  
اغوستي اوداسې ښکاري چې  
زده کوونکي دي ، په لوبو کې  
دې . خود ماشومان د خپلو نور  
همزولو څخه توپيروي ، دوي په  
ارام او ښه خوله لويې کوي . په  
قدمه دړاندې د پوښې ترڅنگ  
پوه جوانه ښځه او پوخان هلک  
ليدل کيږي چې يوه ښکلې ماشوم  
ته نازورکوي . د هغوی ترڅنگ څو  
تنه نوجوان اولهکان قدم وهي او  
پخپلو کې سره د زړه خوله کوي .  
پدې کې د هليزته ورنه ورڅم  
او يوه لحظه يکت کې اويا خامخ  
د موسسې د امر دفتر ته ورځي د دفتر  
د يوالونه اووټرين زما پام خان ته  
اړوي د افغانستان يوه ښکلې  
نقشه چې د وړندو د لاس محصول  
دي د يوال پرمخ خپرول شوې  
ده چې داستاين وي ښکاري ، په  
په وټرين کې د دې موسسې د  
مخينو شمېر زده کوونکو د لاس  
محصول لکه بنگلي ټکري ، رنګارنگ  
ټوکزان ، برس او نور شيان انسان  
حيرانوي . امرو صاحب زما د لارښوونې  
له پاره يوې ښوونکې ته غږ کوي .  
ښوونکې حرکات د ورو طبيو دي  
چې زه ترهغو چې هغې خپله  
ونه ويل پوه نه شوم چې د دې  
سترگې دې له تياري پرته بل څه  
نه وينې . موز لايو څوگامه نه و



زه د بينا وڅڅه هيله لرم چې بايد  
يوڅه احساس ولري ، لکه چې وايي  
اگر د پدې که نابينا وځاڼه است  
اگر خاموس پښتني گناه است  
د مطني شعبي ته ، چس  
اساسي شعبه ده او د مکتب بنسټ  
په هغې ولاړ دي ، ورځم ور وکړي  
د فترلرې . لمن ته برسول بکي کار  
کوي اولکله چې خان وټيزم ټول  
په خورايمنه روغې راسره کوي . په  
دې کې پوتن چې سيد مېشتر  
نوميزي او د پاکتر د غلطي و او د  
ورکولو له امله پوند شوې نور  
هنگاران او د خپل کارسيستران  
پيژنې . دوي د ښوونځي کتابونه  
دړندو په حروفو ( بريل ) چسې  
شېر حروفه دي ترښوي او هغه  
مخصوص ماشين په دې ريمه چسې  
ترافون نوميزي . په بلاستين کې  
چا پوي . پوتن چې حروف ترښوي  
او شاه افانوميزي ، خان داسي  
معرفي کوي : زه مور داتي ورس  
خوسياي چې لهخوبه را پاڅول لمرنا  
په همدې نړندو سترگو احساس  
۱۳۶۳ کال کې دړندو موسسې  
د دولسم ټولگي څخه فارغ شوي يم  
اوس د تاريخ او فلسفې د پوهنځي  
د دريم کال محصل يم .  
- په مکتب کې خوتاسې مخصوص  
( بريل ) خط کتابونه د لړلو ل په  
پوهنځي کې په کم ترتيب در من  
زده کوي ؟  
- هلته د استاد لکچري ټيم او هم  
بريل ماشين څخه چې موسي کې د  
٦٠ په حد وکې د دي او پوي رسا  
په اختياريک ابيسي ، کاراڅلم . او  
استخاونه تفريزي ورکوو هغه د پيو  
سر اوسيلي څخه وروسته وايي :  
طبيعت زموږ نر عتبه تياره کړي  
ده ، د موز د پاره هرڅه محدود  
دي ، غواړم خپله پوهه پورته  
پوخ ترڅو په ښه توگه دړندو ته  
خدمات ورکړاي شم .  
کله چې د ساجي خانگي تښه  
ورځم هره خواڅښ ، تنسته ، شانه  
اود اوند لوروسامان ليدل کيږي .  
نوجوني اولهکان داسې به چټکيا  
سره کارکوي چې همدوتصور يې  
نشي کيدای چې دوي د پيا يې  
ونه لري . پوتن چې د ۴۰ کالو  
ښکاري او پوښتان يې لږ خمسين  
دي زما خواته راژوندي کيږي او وايي  
غواړي چې کوم نشري ته مطلب  
برابره کړي ؟ زما له خوان خواب به  
اوږدو سره وايي : هغه خوان  
گورې چې د خرڅ شاته په کار  
بوخت دي لاتراسوه د پيروکا ليو  
ته د پريسي د يې مغزوکې يې  
يوې مروه ورته د اميد ونود نيا گي  
پرنگه کړي . هغه بل ويني د بسم  
بار جوړنه په ښکلې اوسپنه  
خيرو کې ښکلې سترگې له مينځه  
يوړي ، هغه بل چې ويني تښه  
يوځاي خپله بلکې د فاميل ټول





# حرفی زرتکتر

نویسنده: ف. نورسایت انگلیسی  
ترجمه: گهر

## داستان کوتاه

طرف راستش پیروزی نشسته بود که جدول معما را حل می کرد. سه نفر روی پیش هم شماره های روزنامه های را که تازه از چاپ برآمده بود، مقابل شان قرار داده و سرگرم مطالعه بودند. ساموئل نفس راحتی کشید در جایش لمیده و بلك هاي خود را روی هم گذاشت و تلاش کرد پشتی مجله را دوباره در نظر مجسم کند. پشتی مجله کاغذی جلادار بود و در آن نام مجله به حروف درشت و سرخ، وسط صفحه عکس بزهنه زنی چاپ شده بود که حساس ترین قسمت بدنش نظر بیننده را بخود جلب میکرد. در پایان عکس نوشته شده بود: ((خانم لطفاً صفحه مقابل را برگردانید

اگر پوشش عینک (ساموئل) عقبی چون قطار آهن نمی افتاد حادثه که قصد دام آنرا برای شما حکایه کم هرگز اتفاق نمی افتاد. ماجرا هنگامی آغاز شد که انگستان ساموئل حین جستجوی عینک به مجله بی برخورد کوه ظاهر صاحبش آنرا بعد از مطا- لعه در گوشه بی فروگرد و وسی کارش رفته بود. ساموئل مجله را بیرون کشید و به مجردی که چشمانش روی جلد آن افتاد چهره اش قرمز شد. آنرا دوباره در جای سابق فرو کرد و برای آنکه بداند کسی متوجه اش است یا نه به اطرافش زیر چشمی نگاه کرد.



# کروپی چیست؟

## و چگونه میتوان علیه آن مبارزه کرد؟

نوشته: ولی لیوال

### شخص کمرواز خود نمایی مستقر است، هنگام معاشرت با دیگران احساس خستگی میکند

کمروزی عاطفه ایست اجتماعی زیرا این بیماری صرف در صورتی میتواند مشاهده گردد که شخص در میان جامعه و مردم قرار داشته باشد. البته سایر اشیا و پدیده ها نیز بعضاً باعث ایجاد ترس و خشونت در انسان میگردد اما هرگز نمیتوانند موجبات کمروزی او را فراهم سازند.

چرا بعضی ها دچار کمروزی میگرددند؟ زیرا انسان در مورد ارزش و اهمیت خود مطالبی معیار ها و موازینی که از دیگران

ترا گرفته قضاوت میکند. هرگاه وی خود را فاقد صفات قابل موازن پسندیده دیگران احساس کند در انصورت عکس العمل های مختلفی ابراز میکند.

شخص سعی مینماید تا در حدود توانائی و امکانات دست داشته خویشتن را قابل پذیرش ساخته و صحنه همگان را نسبت به خود حاصل نماید تا در برتو تأیید صحنه اطرافیان به میزان ارزش خویشتر، بفرزاید.

بقیه از صفحه ۸۱



بقیه از صفحه (۴۱)

د آوری از مردان سکراست)) او عضو گروهی است که برای تفاهم جنسی و رفع شرم جنسی در پی حریف است)) ساموئل قبلاً در عمرش چنین مجله بی را ندیده بود و حتی در خوابش هم نمی آمد که در بریتانیای کبیر چنین نشریه بی نشر شود و با چنان بی پروایی برای خود تبلیغ کند و در طول راه لحظه بی از مجله بدور نبود. برای آنکه بداند داخل مجله چه چیز های دیگری وجود دارد حس کنجگاویش بیشتر تحریک میشد به همین منظور وقتی قطار آهن در لندن توقف کرد او منتظر ماند تا واگن بکلی خالی شود. سیمرد در حالی که از گستاخی خود حیرت زده بود مجله را به سرعت گرفته در جیب بغلی خود گذاشته از قطار آهن پائین آمد و در میان سیل انبوه مردم ناپدید شد.

\*\*\*

ساموئل پس از تقاعد از ارتش در یکی از شرکت های بیمه لندن کاری کرد. او در مدت بیست و پنج سال خدمت در شرکت بیمه هیچ گاه از در آن پایه بیرون نگذاشته بود. اینک ۵۰ ساله بود و ولسی پیوسته نسبت به سنش جوان تر و ترو تازه تر مینمود.

ساموئل پس از رفتن به بیمه مدتی راه بر روی دو سه های شرکت سپری کرد، طاقت نیارده به تشناب بنام بردید را از پیش بست. در تشناب مجله را با کمال اشتیاق از جیب کشید و ورق زد. مجله از تصاویر زنان عریان با زست های زننده و تحریک آمیز پر بود و آگاهی های دربار سکس در آن دیده میشد. در این آگاهی ها زنان و مردان مختلفی با نکر آدرس و مشخصات شان آزر گرد بودند تا با بازمان و مردان دیگری بمنظور کسب تفاهم جنسی آشنا شوند.

ساموئل شامگاهان بخانه بر گشت و مجله را با خود برد. برای اینکه زنی (لیس) (پوش) از آن چیزی نداند زیر فرش مقابل بخاری دیواری پنهانش کرد.

لیس به علت مرض قلبی و مبتلا بودن به بیماری های شکر - روزهای بیشتر وقتش را در رستور میگذراند. گویا که سالها بود بین زن و شوهر مناسبات زناشویی برقرار نشده بود. در همه این مدت ساموئل حتی یک لحظه هم به فکر خیانت به زنی نیافتاده بود همیشه او را برستید و به احترام میگذاشت. اما از زمانی که این مجله از روی تصادف به دستش افتاد به طوری سابقه بی گرفتار و سوسه های شهنش گردید.

تمام آنشب در باره آگاهی ها و زنانی که این آگاهی ها را داده بودند فکر کرد و کوشید قیافه بعضی از زنان را در برابر خرد جسم کند.

تعمیم گرفت تا فردا باز مجله را با خود به اداره ببرد. آگاهی ها را در تشناب اداره بدقت مطالعه کند و تعمیم خود را بگیرد.

\*\*\*

ساموئل فردا وقتتر نسبت به روزهای قبلی به اداره رفت بعد از قرار دادن بالابوس در جای محینه بدون اینکه میز کارش را تنظیم و مرتب کند با مجله به تشناب رفت و آنجا مجله را گذاشت. آگاهی را یک یک به دقت خواند و کوشید تا از آن میان بهترین و افراکننده ترین را بیابد. هر چند که آگاهی مورد نظر خود را یافت ولی از اتحاد تعمیم عاجز ماند.

زیرا اولین باری بود که میخواست به زن عزیز و بیمارش خیانت کند. به همین سبب برداشتن نخستین گام در راه خیانت برایش سخت دشوار بود. تعمیم روی بلی یا نه سه روز طول کشید و بالاخره بر آن شد که در زندگی ولو برای اولین و آخرین بار هم باشد طالع خود را بیازماید و مزه خیانت را بچشد.

پس از آنکه همه توپش را جمع کرد قلم و کاغذ گرفته و به زن سرورد نظر چنین پاسخ نوشت:

((خام عزیزم معلومات شما را خواندم و نباید اعتراف کنم که دچار تشوش شدم. برای فعلاً تصرف شما بزرگترین آرزوی منست در نتیجه علاقمندم شما را هر چه زودتر ملاقات کنم.))

آنگاه نام و آدرس خود را چنین نوشت: ((هنری جونز - سی او - نمره ۲۷ جاده آکاجیا)) بطوریکه ملاحظه میکنم آدرسش را



درست ولی نامش را مستعار انتخاب کرده بود. از پا خود گفت: - مطمئناً پاسخ نامه بدست زنیسم نخواهد افتاد زیرا گرفتن نامه ها از صندوق پوستی منزل کار خودم است و (لیسن) هرگز بخود اجازه نمیدهد که بخاطر دریافت نامه ها از زینه های منزل فرود آید. ساموئل پنج روز را در انتظار گرفتن جواب سه روزی کرد و خوشبختانه صبح روز ششم جواب نامه اش را دریافت کرد در پاکت آبی رنگ و معطر بود و روی پاکت باخط زیبایی زبانه نوشته شده بود: آقای هنری جونز ساموئل پاکت را در جیب عقب بطلمون خود جا داد. کلاه و کتی اش را برداشته و خانه را بسا شتاب ترک کرد. ابتدا تصمیم گرفت برای خواندن نامه مانده گذشته ها از شتاب اندام استفاده کند اما چون تحسین را در دست داد و در وقت به شتاب شتابان آهن را که در زینه یکی از بود ترجیح داد.

در نامه نوشته شده بود: (هنری جونز از تو بخاطر پاسخ که به آگاهی ام دادی متونسم اجازه بده بدون مقدمه به اطلاع تو برسانم که من هم برای تصرف درآمدن امادگی کامل دارم - مطمئناً که از آغوش هم راضی خواهی باشم. راستی چرا بمن تلفون نمی کنی چرا نمی خواهی صدای زینلر قشنگ را بشنوی؟ این هم نمره تلفون من - البته تقدیم با عشق قربان تو - سالی ۱۰))

ساموئل بسر از دقتی به نمره تلفون در دل گفت: اگر اشتباه نکم سالی در مغرب لندن زندگی میکند چون دور نمره اول تلفون های آنجا این طور آغاز میشود. نمره تلفون را در کافه یادداشت کرده. آنرا در جیب بطلمون گذاشت و نامه سالی را باره باره کرده و در شتاب انداخت و از آنجا به شتاب بیرون آمد.

\*\*\*

ساموئل ظهر همان روز به بهانه نان جاشت اداره را ترک

وقت بازگشت تلفون صوبی مقابل ایستگاه (مترو) به سالی تلفون کرد. صدای زین از جانب مقابل شنیده شد.

سالموئل صدایش را همان کرده گفت: - الو... الو... شما خانم سالی استید؟ - بلی خودم استم شما کسی استید؟ - من جونز اسمم هنری جونز نامه تا نراهین امروز دریافت کردم. یادتان است من همان کسی استم که به معلوماتتان جواب داده بودم از آن طرف صدای خوشخوش کافه شنیده شد و زین گفت: - هان بلی حالا یادم آمد هنری چه خوب کردی کسی تلفون کرد ایادت خواهد که به اتفاق بیاید؟ - بلی که رفتن خوب بودم. آید هان خود را میبرد. گفت: البته دل میخواهد. پس با آموش باز منتظر هستم ولی هنری عزیزم قبل از آمدن به این جا میخواهم یک مطلب را برایت بگویم که من زن بیوه استم و مجبورم هرماه کرایه خانه را بپردازم و مجبورم از تو تحفه ناچیزی تقاضا کنم یک تحفه ده بوندی باید بگویم که برای پول بسیار عجله ندارم متوجه شدی. ساموئل با دست پاچه گن داد زد: - بلی بلی بلی - بسیار خوب آیا میخواهی فردا بیایی؟ یا بعد از ظهر فردا؟ پس آدرسم را یادداشت کن. \*\*\*

بعد از ظهر فردا زین ساموئل مقابل خانه سالی رسید. حالس داشت که جووسی در دلش هزاران کیوتر پروبال میزدند. باحالت عصبانی زنگ زد. در باز شد و کسی گفت: - داخل شوید زین در عقب در بود. زن همینکه ساموئل را دید گفت: - تو باید هنری باشی چطور؟ خوش آمدی. بیا بیا بیا به

اتاق پذیرایی بروم. ساموئل زین را تماشا کرد. بیتر از آنچه تصور میکرد. موهای خود را میشوید رنگ کرده بود. پیراهن نازک پوشیده داشت و معلوم بود که تن چاقی دارد. آن زن در اتاق پذیرایی خنده گان گفت: راستی تحفه ناچیزی را که گفته بودم با خود آورده ام. ساموئل سرش را باین انداخت و ده بوندی را به زن داد. زن به عنوان تشکر او را بوسید و گفت: - حالا در اختیارت است. لبا من هایت را همین جا کشیده. به اتفاق خواب بیا. \*\*\*

سه روز بعد وقتی ساموئل به سراغ صندوق پستی رفت نامه هایسی یافت. در عقب نامه آدرس ساموئل نوشته شده بود. بعد از آنکه سر نامه را گشود بجای خط در آن چند قطعه عکس را یافت. عکسها را در دست آورد. اما همیشه چشمش به اولین عکس افتاد و چشمش را پیشرفت زین خود و سالی را برهنه می دید و دیگر عکسها نیز همینگونه بودند. چه صحنه های شرم آوری (چشم بد دور) ساموئل مدتی به عکسها خیره ماند و بعد از لحظاتی چند دانست که این عکسها چه معنی دارند. عکس سر را پیش را فر گرفته بسود. متوجه شد ناوقت است و باید به زودی به اداره برود. عکسها را برداشته در گوشه آغوش زد و خاکشتر آنها را بدست پاد سپرد. آنروز در قطار آهن تمام روز را بین اندیشه بود که چگونه سالی هویت اصلی او را دریافته است. و سر انجام زیر لب گفت: - حالا تعظیم حتماً عهد هستی دارد. عکسها را عهد سقن از من گرفته است. حالا تعظیم که چرا اصرار داشت لباسهایم را در اتاق پذیرایی بکشم و ناوقت به اتاق خواب بروم. زین وقتی که او را در اتاق خواب مشغول میداشت عهد سقن وقت این را داشت که عیب هام را تلاش کند و زین - کارت هویتم برایشانسد. آنروز در اداره ساموئل دستش به کار پاری نمیداد. ظهر روز بعد برای

سالی تلفون کرد ولی سالی صدای خوش گوش را برده اشعه رسد از آنکه سالی را نمی شناسد. ساموئل درنگ نکرد. سوار تکسی شده و بخانه سالی رفت. ولی دید دروازه سدیده است و بالای آن زین جلب توجه میکند. (به کرا به داده میشود). ساموئل به زشت افتاده هزارها نقشه پیش خود طرح کرد و همگی تصمیم گرفت پولیس را در جیب سالی اندام غیر عاقلانه ارتکات را بیشتر به حرکت بیاورد و امکان رمواش را بیشتر میشود. وقتی بخانه برگشت اوقات زین تلخ بود. لیسن شکوه گان گفت: - کسی با تو کار دارد. تا حال چار بار تلفون کرده و یکبار هم مرا از خواب بیدار ساخت. ساعت هشت شب تلفون برای پنجمین بار پیدا در آمد. ساموئل بطرف تلفون دوید. - جانب مقابل یک مرد بود. مردی که تلاش میکرد با تغییر صدای حرف بزند. گفت: - آقای ساموئل ناگهین؟ - بلی. - شاید لازم بدانید شماره هنری جونز خطاب کنم؟ - دست ساموئل گوش تلفون را محکم گرفته و پرسید: - با من چه کار دارید؟ - عکسها برایتان رسید؟ - بلی. - آنها را تماشا کردید؟ - ساموئل بجای جواب آب دهان خود را فروت کرد. مرد ناظم گفت: - هر چه میگویم اگر اطاعت نکنی کابین عکسهای تا برای رئیس موسسه. هنگامی وحشی همسران میفرستم. نامه را در رس شمارا همان کتابچه یادداشت شما گرفته ام. ساموئل التماس گان گفت: - خواهش میکنم اینکار را نکنید. - آقای ناگهین فردا چه وقت به اداره میروید؟ - حدود هشت بیست دقیقه. - هشت صبح فردا دوباره باشما تماس میکنم. ولی یادتان باشد که به پولیس مراجعه نکنید. چون به هر حال به ضرر شما تمام خواهد شد. بقیه در صفحه (۸۴)

اتاق پذیرایی بروم. ساموئل زین را تماشا کرد. بیتر از آنچه تصور میکرد. موهای خود را میشوید رنگ کرده بود. پیراهن نازک پوشیده داشت و معلوم بود که تن چاقی دارد. آن زن در اتاق پذیرایی خنده گان گفت: راستی تحفه ناچیزی را که گفته بودم با خود آورده ام. ساموئل سرش را باین انداخت و ده بوندی را به زن داد. زن به عنوان تشکر او را بوسید و گفت: - حالا در اختیارت است. لبا من هایت را همین جا کشیده. به اتفاق خواب بیا. \*\*\*

بقیه در صفحه (۸۴)



# غزلیں بیدل

مطلبی مگر بود از همتی همین آزار بود  
 زنده در کج عدم آسودگی بسیار بود  
 زنده می جز نقد وحشت در گره چیزی نداشت  
 کاروان رنگ و بوی رفتن در بار بود  
 غنچه بی پیدا نشد بوی گلی صورت نیست  
 هرچه دیدم زین چمن یا ناله یا منقار بود  
 دست همت کرد از بی جراتیها کو تفسی  
 وزنه چون گل کسوت ما یک گریبان وا بود  
 سوختن هم مفت عشرتهاست اما چون شرار  
 کوکب کفهر صفت ما یک نگه سیار بود  
 فقلت سعی طلب بیرون نرفت از طینتم  
 خواب یا بیی داشتیم چشم اگر بیدار بود  
 عاقبت در مشرب من بار گنجا پیش نداشت  
 بسکه جام چون شرار از سوختن سرشار بود  
 این دبستان چشم قربانیمت گری مطلبی  
 نقش لوحش بیواد و خامه ها بیکار بود  
 قمر گردون رازبستی رفعت یکپایه نیست  
 گردن منصور را حرف بلند شد ارب بود  
 مصدر تعظیم شد هر کس زید خویشی گذشت  
 نردبان اوج عزت وضع نا هموار بود  
 دل به حسرت خون شد و محرم نوائی بر نخاست  
 ناله نرها ما بیرون این کهسار بود  
 شوخی نظاره بر آیینہ ما شد نفس  
 چشم بر هم بسته (بیدل) خلوت دیدار بود

# دگر و پو غیر

بنایست خود خدای در گری نازا و خری چاد زده کری ؟  
 به داساده حسن بی شیر جلوی چاد زده کری ؟  
 وعد و خوتا و کره د شون و د شراب بود گو  
 اوسد ا دشمن او حیا بهانسی چاد زده کری ؟  
 زه چی در و گویم ته مخ کری به پلسو را نه پتا  
 د پشتمی ستر د انکسپ بلح چاد زده کری ؟  
 چی بی خرییزی به هرول کپ قتل شوئی زنده  
 گلی (به دار د زلفود افروبی چاد زده کری ؟  
 توی گیلی دی به لیو خوزه حیران بی دی تم  
 چی به وی خولک د اغتسپ گیلی چاد زده کری ؟  
 چی اسولی دی به نخاکر د ((خوز لن)) سینه کنی ؟  
 زخمی زدی ل د گکریونعسی چاد زده کری ؟

# غزل شماره اول

عاشق می خیل میں نیولی زلفش دی  
 رحمان موس می وارہ دی  
 زلفش دی جہان میں نیولی زلفش دی  
 رحمان موس می وارہ دی  
 زلفش دی جہان میں نیولی زلفش دی  
 رحمان موس می وارہ دی  
 زلفش دی جہان میں نیولی زلفش دی  
 رحمان موس می وارہ دی  
 زلفش دی جہان میں نیولی زلفش دی  
 رحمان موس می وارہ دی

# خون نارسا

بوسه شوق از رخ مه بیکرم آمد بیاد  
 باد لعل از لب لبشکرم آمد بیاد  
 در گلستان تا بدیدم گرمی بازار حسن  
 بر تو حسن جمال دلبرم آمد بیاد  
 دوش دیدم مزه شوخی از تغافل تا ز کرد  
 جلوه های لعبت افسونگرم آمد بیاد  
 دل درون سینه داغ است وندام شعلهای  
 دود آتش زای چشم مجسم آمد بیاد  
 زخم دل با شوری اشکم ندارد التهاب  
 در خراش سینه نون خنجرم آمد بیاد  
 تا بساط عیش چیدم خیمه زد غم سایه کرد  
 خون شوای دل روزگار بستم آمد بیاد  
 اضطراب شعله دیدم در میزاج عاقبت  
 من آتش جوت زد خاکستم آمد بیاد  
 بحر فکرم در تلاطم کشتی عشقم به موج  
 رمز توفیق نجات از لنگرم آمد بیاد  
 در فریغ صبح صادق کلک قدرت نقش بست  
 جلوه افزاشد چمن تا منظم آمد بیاد  
 تا کشودم چشم دیدم در لحد خوابیده ام  
 چون زدم برخاک بملو بستم آمد بیاد  
 فیض آزادیمت مارا افتخار امتیاز  
 گریه خونین گشت وضع کشورم آمد بیاد  
 نیست (هدل) تحفه بهتر چیز جزو نیاز  
 سعی دست نارسا از کیفرم آمد بیاد

عبد الغفور هدل



# شعر از استاد الله صیب:

## جولش خاک

د یدم که خاک  
د امان ابرهای بهاری را  
درک داشت  
دردیده اش شعاع شکوفه  
درسینه اش شکفتن امید  
دلشاد باحساسه میلاد

♦♦♦

خاک بهارگاهی نمناک  
لبخند شادمانه گندم را  
در خوابهای نیمه شبان میدید  
بین هزار رنگ و خط و آوا  
دل بسته با ترانه باران بود  
عاشق به دست و بازوی دهقان بود  
امید و آوا که مگر صبحی  
او - پهلوان کشتن و رویاندن  
بانغمه های شاد دهاتی وار  
برهم زند سکوت زمین هارا

♦♦♦

د یدم که خاک تشنه و ناخوش بود  
از طعم خون آدمیان رنجور  
خونی کفشاید از رگ دهقانان  
در جنگ حفظ کشت روان می شد  
باران که روزی آن همه خونهارا  
می شست  
آن خاک باز، باز جوان می شد

♦♦♦

د یدم که خاک از همه آواها  
دل بسته با ترانه باران بود  
عاشق به دست و بازوی دهقان بود

♦♦♦

دهقان بیارد امنی از گندم  
تاد رگ لوی خاک بیفشانی  
وین عطش بیکران ورا نشاید  
باعطرتند گندم مرجانی  
- بنشانی

♦♦♦

آخر صدای هیچ تنگی نیست  
کز قلب خاک دانه برویاند

پرسید خاک از گل و از سبزه  
در پای ایستاده درختان باز  
تا چند با صدای مسلسل ها  
آدم به خاک تیره نروانند؟

♦♦♦

د یدم که خاک تیره و خوشبو بود  
چون گونه های دختران رقیقا  
وز جنگ و دود و آتش نفرت داشت  
نور جامه های سبزه های بود  
در هر رگش طلیعه بی جاری بود

## زمین لرزه

این زمین هر سال میلرزد  
این زمین هر سال میلرزد  
این زمین از بیخ و بن هر سال و چندین بار میلرزد  
باتمام میخکوب کوه  
سنگ و سخره  
وان چنان انبوه  
گونه گردونه بی در راه ناهموار میلرزد

♦♦♦

زختران این باز جوی آبا  
لرزه این کوهسار از غیرت و ننگ است؟  
یا که این اوج و ستیخ از ریشه بیمارند  
یا زکشت تیره زمین

### آبیارخون

یاز توفان تگرگ کینه آزار و ترفند  
وز زبونی های آتانیکه باید مرد باشند  
گرسواری نی و رخشانی، همال گرد باشند  
یا ازین بیگانه کی از خویش کاند رماست  
سخت بیزارند

♦♦♦

لرزه این خاره بین کوه و کویر و دره و دیوار  
وان چنان هر سال و با تکرار،

### تزهیچست

خاک راد رسینه آتشفاست، میگویند  
زان همه کرد ست شور آدمیان بریاست  
زان کثری هاییکه میوزم و میوزید  
سیک ای افسوس!

زانچه باید زرد شد، لرزید  
سنگ و کوه و سخره میلرزد،

نمی لرزید!

## ... و در رخ

### توهنوز!

چشم بر راه منی  
شامها  
از بس پنجره ها  
نگه تشنه خویش  
به ره یخزد کوجه نکه میداری  
که کسی می آید!

### صبحها!

درد دل کوجه به الوده  
شبحی میبینی  
شیشه مهزده پنجره رامیشکی  
به امید ی که منم!!

....

### نیمه شب

وقتی از کوجه کسی میگردد:  
یا که باد

پنجه برد ز زده بر میگرد  
تو، به امید خیالی که مگر او باشد  
گره از حلقه در میگیری!!

....

### وقتی از دامن دشت

فصل رنگین خدا میگردد!  
نامه امرا به گلی میبخشد  
و در سیخ  
توهنوز!

### دامنت ترا ز اشک

سینه ات پر از آه  
در بس پنجره ها

چشم از راه نمیبوداری

\*\*\*



# د کابل توفان در سترگو

## سترگو ته دی وولایه

سترگو ته دی وولایه  
داسې په لسو دې راته نه گورین  
زیلی به شپه  
خاڅکی

خاڅکی  
خاڅکی  
به به خړ و تیز و و خاشاکم  
نه به د چاشپوته ریایې مومه  
نه به د غم درمند د چاروسونم  
همې به به خړ و تیز و  
خاڅکی  
خاڅکی  
سترگو ته دی وولایه  
و خاشاکم

## د سبازو کوشی

کوکا د مجنون شیم د لیل کوشی ته لار مه  
خاڅکی نه، د ریایې شیم د آشنا کوشی ته لار مه  
اوسکه شومه، و خشیند سترگو د بلبل غنچه ته لار مه  
و خړه د بهار شیم د بید یا کوشی ته لار مه  
عقله رانه مخ بستم کوشی خورا تیز راته و خنسل  
تاوه شوه له زړه نه به خیره د اد جا کوشی ته لار مه  
دود د سپیلنی شیم د لکه کوشی ته لار مه  
و خلیلده ستوری می برون د سبازو کوشی ته لار مه  
راقلم له ماص نه د سبازو کوشی ته لار مه  
دوتم له باغه خو غونجه د یار د زلفو شوم  
مات می کوزننیر د استغنا کوشی ته لار مه

## سترگو ته دی وولایه

تمامه شپه مې  
ته به سترگو ته دی  
سترگی ستوری غاری  
تمامه شپه  
ته به سترگو ته دی  
سترگی ستوری غاری  
تمامه شپه  
ته به سترگو ته دی  
سترگی ستوری غاری

## د سترگو کوشی

معبد چشمان پرورد تو عشق آباد من  
ای نفس پرستینه بشنسته از میلاد من  
آب زمزم راز د پر دینه گانست سر کوشی  
د وین جام بسوزد، ای بهشت یاد من  
جنگلستان خیالم سوخت از اندیشه ات  
د رخیا ل من شگهی یار آتش زاد من  
قامت بار عبادت میتشد از رخ زاد من  
دز حمار گزید نیا میتشد از رخ زاد من  
شگهت باغ دل بوی خزان می آورد  
فتموت بیمار دارد شین می آورد  
شعر عشق به مینه ام آشنکه، معیاد تست  
زود شعر آمدن گو، بالسب معیاد من

ز دلشت لیان

## د سترگو کوشی

ماد گلو باغ کولسی و خزان کبسی  
د جنت خوب می لیدلی و جفان کبسی  
ماد مخکې به مخ هغه لال کلبسی  
چه موندی شی به بر جونسو د اسمان کبسی  
اوزما په خوانی مست به عشق خود زره  
فروق ونه کر به تصویر او به جانان کبسی  
زه به خپل ارمان مین دم به تانه دم  
لحکه و رخی تیرومه به ارمان کبسی  
ته چه راغلی ستاد زلفو ارمان لاره  
هائي مستی د مجنون بائسی بیایان کبسی  
ماله سود د وصال زیان شوکتی ورا شو  
هغه یار چه می موندلی و په زیان کبسی  
زه به غم مست به فراق باندي مد هوشه  
موم د تندى د کلو سو په بازاران کبسی  
پتنکه پر وند شود لمر سببى ریا ر وند کبر  
لولکی گل بسې ژاړې گلستان کبسی  
د دعائی مستی می شوله بخوانیم سرگه  
د جنت خوب می لیدلی و جفان کبسی

فتی خان



# از منظومه «آب خاستری» عبد مصدق

۱

من در آئینه رخ خود دیدم  
 و به توحق دادم  
 آه می بینم ، می بینم  
 توبه اندازه تنهایی من خوشبختی  
 من به اندازه زیبایی تو غمگینم  
 چه امید عینی  
 من چه دام که تو را درخور ؟  
 هیچ  
 من چه دام که سزاوار تو ؟  
 هیچ  
 تو همه هستی من ،  
 تو همه زندگی من هستی  
 توجه داری ؟  
 - همه چیز -  
 توجه کم داری ؟  
 - هیچ -

## غزل

آشنایی دلگرا خوانده اور بختی  
 دانسته و ربانده بخان سیخی که تنستی  
 به غبارکی بی دخط گوره سری شونوی  
 سری سکوتی لای داور به ایر و نختی  
 به تندی به دی دم کرکادی لوری  
 چپ دی کوی دی عشق به غایبی لونتپی  
 سزه لاله له هخی حکمی زرغونیزی  
 چپ عشق دقتل وینوی وی بری رفیستی  
 عشق رخ می د خولی خوند و ران کانا صحتی  
 بحکه بولم ستا د بند خبری زنتی  
 اوس به گوم شرم توبه کره له مینپی  
 چپ مسی وه به سل آرزوله خدا به فونبتپی  
 فنیمت هومره دیدن دی دیا رانو  
 شولا نه دی بی پوری دگور خبتی  
 چپ مدام به وینوزنگ راخی ((حمیده))  
 ستا جا می بی خه دم به ساهت سکبتی

حمید مونس

دشته نام تو را می گویند  
 کوهها شعر مرا می خوانند  
 کوه باید شد و ماند ،  
 رود باید شد و رفت ،  
 دشت باید شد و خواند  
 درمن این جلوه اندوه ز چیست ؟  
 درتو این نغمه برهیز - که چه ؟  
 درمن این شعله عصیان نیاز ،  
 درتو د مسردی باییز - که چه ؟  
 حرف را باید زد !  
 درد را باید گفت !  
 سخن از مهر من و جور تو نیست  
 سخن از  
 متلاشی شدن دوستی است ،  
 و عیب بودن بند ار سرور او مهر  
 آشنایی با شور ؟  
 وجدایی با درد ؟  
 و نشستن در رهت فراموشی -  
 سیاق غرق غرور ؟ !  
 سینه ام آینه ایست ،  
 باغباری از غم  
 توبه لبخندی از این آینه بزدا ی غبار  
 آشنای تویی دست مرا ،  
 مرغ دستان تو می سازند ،  
 آه مگذار ، که دستان من آن  
 اعتمادی که به دستان تو دارم به فراموشیها بسیار  
 آه مگذار که مرغان سبید دستت ،  
 دست بر مهر مرا سرد و تخی بگذارند ،  
 من چه می گویم ، آه . . .  
 با تو اکنون چه فراموشیها ،  
 با من اکنون چه نشستهها ، خاموشیهاست ،  
 تو میند ار که خاموشی من ،  
 هست برهان فراموشی من

\*\*\*



## مقصود

خوان هزار و از همه مقصود من یکس  
 عد باره گر کند به تنم سخن یکس  
 خون مجسمت اینم نیک اینم سخن یکس  
 مای کر است رفتن این اینم سخن یکس  
 خورشید به هر قدر من خفته دم اینم سخن یکس  
 لیکن چنان میبورد که در این بیوه سخن یکس  
 هلم چنان میبورد که در این بیوه سخن یکس  
 آینه که لعل دلکش تو در نظر کوه سخن یکس  
 نامی ز نام ما تو نسنگ در نظر کوه سخن یکس  
 آری ز عد خلیل همین بت سخن یکس  
 کاینجا برای لیل و صو تاز فن یکس

مولانا عبد الرحمن جامی



واحد



واحد

جکی شرف در سه  
جکی منجی



واحد



جکی شرف که شهرت سکسی شرف راهم گرفته است از پیش آمد های خود با (( فرح ))، عایشه د پپل حرف میزند \*

عایشه دوست دخترش که همیشه برای هر سوال جواب مناسب برونک زبان داشت در مقابل این سوال که کسی ازدواج میکنی؟ گنگه و منگه مانده به تته پته افتاد ازدواج خود را در ۳۱ د سمبر اعلام کرد \*

امازمانیکه شرف برای يك شوتنگ از اورد ورمیشود افواهاتی راکه در بمبئی گسترده میشود ونه تنها در باره ارتباطات جیکی با (( فرح )) همبازی فلم هایش بلکه در مورد ازدواج پنهانی انها نیز سرگوشی های صورت میگیرد که اورا به آتش مینشانند \*

عایشه و ماد ریش جايد اد بزرگ خود را فریختند ماد ریش اروپا رفت وعایشه در اپارتمانی در هتل پنج ستاره جاگرتین شد میگفت بجز یک منزل ما ماد نشود ما ازدواج خواهیم کرد \*

سال اینده ازدواج ما شدنی میباشد \* اری قراریکه ظاهراست جیکی شرف در یک سه کنجی گیرمانده است \* اوچنان راهی می یابد که از تنگنایان بیرون شود \*

(( فرح )) وامانده از راجیش، د پپل نامراد عشق سینما، وعایشه؟



# لمیسا ارتانی و اختاپوت چار

اختاپوت ۴ لویجی بیرلیی که چند صحنه آن فلمبرداری شده فلم نوینی گمیسا رکتانی است که باچشمان سیاه از طرف کشورهای زیاد جهان خریداری گردیده - بدون آنکه تا حال تکمیل شده باشد ( برای معلومات خواننده گمان عزیز باید گفت که قسمت دوم اختاپوت در رشت سرپال چند ی پیشتر از طرف تلویزیون ج ۱۰ بنمایش گذاشته شد ) این سرپال از طرف کشورهای ایتالیا ، فرانسه و آلمان فدرال ساخته میشود - قسمت اعظم آن در میلان فلمبرداری میگردد . پیشبینی میگردد که کارشوتنگ آن تاریخ دوازده سپتمبر به پایان برسد و از سال جدید عیسوی از تلویزیون ایتالیا پخش گردد . قبل از قسمت چارم

قسمتهای اول ، دوم و سوم آن که هرکدام شش سرپال میباشد تکرار خواهدگردید . همچنین پیشبینی میگردد که شش سرپال جدید موفقیت چشمگیری را نظر به قسمت اول ۱۹۸۳ ، قسمت دوم ۱۹۸۵ و قسمت سوم ۱۹۸۶ بدست خواهد آورد . اختاپوت این بار در استان سیاه و آلوده به خون خویش را طرف میلان دراز نموده ، مافیاد یگرشکل عنعنوی سیمیل خود را کنار گذاشته و این بار از لباس های شیک بورژواهای بزرگ بانکی سر بیرون میکند . این بار سناریستمان (( ساندرو برتالیا )) و (( استفانو رولی )) محل وقوع حادثه را مرکز شمالی ایتالیا انتخاب نموده اند . اینجا (( میکیلی بلاچید )) در نقش

کرواد وکتانی کیمسار بولیس مبارزه خود را علیه مافیا و آدم کشان ادامه میدهد . در شروع کتانی در یک شهر بزرگ زنده گن میکند که در تعقیب قاچاقبران هیروئین و جانیان نه چندان بزرگ میباشد . زمانی که قاچاقبر سابق در جریان مراسم جشن مالک قمارخانه ای را بقتل میرساند ، پای کتانی در بازی بزرگ مافیا با یخن های سفید کشانید میشود و در مقابل دشمن خطرناک سرمایه دار بزرگ تافیوکاری قرار میگردد که میخواهد با استفاده از تمام امکانات خود در محافل معین راه یابد . حوادث اتفاق می افتد کیمسار عاشق میشود ، استعفا میکند و فریاد میزند . در فلم هیروئین نیز فراموش نشده بقیه در صفحه ( ۸۳ )

## محبت بانا زونیاز همراه است ...



### فرح ناز

در مورد ماهنومندان سینما گونه گونه قصه ها و سخن ها بر سر زبانها میروند . من طبیعت بی غش و ساده پسندی دارم و هرگز زبان به سخن دروغ و تزویر تر نشده است . این سخن را نمیگویم که در خانواده ما چون سایر خانواده ها هرگز شکر تری و یگو مگوئی ایجاد نمیشود ، بلکه محبت همیشه بانا زونیاز همراه است . من میخواهم که پسندم ، مصروفیت سینمایی داشته باشد ، یعنی اینکه در فلمها بازی کند . از فضل خداوند من افتد راند و خسته دارم که معیشت و شب و روز گذرانی خانواده ام راتا من بدام هیروی اولین فلمی که من در آن نقش داشتم (( روهن )) بود که او دوست خوب من است . صفت من با (( راجیش سیاهی )) خیلی محکم و عزیزانه است . قصه من و جیکی طوریست که راستی هم بعضی هارا شته ساخته است . و اکنون من به این عادت کرده ام که هر روز باید منتظر شنیدن قصه تازه ای باشم .

# تازه ترین نقش من

انسانی ، معریدی ، ریشه های عمیق بد روفزند و سرانجام تابع یک قلب انسانی میگردد ، اما وقتی بعدد یگر شخصیت که ایگوئیزم درون انسان است بر احساساتش چیره میگردد از او خشن ترین و بی رحم ترین انسان در برابر عواطف مهر و محبت و بلاخره اولادش میسازد . کارگردان و سناریست فلم محترم انجنیر لطیف میباشد ، سناریوی فلم بر اساس داستان از محترم عبدالله شادان نوشته گردیده ، فلمبرداری فلم را محترم وحید الله رمق بدوش دارد . فلم برنوار ۳۵ ملی متری بشکل رنگه تهیه میگردد در این فلم قادر رفیع ، حبیب دلگی نعمت ارشیا من همبازی میباشند باید خاطر نشان نمود که نام من اسد الله ارلم است .

من در فلم حماسه عشق کرکتری را بازی میکنم که شخصیت دور بعدی دارد . یک چاپ انداز ، با ظاهرا آرام ، متین ، شکسته ، قوی نیرومند و خوش برخورد که بیشتر با این شخصیت مردم قشلاق و راه میباشند و احترامش میکنند . که منشاء طبقاتی اثر د هقان بزور و با قوت بوده است . ولی نقطه ضعف این شخصیت غرور و از خود راضی بودن اوست که حتی با توانمندی طبیعت هم تن در نمیدهد و رستم زمان خود رامی شمارد و گمان میرد تا جهان است او باید قهرمان باشد . چنانکه گویی بعضی اعضا او نمونه ای ایگوئیزم میگردد ، او گاهی برخلاف فلسفه فکرمیکند و مخالف است که بدیده ضد ان را در وطن اش تربیه میکند ، و بر مبنای همین فلسفه پسرش با قوت تر از او بد نیاماید . این شخصیت گاهی تابع عواطف



اسد الله ارلم



# مایکل جکسون

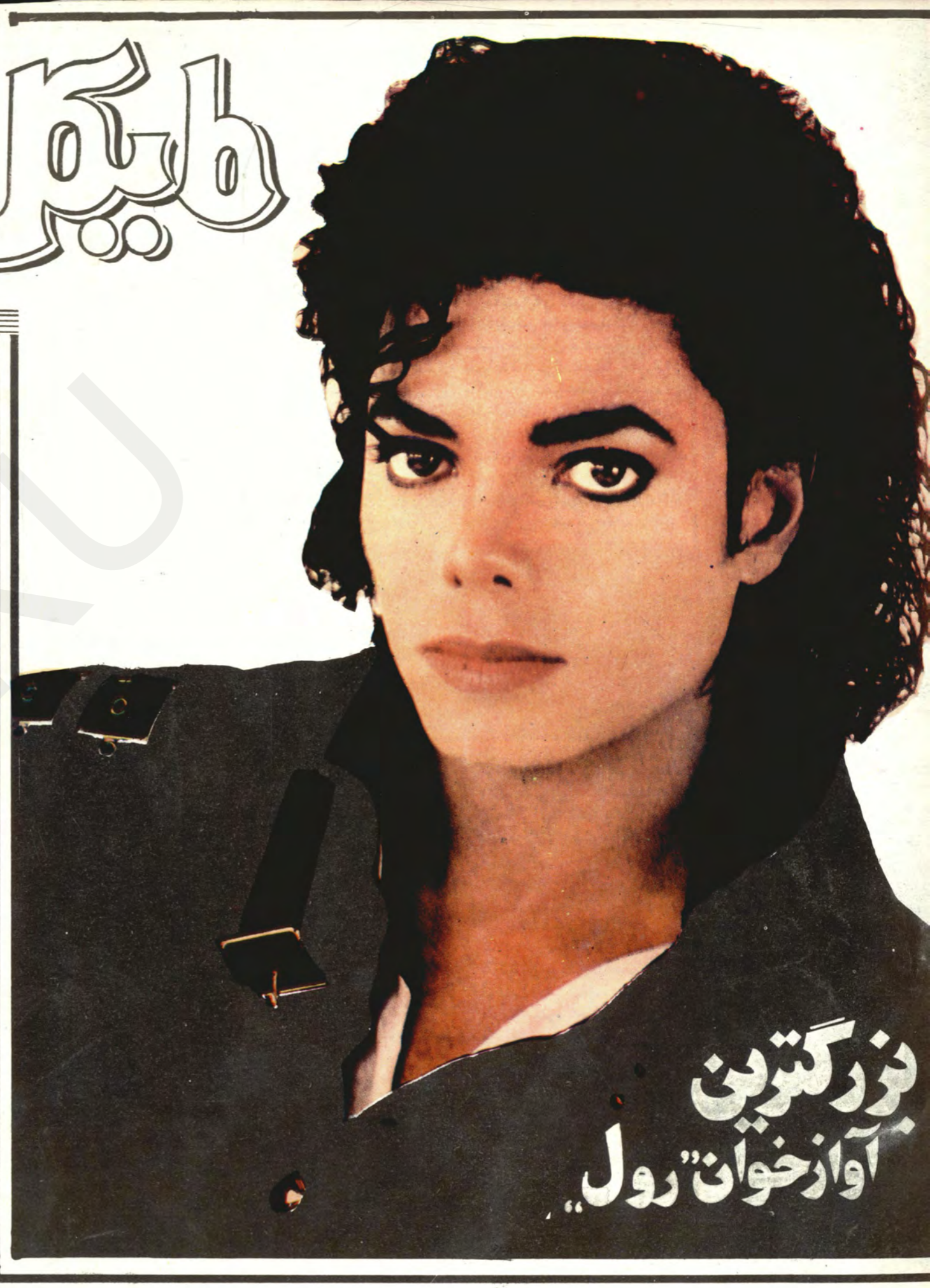


دراول میترسیدم اما اکنون از سینما خوشم می آید



شماره ماه جون ۱۹۸۸  
ترجمه از: ش. ظفر

بزرگترین آوازخوان (( روك )) -  
 (( رول )) در تاریخ امریکا بعد از  
 الویس بریسی فقط سی سال -  
 دارد ۰ اوکه هرگز ماد روانشناخته  
 باعقد ه های زیادی زنده گسی  
 میکند .  
 مایکل میخواهد برای همیشه جوان  
 بماند ، محبوب همه باشد و از -  
 پیروی سخت هراس دارد .  
 وی هرگز شکست و سقوط را در -  
 دوزنمای موقعیت هنری اش تصور  
 نمیتواند ، تمام تلاش و کوشش  
 خود را انجام میدهد تا دامنه  
 شهرت وی روزتار روز گسترده تر  
 گردد و برای همیشه درد نیسای  
 موسیقی روك یکه تاز باشد . شعرا  
 وی اینست : امروز بیشتر و بهتر از  
 دیروز و کمتر از فردا .  
 لطفاً ورق بزنید



بزرگترین  
آوازخوان "رول"



مایکل د وهد ف را تعقیب مینماید :  
۱- همیشه ممتاز و محبوب و -  
جوانترین خواننده جهان باقی  
ماندن .

۲- به فروش رسانیدن ریکارد -  
آینده اش به تعداد صد بلین .  
آخرین ریکاردی را که مایکل  
عرضه داشت بتعداد ۳۹ میلیون  
دالر فروش رسید . اگر می ریکارد را  
ده دالر قیمت نموده و ده فیصد -  
مجموعی عواید ریکارد هابه جکسن  
تعلق گیرد میتوان گفت که از فروش  
آخرین ریکارد خود مایکل د رحدود  
۳۹ میلیون دالر بدست آورده  
است .

عواید مایکل بد نیست . وی صرف  
از فابریکه بیسی کولاکه باوی قرار -  
داد تبلیغاتی دارد در سال ۲۰ -  
۳۰ میلیون دالر بدست می آورد .  
اخیراً در فرانسه کمسرتی اجرا کرد  
که مجموعاً ده میلیون دالر بمایکل  
میرسید . عواید هر کمسرت وی کمتر  
از بلین هادالرنمی باشد .

مایکل مرد پرکاری است اما موازی به  
تلاش در کار به خود نیز خیلی میرسد  
و از خود جدی مراقبت میکند .

بخاطر جوان ماندن مایکل از یک  
صندوق شیشه بی که مجهز به  
وسایل تخنیک پیشرفته میباشد  
استفاده مینماید .

درین صندوق یک دستگاه اکسیژن  
وجود دارد و ارتباط صندوق با  
فضای خارجی بکلی قطع میباشد  
یعنی کوچکترین صدادر داخل آن  
نفوذ نمی نماید . اکثر اوقات بی کاری  
را مایکل درین صندوق میگذراند تا  
از محیط خارج بکلی بدورمانده و  
بتواند استراحت کامل نماید .

مایکل از مردم فرار میکند و خیلی کم  
میخواهد در اجتماعات ظاهر گردد .  
وی از تبصره های که در موردش -  
نگاشته میشود سخت ناراحت است  
و اظهار میدارد که تمامی تبصره ها  
راجع به وی جز جعلیات چیزی -  
دیگری نبوده و در باره اوقضاوت  
ظالمانه صورت میگردد .

وی میگوید این یک افترا است که  
من باریکی صدایم را توسط گرفتن  
هورمون حافظ می نمایم . این امر  
حقیقت ندارد که بواسطه جراحی  
پلاستیکی چشم هاورخسارم را ظریف  
و نفیس تر ساخته ام . این همه  
اظهارات توسط نطق جکسن به -

روزنامه نگاران ارایه گردد . زیرا  
جکسن هرگز حاضر نمیشود با روزنامه  
نگاران شخصا روبرو گردد .

سوالی مطرح میگردد که چطور می  
توان به این اظهارات باور کرد  
زیرا اگر به فوتوهای جکسن که از چند  
سال قبل میباشد نظر انداخته شود  
به صراحت دیده میشود که چهره  
فعلی باقیافه قبلی آن بکلی از هم  
مختلف میباشد . در فوتوهای فعلی  
آن زنج باریکتر ، بینی وی خیلی  
ظریف تر و نازک تر و گونه هایش -  
صفا تر و هموارتر به نظر میرسند . واضح  
است که آواز خوان معروف تاحدی  
کوشیده تا قیافه خود را مطابق هنرش  
عیار نماید . . . .

میگویند مایکل جکسن حتی رنگ  
جلدش را تغییر داده و برای رو -  
شن ساختن جلد خویش همیشه  
با آب معدنی خود را شستشو  
می کند درین عرصه باری خودش  
چنین گفته بود : اگر بخواهم که  
واقعاً به فراز قله شهرت برسم  
باید متوجه رنگ جلد خود باشم  
زیرا یک سیاه پوست نمیتواند تا  
تمام دل هارا تسخیر کند . . . . !  
مایکل جکسن شخصی بی نهایت  
بخود پیچیده ، خود بسند و مغرور  
میباشد یکی از مشاورین وی او را  
چنین توصیف مینماید :

مایکل شب روز کار میکند و زحمت  
میکشد . وی بخاطر حفظ تصویر  
خویش از هیچ چیزی دریغ نمیکند  
اکتوا کوشش میکند تا تصویرش  
هنرش را بسازد و محصول آن باشد  
وی به هر قیمتی که باشد سوکسه  
خود را حفظ نموده و گسترده تر  
میگرداند و برای این منظور -  
تصویر ( مایکل ) زیاد کار گرفته  
میشود . در حالیکه اکثریت هنر -  
مندان مشهور جهان راهنرایشان  
تثبیت مینماید و سوکسه ایشان  
شخصیت ایشان را میسازد .

مایکل با گذشت زمان خود را در  
انزوای مطلق از هواداران قرار  
داده و همیشه در منزل مسکونی  
خویش در کالیفورنیا تنهابه سر  
میرد . منزل وی را بنام دنیای  
عجایب مایکل یاد میکنند .

در اقامتگاه وی حیوانات زیاد  
وجود دارد که از جمله علاقه بیشتر  
مایکل به ( بولس ) شادی کو -  
چکش و به گوریل های وی معطوف  
است زیرا نقش محافظین امنیتی  
وی را به عهده دارند .

بقیه از صفحه ( ۷۲ )



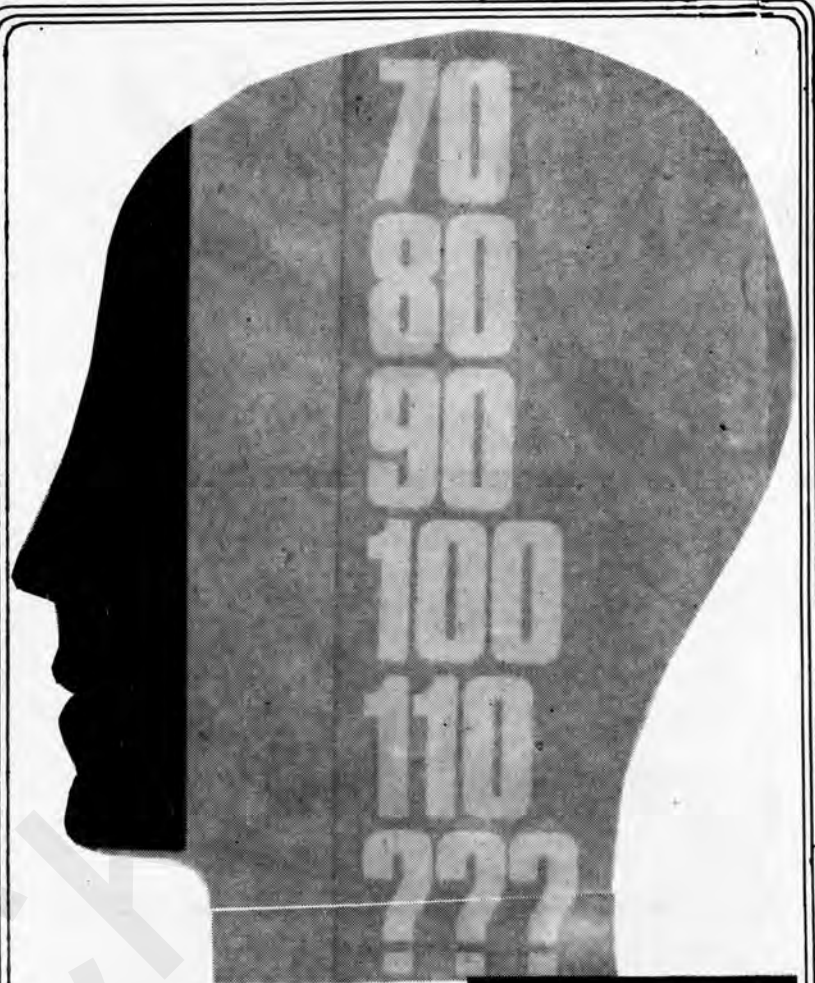
او میگوید : من صورت خود را ارایش نمی کنم



تخت خواب مایکل جکسن



# طول عمر قریب



بقیه از شماره گذشته

## آیا انسانها

## میتوانند زیادتر

## عمر کنند؟

## قسمت ۲

ترجمه ابراهیم حیات

قرن ۲۰ در تاریخ بشریت بمثابة قرن افزایش طول عمر انسانها ثبت گردیده است. در طول تاریخ بشریت آهنگ طول عمر انسانها با چینی سرعت افزایش نیافته بود. این پروسه کاهش مرگ و میریکی از مظاهر اساسی انقلاب دموگرافیکی را تشکیل میدهد. انقلاب دموگرافیکی که در قرن ۱۹ در کشورهای انکشاف یافته آغاز گردید امروز تقریباً تمام کشورهای جهان را در بر میگیرد. کاهش مرگ و میر در کشورهای پیشرفته خصوصاً در اواسط قرن ۲۰ صورت گرفت. مثلاً در سویدن در سال ۱۹۴۱-۱۹۳۶ طول متوسط عمر مرد ها سالانه به ۱۹۰ روز ارتقا یافت. این آهنگ با سرعت بیشتر در اتحاد شوروی ادامه یافت. در روسیه عمر متوسط به ۳۲ سال می رسید، و در سال های ۱۹۷۲-۱۹۷۱ عمر متوسط مردم شوروی (مرد ها ۶۴ سال) و (زن ها به ۷۴ سال) رسید.

البته نقش بلند رفتن و بهبود سطح زندگی پیروزی های بدست آمده در عرصه طبابت و حفظ الصحه درین زمینه خیلی زیاد میباشد. باید خاطر نشان نمود که در نیمه اول قرن ۲۰ آهنگ مرگ و میر در تمام عمر متلا کودکی، جوانی و حتی سن های صد سالگی شدیداً کاهش یافت.

امراض خطرناک مثلاً کولرا و توبرکلوز عملاً در کشورهای دارای اقتصاد پیشرفته، وشه کن گردیده. تصورات بوجود آمده که بهبود شرایط زندگی و پیروزی های بدست آمده در عرصه طبابت و حفظ الصحه با همین آهنگ طول عمر را از یاد خواهد بخشید. ولی حوادث ۲۰-۳۰ سال اخیر درین تصورات تغییراتی را بوجود آورد. هرگاه در جریان سالهای ۵۰ قرن ۲۰ طول عمر در کشورهای پیشرفته با آهنگ های سریع افزایش یابند، در سالهای ۶۰ این آهنگ کاهش یابد.

در بعضی از کشورها مرگ و میر انسانهای که به کار مصروف بودند خیلی هاز یاد گردید. تحقیقات ب.ت. اورلاینس در ۱۹ کشور پیشرفته جهان نشان میدهد که مرگ و میر بین سنین ۲۰-۳۰ سالگی درین کشورها یا افزایش یافته و یا بحالت گذشته باقی مانده است. مرگ و میر زن ها با وجود آنکه کاهش یافته ولی با آهنگ خیلی بطی ...

در قسمت زیاد شدن طول عمر نظرات گوناگون موجود است. برخی باین عقیده اند که انکشاف طب در آینده، قریب سبب خواهد گردید تا انسانها مرض سرطان و سایر امراض قلبی را تدریجاً نبوده و باین ترتیب در اوایل قرن جدید عمر متوسطی الی ۵۰ سال دیگر افزایش خواهد یافت.

برخی هاباین عقیده اند که انکشاف صنایع و آلودگی محیط زیست عوامل منفی را بار آورده و تا پیروزی های طب را به هیچ مبدل می سازد. بالاخره می توان چنین نتیجه گیری نمود که مرگ و میر انسانهای مسن تا اندازه به ارگانیزم انسان و خواص آن ارتباط می گیرد به حد اعظمی کاهش یافته است. بناً برای اینکه بازم تعداد مرگ و میر را کاهش داد لازم است ریزش های بیولوژیکی طول عمر جستجو گردد.

پس دیده میشود که تمام نظریات فوق الذکر جهات مثبت دارد و یک دیگر را رد نمی نماید. بقیه در صفحه (۸۳)





### عادات ناپسند

متی می گفت: رفتن به جای راکه بارفتن به آن نمی - رسم، باید ترک کنیم و بحث راد موضوع هایی که با بحث نیمه نمی گیرد، باید کنار گذاشت و اندیشه راد رسالسی که با اندیشه ن حل نمی شود، باید از سر دور کرد.

### هنر

متی با تحسین از می - بین - له نقل می کرد که اوزغال راهاد ست در آتش می انداخت بی آن که دستش الوده شود.

### پند مئی

متی می گفت: در راه همیشه باید بست حتی پشت مردوستی کس رفته است و گرنه هواخیلی سرد می شود. کین - به گفت: سرد تراز - آن ممکن نیست بشود. متی گفت: چرا ممکن است.

### زندگی و مرگ

تی - بین می گفت: همیشه در جهان چیزی در حال مردن است. ولی آنچه می میرد به سادگی تن به مرگ نمی دهد بلکه برای بقای خود تلاش می کند و می خواهد دوره عمر سپری شده را بازگرداند. همین طور هم بیوسته چیز نوبی قدم به زندگی می گذارد. این چیز که دارد جان می گیرد به سادگی به جهان نمی آید بلکه فریاد می کشد و چنگ می اندازد و از حق زندگی دفاع می کند.

### اعتقاد (معنی جدید کلمه)

برای این که از حکومت مردم سخن بگویم، باید به لغت اعتقاد معنی جدیدی بدیم. معنی جدید باید باشد: متقاعد کردن مردم. حکومت مردم به معنی حکومت استدلال ها است.

### فرسایش اعتماد

متی می گفت: اعتماد مردم وقتی سست می شود که بران شکسته شود.

# توازن طایفه های

## گزیده ای از اندیشه های متی

و منطقی راترک کرد. وقتی که دشمن داشت شعر محل شفاخانه. او را فتح می کرد. سراسیمه گریخته بود تا به جن طرفداری خاتمان کشته نشود. او را دیدند که در لباس دهقانی از میان خطوط دشمن می خزید و در خطر حمله دشمن، مردم را می کشته و در جواب کسانی که رفتارشان را نکوهش می کردند فیلسوفانه می گفته: چه طوری توانستم به عنوان دانشمند متکم در حالی که به عنوان انسان کشته شده - باشم.

### پرداختن به اخلاق

متی می گفت: کمتکاری دیده ام که برای اخلاق انسان ضرورت از برداختن به اخلاق باشد. کسانی می گویند: راستی را باید دوست داشت، به عده وفانمود و در دفاع از نیکی ها مبارزه کرد. ولی در ختانی گویند: سبب باید بود و میوه را راست به سمت زمین رها کرد و وقتی که باد می گذرد زوزه در برکها انداخت.

### در ضعف همکاران

متی می گفت: می - بین - له ضعف های تمام مردم را می شناخت و می توانست با همه کار کند. می - بین با چند نفری می توانست کار کند و ضعف های آنها را می شناخت.

### همیشه در پی آموختن باش

متی گفت: حتی تاشای ترم در چشمان کسانی که ارجمند شان می داریم، آموزنده است.

مملکت صحبت می کرد و از آنها می خواست که در اصلاح ان کمک کنند. اینها می گفتند ما سپاهستند از نیستیم و به همین علت دعوت او را رد می کردند. متی در جواب داستان زیرا را حکایت کرد: در اکثر به نام شین - نواد ر جنگ خاقان مینگ ۲ برای تسخیر ولایت شن زی ۳ شرکت کرد. او در شفاخانه های نظامی مختلف کار کرد و کارش چنان خوب بود که مدت ها در اردو ارسطی، رفتار نمونه او را سرمشق تدریس کرده بودند. دست مصنوعی که ساخته ابتکاری او بود، برای سربازانی که یک دستشان در جنگ افتاده بود، شهرت زیاد یافت. برای او مسئله جبران دست و پای متلاشی با جوارح مصنوعی حل شده بود. می گفت علت کمال من در هنر طبی این است که بی هیچ ملاحظه تمام علاقه هایم را که با اکثری مربوط نبود، کنار گذاشتم. می پرسیدند: هدف جنگی که در آن شرکت کرده ای چیست؟ می گفت در لباس دانشمندی توانم در این باره عقیده ای داشته باشم. توجه من به انسانهای صدمه دیده است نه به مستعمرات پرنسز. در بار خاقان چنین حرف های را بر او، با توجه به ارزشهای اکثری اش، سخت نمی گرفت و چشم پوشی می کرد. زیرا وقتی عقیده او را در باره نوشته های کی - بین، مرد آشوبگری که جنگ، تسخیر سرزمینهای غیر، اطاعت سربازان، دستگاه خاقانی و مزد ناچیز کشا - و رزان و زحمتکش را محکم می کرد - می پرسیدند، می گفت: اگر فیلسوف بودم در این باره عقیده ای می داشتم، اگر سیاستمدار بودم ممکن بود با دستگاه خاقان مبارزه کنم، سرباز که نیستم تا شرمم کم و از کشتن دشمن سرباز زخم و حال هم نیستم تا بگویم مردم کم است. در شغل اکثری همه این کارها را نمی توان کرد. فقط یک کار ممکن است و آن کاری است که دیگران نمی توانند، یعنی علاج زخم. با این همه شین فویک باره وضعیت خاصی این موضع رفیع

۲  
برتولت برشت نویسنده نامدار آلمان اثری دارد بنام (( اندیشه های متی )) در این کتاب برشت افکاری را از زبان فیلسوف چینی متی و دیگران نقل میکند. برخی اندیشه هاد کتاب راستی به فرهنگ چین تعلق دارد و برخی دیگران افکار و تمثیل ها می است که برشت با توجه به تاریخ معاصر از زبان متفکر چینی خود ارایه میکند. ماگزیده می از این اندیشه ها را برای خواننده گان سیارون تقدیم میکنیم. بخش اول راد شماره قبلی خوانندید و اینسک بخش دوم این گزیده نشر می شود.

### در تغییر روش و اسباب کار

متی حکایت می کرد: سه مرد از سرزمین سوئاسه تن از کشتور گاهی جنگیدند. پس از نبرد ی طولانی دوتن از مردان سوکت شده شدند و از جنگجویان گایکی به سختی و دیگری کمی زخمی شده بود. در چنین وضعی تنها مرد زنده سوئاسه فرار کرد. شکست سو قطع می به نظری رسید. اما، فرار مرد سوئاسه ناگهان همه چیز را تغییر داد. حریف او از کشتور گایکی تعقیبش شتافت، ولی تنها، چون یارانش زخمی بودند. حال جنگجوی سوئاسه این یک نفر را که تنها بود کشت و وی درنگ به سراغ و حریف زخمی رفت و وی زحمت آنها را هم از پای در آورد.

این رزمند درک کرده بود که فرار همیشه نشان شکست نیست بلکه ممکن است وسیله فتح هم باشد. متی افزود که روش جنگجوی سرزمین سوئاسه باید دیالکتیکی نامید. زیرا درک کرده دشمن از جنبه ای خاص ناهافتنگ است. هر سه آنها هنوز می توانستند بجنگند اما فقط یکی می توانست بدود. شاید بهتر بشود گفت که نیروی جنگنده دشمن کامل بود ولی نیروی دوندان ان تلت می شد. این شناخت جدا این آنها را ممکن می کرد.

### دانش غیر سیاسی

متی فیلسوف با چند تن از دکتوران در باره ناپسمانی های





## چمن حضوری

چمن حضوری ( نام آشنا و عامیانه که امروز همه بی مردم با آن آشنایی عام و تام دارند . جا دارد وقتی مردم نامی را برای جایی میمانی دانند که از اصل و آغاز آن آگاه باشند . چمن حضوری یکی از تفرجگاه های بسیار مشهور دوران است و این چمن در آن زمانیکه امیر حبیب الله خان بر سلطه شاهی بود و ضرورت روز را برای داشتن چنین یک تفرجگاه مهم میدانست - چمن حضوری را ترتیب داد . در سراج الاخبار چنین آمده :

( چمن حضوری در جهت شرقی متصل شهر صفا سیرما واقع و یک چمن بسیار خوش فضای لطیف هوای دلکشایی میباشند که پیش از چند سال بجز یک نام خالی چمن دیگر هیچ یک محاسن را مالک نبود . لکن به توجهات ترقی صفات عمران بروی ذات - مراح صفات اعلی حضرت باد شاه معظم ترقی پرورد و شهریار مقدس لطف گستر ماد رظرف یک چند سال نمونه چمنستان ارم و یکی از خوش منظرترین سیرا نگارهای عالم گردیده است . )

تنظیم چمن طی سه سال به اتمام رسید . حال جا دارد - چیزهای راجع به نقش و نگار و دیزاین و ترتیب چمن آن روز بیاوریم تا باشد چشم زیبا پسند خواننده . ماد رظالم خیال سیری داشته - باشد در این چمن بزرگ و زیبا . وقتی وارد چمن آن زمان میشدیم ابتدا اجوک های تخته بی رنگ شده پنج نفری برد و کنار چمن

نهاده شده بود . ماتنها به این معلومات قناعت نکرد مد اخل چمن میسوم . در چمن دو دایره نشیمن گاه آراسته و سیراسته دیده میشد که یکی از این نشیمن گاه ها خاص بود یگري برای عسوم باز بود . بعد از آنکه کی نشستن در آنجا یک پیشخدمت خوش لباس با آدایی لست یا فهرست خود - در نیها و نوشیدنیهای مشروعه موجود را آورد روی میز پیشرو میگذاشت و بعد هر کس نظر به خواش خود از خوردنیها و نوشیدنیهای که قیمت های معینه آن ثبت بود فرمایید . از این نشیمن گاه صفا همراه چون به اطراف و جوانب میدیدید هر طرف چمن را به یک سرور مستغرق می یافتی . در یک طرف یک دایره می دیدیم از شاگردان - مکتب حبیبیه که در آنجا به بازی ( کوی کت ) مشغول بودند . در سمت دیگر یعنی به سمت نشیمن گاه خاص یک میدان بازی دیگری بود که از طرف شهزاده گان - عظام و ماورین محبت و خدمت خاصه همایونی به بازی ( لا - پنتس ) که شاید یکی از بازی های بسیار با عظمت آن زمان بوده باشد و ذهن بنده از فهم آن عاجز است و شاید بدان ماسا بدانند که به کدام بازی ( لا - پنتس ) می گفتند . مشغول بودند . در یک جهت دیگر شاگردان مکتب هندی ها افغانی مصروف بازی فوتبال میبودند . و در یک سمت نیز گوشه ها را ترنما ت موزیک لمبکری مینواخت .

## تعمیر ارشیف ملی

برای هر موطن دلچسپ است که بداند ارشیف ملی این تعمیر زیبا و ظریف چه وقت و چرا ساخته شده ؟ و این همه مهارت در ساختن آن به چه مناسبت به کار رفته ؟ آری خواننده عزیز - این عمارت زیبا و دیدنی در زمان امیر عبد الرحمن خان بنا یافته . امیر این تعمیر را بنام و برای پسر عزیزش امیر حبیب الله خان اعمار نمود روزیکه شهزاده بدین عمارت آمد اسپش در محوطه با فقه زیبا به اصطلاح بدری یا سکندری خورد و نزد یک بود که امیر جراحات بردارد . امیر حبیب الله این اقبال بد گرفت و از آن تعمیر زیبا استفاده نکرد و تا عهد امانه این عمارت زیبا همان خانه دولتی بود . و امیر ایمان الله در زمان شهزاده گی از آن به عنوان دفتر خصوصی استفاده میکرد . ناگفته نماند که امیر حبیب الله گلگانی در همین عمارت تاجگذاری کرده بود و از آغاز دوره نادری به بعد کورس عالی نظامی در همین جا دایر بود و بعد ها طی سال های زیاد از این تعمیر استفاده های میشد تا اینکه در سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ ترمیم عمومی در آن صورت گرفته برای استفاده بهتر و از سال ۱۳۰۲ به بعد آنرا به نام ارشیف ملی مسما ساخته و امروز تعدادی زیادی از نسخه های معتبر قلمی فرهنگ گذشته ما در آنجا جا دارد .



بد بختی فرانسه اندیشه های شجاعانه بی در زاندارک پیدا کرد. روحیه که با آزادی فرانسه سرشته شده بود زان (ژاندارک) را برای رفتن به محرکه های جدی و خطر کردن های سخت آماده ساخت

(دوشیزه اورلئان) ملقب گردید. (شیلر) شاعر ناپسه سپید و هفتاد سال بعد از مرگ ژاندارک نماند. منظوم نوشت که همه دوشیزه اورلئان شجرت دارد. ما جالبترین قسمت این نماند. یعنی صحنه چارم انراکه وداع شبان دختر با اورلئان به منظور سفر به میدان های نماند ساخته جنگ است خلاصه کرده ایم:

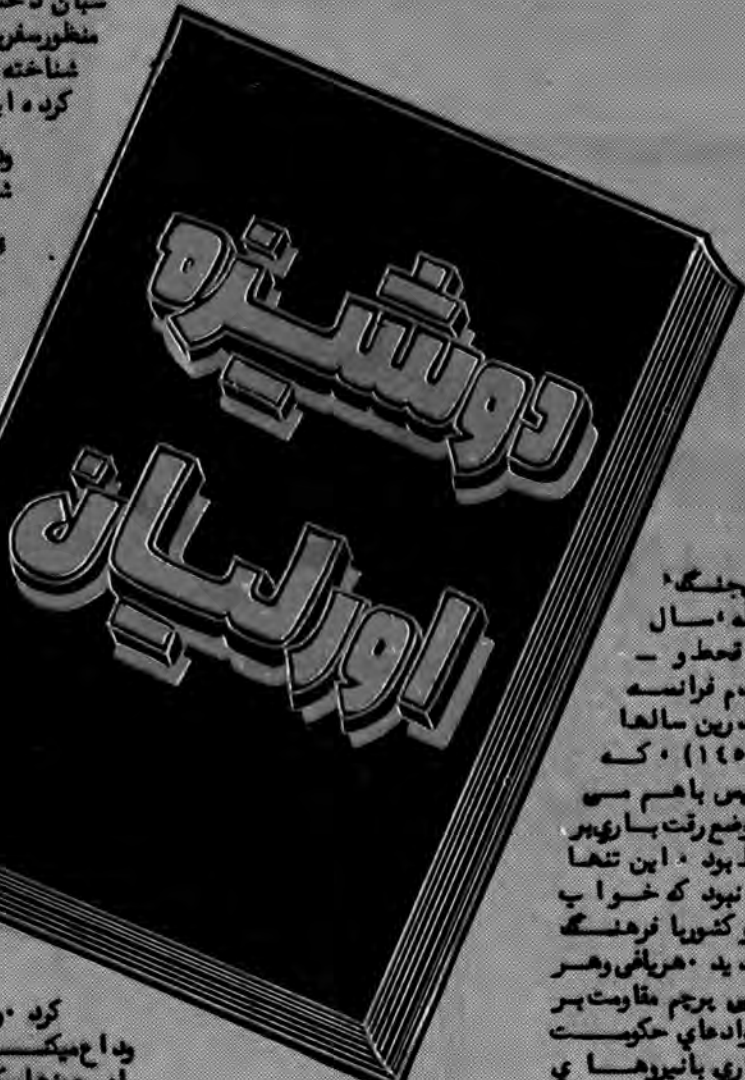
وداع بانناظر طبیعی  
شهر اورلئان  
(صحنه چهارم)  
ای کوهستانها و  
مراغه محبوب  
خدا حافظ  
ای دره های  
سبز خرم  
خدا احل  
لفظ ژان  
د پسر  
روی  
شما

گرددش نخواهد کرد. و برای ابد شما را وداع میکند. ای چشما بیکه آبیاری میکردم ای درختانی که نهالتانرا به دست خود نشانده ام (بیوسته خرم و سبز باشید) خدا حافظ ای شماره هارچشمه سارهای خنلتان و ای انعکاس و نوای دلنشین این دره که بیشتر اوقات سرودهای مریابان میگفتی (ژان دیگر (به سوی شما) باز نخواهد گشت. ای محل های شاد یعنی شما را برای همیشه پشت سر میگذازم. ای گوسفندان من (از این به بعد در صحرا

پراکنده شوید. زیاد یگر بی شبان خواهید بود. و من ناگزیرم گله د یگری را به میدان خون آورد خطر رهبری کنم. تصور کنید که تالیات د نیروی محرک من گردید. بلکه العام خدا بیست که بدول من فرود آمده است. همانکه همسایه این جوان بجهت مقدس را به عنوان جهنم خود قرار داد. و آنکس که همواره به حیوانات عنایت و التفات داشت مرا مخاطب ساخت و چنین فرمود: (بروید انورا تو باید برای من روی زمین گواهی دهید. اندامت را در فلز سخت ستور گردان. و سینه نرم و لطیف را با فولاد بیوشان نباید عشق جوانان شعله لذت فانی پرازگناه د نیروی را در قلب تو فروزد. و تاج مروسی طره زلف تر باراید. و سینه تو افروش گرم کرد که نازنینی گردد.

الرا و امر مرا اجرا کن. در عوض ترا مقابل تمام زنان جهان به افتخارات جنگی نایل خواهم کرد. و در یونانیکی د لاوران و سلحشوران در جنگ نومید شوند و آخرین سر نوشت فرانسه نزد یک شود همانوقت هاله من محرک جسم و جانست خواهد گردید. و همانطوریکه زنان د روگر خوشه های گندم را در زمین کنند تو هم مهاجمان مغرور را از خاک فرانسه ریشه کن خواهی کرد. و شعر (رسم) را از تسلط دشمنان آزاد خواهی ساخت.

عالم علوی نشانه نوید (بیر-وزی) به من داده. و همین (خودی) که خدا بمن عطا فرمود. علامت العام اوست. آهش قدرت او را به من میبخشد. و گویی فرخ شهابست (گروبیان) را به درون میتابد. و در نطفای جنگ مرابه میان کارزار میکشد. و مانند توفان سهمگین به جلو میراند. باشندین میاهوی جنگ قدرت عجیب بدردل من نفوذ میکند. همینکه شهبور ها نواخته میشوند بر اسب جنگی خود سوار میشوند و به کارزار رهسپار میگردد.



سالهای جنگی  
های صد ساله سال  
های سخت تحطو -  
مرض برای مردم فرانسه  
بوده اند. دین سالها  
(۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳) که  
فرانسه و انگلیس با هم می  
جنگیدند. وضع رقت باری بر  
فرانسه مسلط بود. این تنها  
(هانری) نبود که خواب  
سلطنت برد و کشور را فرهنگ  
اربابی رامیدید. هر پاسی و هر  
ملکی برگوشه بی پرچم مقاومت بر  
س انراشت و ادعای حکومت  
میکرد. همکاری بانبردهای  
انگلیسی اشکارترین خیانت بود.  
د لاورانی که به کارزار میرفتند  
تنها بودند. اکثریت قاطع مردم  
انگار مسخ شده باشند و کس  
العملی نشان نمیدادند. فرانسه  
انگار وجود چند تا قهرمان نفس  
میکشد. و د یگر برده بود.  
در صحنه گاه ۱۴۲۹. شبان دختر  
بهت و د و ساله بنام ژان (۱۴۰۹)  
(۱۴۳۱) به سان روحی در -  
بیکرتیمه جان ملت فرانسه میداد  
و همه چیز رهیت یک رستاخیز  
عظیم ملی دگرگون گشت.



با هم خواندیم که زبیلی در اول هولند بود و بعد از آنکه در شهر وین امان زندگانی داشتند. به حدی با هم صمیمی میشوند که بدو رگه خدا را پیش میبندند تا عشقشان را در دنیا خود نگاهدارند و نسبت به همدیگر بی نهایت رومانسی می آید. هولند که شغل زورنالیستی دارد. بزودی آهنگ سفر میبندد و برای انجام مأموریتی مقصد سفر را به رید و جنرور میبندد. زبیلی نگران است که بیاید هولند اسیر او میرویان شود اما هولند برخلاف پدر میبندد که به عشق آتشپوشی وفادار ماند. وی که برادر سفر به رید و جنرور یکی از ایالات کنسرت بود. تاهی را اقامت میگیرند. ملول و مغمین و حتی به بستر میبندد. من آتشند. زبیلی که هولند را تا سرحد جنون دوست دارد خود میباید آن ایالت نزد هولند میبندد سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد. از شوی به مقصد حرکت به صوب مطلق پ آماده میبندد. وقتی به رید و جنرور رسید. زبیلی از رسیدن تریه سلامتی تلگرام داد. هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین در دوردست و برلین اقامت کرد. او وقتی در راه نزد زبیلی به منزلش برگشت. وضع را در گریز یافت. باولی هولند در جریان این حوادث مورد سوء ظن و بیگانه هلینگ بولیس مجرب قرار میگیرد. و اینهم ادامه سریال:

ترجمه: حسام الدین برومند

تسلسل حرفهای مارا گسست. - این اسمای تمام آشنایان و - کیمسار که از دگرگونی و شمع اندکی ناراحت شده بود. بالحن مرتب آهسته آرام گفت: - ماحقیقت را سراغ بکنیم آقای هو- لند. حقیقت را... این نکه و وظیفه ما. بلکه وظیفه شما نیست است. - اما من در این حقیقت استم. - شاید این بدان جهت که برای شما بی تفاوت است. داستانی را که مینویسید حقیقت است یا دروغ؟؟ - اجازه نمیدهم در مورد مسلک -

سخن گفتن: - ماهیچگونه آثاری از زبیلیسی در اینجا نیافتیم. پاسپورت کارت شناسنامه. یادداشت ها... همه اینها باید دید که است. - چی فکر میکنید به سمرقت رفته؟ - نمیدانم. آقای هولند. - اکنون بی اتفاقی افتاده؟ - شانه هایم را بالا انداخت. - چیزی نه. - فکر میکنم پس از ناپدید شدن زبیلی حادثه ای پیش آمده. - باز هم شانه هایم را بالا انداخته بودم. زبیلی ارتباط بگیرد. حتی باید عامل قضیه را پیدا کرد. -

تخیل بود. برگشتن به آنسوی سالها. در حالیکه برای این ظالسب به روزی گردیدم. پس از مرخص شدن. آهنگ منزل زبیلی نمود. و از طریق خیابان مشجر نیمه پوشیده. از طرف راهروهای یخک بیسمارک عبور. و چون تا حد ویدی خود راخته و دله یافتیم به محض مشاهده اولین دراز چوکی در محله میدان موسوم به (لوهیانا). با آنکه چوکی ترومروپ و بی نهایت سرد بود. خودم را آنجا رسانیدم. نشستم. هنوز خودم را جمع و جور نکردم. بودم. که صدای دختر

بوتلی را از بیخجال بیرون آورد. سرکشید. در بیخجال ترکاری. سود او اتو و میر نقد رگانی وجود داشت. آنروز به قدر کافی مشروب نوشیدیم و - خودم را مست ساختم و آنگاه در حالی که هنوز گیلاس و میسکی در لای انگشتانم قرار داشت. به اتاقی دگر رفتم. صفحه ای را روی گرامافون گذاشتم. روی صفحه نوشته شده بود: کسرت ویلون (ارخمانسوز). با آنکه مرا از آهنگ آن صفحه چند آن خوشم نمی آمد کار نکردن گرامافون مانع شنیدنم شد. از نوازش دانه های باران بر پنجره. شدت تندای باران را - میشد حدس زد. روی یک بشقاب

# خدا با ما سخن است

ازین رو گفتم: خانم لورید و از دواج ننموده بود. زاده شهر مونسون بود. مدت زیادی را در خارج از زادگاهش سپری نموده و - ابد اطفلی نداشته است. صحبت های ما ادامه یافت: - از چه مدتی تا مین زندگسی مینمود؟ - از تدریس زبان. - تنها از همین مدرک؟ - آگاهانی من برایش رسول میدادم. - شما شاگردان خانم لورید و را می شناختید؟ - اکثر در مورد آنان به من چیزهایی میگفت. - چطور؟ بانام ها و آدرس های شان بلد استید؟ - نه. نه. در حالیکه با بیانش را روشن می نمود. با صدای اند و هیجانی گفت: - مطلقاً باهیچ اسمی آشنا نیستید؟ - چرا. یک تعداد از نام ها برایم تازه گئی ندارند. چونکه زبیلی در میان زنان دوستان فراوانی داشت.

چرا بسیاری مناسبت ها و علائق را این افراد میتوانند بر ملا سازند. درین لحظه طیاره بی آبی به استقامت فرانکسورت در حرکت بود طیاره پایست - ساعت ۱۹ فرد می آمد. من اکثر روزگاران را که بازبیلی سپری می نمودم با این ماشین پرواز نمودم بودم. وقتی از طیاره فرود می آمدم. او که منتظم نشسته میبود. شانه به شانه میدان هوایی راترک میگفتم. - چندی قبل ما از میدان طیاره نزد روبرت رفتیم. انجامش خوب نوشیدیم. بعداً با هم روانه منزل کوچک زبیلی شدیم. وقتی با هم میخواستیم احساس معصیت و نگاه مینمودیم. من و زبیلی. دردوستی ها خیلی نسبت به هم دگرگونی بودیم. هلینگ حرفهایم را دنبال کرد. میخواهم برایت خبری را بگویم. آقای هولند. - سخنرانی! اول لحظه طویلی بسوی نگاه کرد. بعد نزد من آمد از فرط آنکه سگرت میکشید تنش بوی تنباکو میداد. آنوقت با نومیادی شروع کرد به

تعبث شمین. برنه. برای فرصت کوتاهی هردو سکوت کردیم. و من این سکوت را شکستم: شما یازهم از دواج کرده اید؟ به نا آرامی گفت: خیر. سال قبل زخم فوت کرد. بسیار با هم صمیمی بودیم و خود را خوشبخت میدانستیم. این خوشبختی چند سال دوام کرد؟ جواب داد: - سراسر با هم بودن. - درست چهل و یکسال. هلینگ به یک بوکسری شبا - هت داشت که خود بایک هر به فنی طرف مقابل. زیاد آمد. باشد. او که با چشم شمشیر - حرفهایی را که اندم در میخیزم بخاطر نمودم. بود. از سیمایم خوانده باشد. به حرفهایم ادامه داد: از دواج دوم برای من نمی رسید. میدانی هولند من با ری در او ان عنوان جوانی. هنگام بازی فوتبال مجروح گردیدم و خصیه هام عده برداشت و من همین لحظه جری و متفکر بودم. نگیزه اثر همانا برگشت در نیاپ

دیده گانم تا دوردست ها راه کشیدند و مثلیکه دوباره عقبگرد نمایند به دیوار دخته شدند. - آنجا که های خون دیده میشد. نه تنها برد یوار بلکه در دهل نیز و... حلقه های که با بنسل بدور - لکه های خون کشیده بودند. - بیانگر حادثه ناخوشایندی بود. و عکاس جانی از محل وقوع عکسبرداری نمود. بودند. پیدا بود که در سه روز قبل از شریان های یک زن قشنگ. از یک جسم ملیح و گرم. زنده و هیجانی آنهمه خون فوران نمود. و اکنون روی دیوار سرد و کثیف نقش بسته بود. حرف بر سر ناپدید شدن زبیلی بود. شاید هم او سرد بود. سه روز دیگر سپری شد. زمان کوچکیترین تاثیر و نقشی در د رمورد بجای نداشت. سه روز قبل که من. هنوز در آنسوی زمین در ساحل (کویاگانا) در زیر آفتاب گرم نفس میکشیدم. اکنون اینجا احساس سردی و خنک مینمودم. احساس خنک بخاطر سردی هوا و ناپدید شدن زبیلی. من دگر عطر گل های سرخ را آنجا استشمام نمی کردم چونکه به پژمردگی گزیده بودم. در روزها های بالکن را گشودم. دست های گل مذکور را روی برف های سفید تراست افکندم که گسل های سرخ با وصف افسردگی و پیر شدن روی برف ها. منظره خوبی را در برابر چشم ساخت. خیلی ها رسوسه شده بودم. دل میبندد و میسکی بدست آورم.

قلبی نامه ای بچشم میخورد که به آدرس زبیلی گسیل شده بود و ناوقتاً یعنی پس از غیابت زبیلی آنجا رسید. بود. تلگرامی از روز نیز عنوانی اش بنظر میرسید. به همین سان بستکارت های فرستاده شده از انگلند و اطریش که نمودار علائق قلبی سرابا محبت نسبت به زبیلی بود. همه راز - نظر گذراندم. اولف با کونسر خیاطی از ده هگه و ویلمز نوشته بود: لباس خاکی رنگ بر حسب تقاضای تان مقبول دخته شده و آماده میباشد. اینکه با این لباس خاکی اولف با کونرجه مضحکه ایرا لطفاً ورق بزنید



مخواس راه بیند از نمد انستم  
ناخود آگاه فریاد برآوردیم  
خدای من، خدای من، خدای  
من.....

همزمان با آن بر افروخته گئی  
همراهی مشت روی میز کوبیدم  
حقیقت آن زمان من با خداوند  
نیایش و توسل نداشتم بلکه اینهمه  
ناراحتی اعصاب از یاس و بیجا  
رو گئی که دانگین شده بود، نا  
شی میشد، بعضاً کلماتی را اداه  
کردم که هرگاه کسی در درویشی  
میبودند به تکبیر می بستند.

اکنون چه بایست میکردم  
با خود فیصله کردم بایست  
کتابها مرا جمع کرد و راه نجاست  
ازین بن بست را یافت اما بزودی  
برطلان بودن این تفکرم، صحنه  
گذاشتم چون محال بود شبیه  
همجو خاد نه، حادثه وجود داشته  
باشد و من از آن بیاموزم و ناجی خود  
گردم.

شتابزده پاکت دیگری را باز کرد و  
خواندم:  
(عشق من زبیلی، من و تو) (تویی)  
از نامه سرا با پر از لطف تو مشکور  
و خورشند استم. در سال جدید  
به مکنونات قلبی تان برونق آرزوی  
پاسخ میگویم.

وقتی تا اینجا خواندم چیزی  
نمانده بود ند سکت کم، چون  
میترسیدم که خیانتی در کار نبوده  
باشد ولی جملات بعدی که:  
(برای تو و اول خوشبختی آرزو  
برده، انشاء الله در عروسی تان  
خوشترن را رسانیده و برگردند گئی  
دوستی های ما می افزایم...)

مرا ازین نگرانی و ابراهانیدند  
سخن بعدی و حتی نامه های  
اتاق خواب شتافتم چون  
مضطرب بودم به اتاق مسکونی ام  
برگشتم و اینطرف و آنطرف اتاق  
به قدم زدن پرداختم بجهت  
آنکه عصبانیت بیحد، استقرار  
را از من روده بود، مصمم شدم  
حواس پرت شده ام را منسجم سازم  
سوی الماری بزرگ لباس رفته  
درش را باز کردم. هدم تفتیش  
منزل بود تا مگر برگه ای بخاطر  
شبیبت چگونگی ناید بد شدن زبیلی  
بدست افتد.

و صدوقها را زیر و رو کردم تا مگر  
نشانه و برهانی بیابم. این کار را  
ممکن در رومانها انجام بدهند  
و بد نیال دریافت نشانه ای، تا  
پایان داستان را تعقیب کنند.  
لباسهای زیبای کتاف در  
الماری آویخته شده بودند لباس  
های شسته و روفته و منزه و ساک  
بودند و از آن بوی عطر بلند بود  
اما قبل از هر چیز عطر تن زبیلی  
من همه جیب ها را بالیدم و  
لیکن چیزی نیافتم که نیافتم.  
تصور میشد که از میان لباسهای  
قهوه ای و سیاه آن طنز صدایی  
بلند میشود صدای زبیلی که:  
(عزیزم پاول، چه نظرداری  
که امین رخت را بیرون تار و نات  
بیشتر شاد گردد. وقت کدام  
است بنظرت بر تن بلورین لباس  
قهوه ای زیب بیشتر دارد یا سیاه؟)  
این رویا های عادی نبودند.  
براستی حرفهای همیشه گئی زبیلی  
چنین بود و چگونه ممکن بود او را با  
اینهمه محبت، طنز و خوروش  
حتی برای لحظه ای از دهن  
دور داشت.

چه حرفهای شیرینی که میگفتم:  
(چرا عزیزم، قلبم چشمان را می  
بندم، رخسار گلگونت را در برابر  
دیده گانم مجسم میسازم سوار بر  
بالهای رویا میشوم و آنچه میگویم  
که این لباس را بر تن کنی...)  
مثلیکه یاد این خاطره هازیا د  
برام آزار دهنده باشد فریاد  
زدم:

آخ خدای من لعنت بر شیطان  
و زاهم لعنت بر شیطان!  
در یکی از اتاقها که انواع قطیها  
و یکسها وجود داشت روزنامه های  
کهنه، عکسها و البوم های عکسی  
وجود داشت. در عکسها افراد  
کاملاً بیگانه کنار زبیلی قرار  
داشتند. اکثر آنها متبسم بود  
میخندیدند. صحنه های جالب  
و برخاطره برای زبیلی: زبیلی در  
تیار تر، زبیلی در لباس حمام، زبیلی  
در کوه های پایر، همه عکسهای  
قدیمی بودند. بعد آنهم نامه  
های بوت انداخته شده بودند.  
هفت شاخه خشکیده (گل عشق  
من) یک گدی کتیف، یک جنتری  
سرخ کوچک سال ۱۹۵۰.

آراورق زدم در رلهوی اعداد  
تاریخ یادداشت های زبیلی بود:  
۱۰- اپریل گل سرخ ۱۷-  
اپریل گل میخک ۲۲- اپریل نامه  
۲۴- اپریل تلگرام من چند تای  
آراورق زدم و با زهم خواندم:  
۱۱- می ۱۳- می نامه ۱۹-  
می گل سرخ ۲۵- می گل سرخ  
۲۷- می ختم و برای یک هفته  
احساس خوشبختی و هر یاری که  
برایش گل فرستاده بودم نوت  
گرفته بود. من جنتری را کنار  
گذاشتم و جعبه را بستم. درین  
اثناء زنگ تلفون بصد آمد به  
قدری ترسیدم که گویی شیشه ام  
بر زمین افتیده و واژگون شد  
به یقین بلند شدن صدای شرنگه  
شرنگ تلفون در یک منزل کس

مگر او کجاست؟  
- چه میدانم.  
صاحب صدا که زیاد سر حال و شاد  
معلوم میشد پرسید:  
پس افتخار صحبت با کی را دارند؟  
- پاول غولند باشما صحبت  
دارد.  
- هو... هولند، چه تصادف  
و چانس خوبی که اگر خود تا نرا  
ندیده ام، حداقل اینک آواز  
تا نرا میشنوم. زبیلی در باره تان  
فراوان حرف زد و گفته:  
... وزن با صدای گیرایش ادامه  
داد:  
نام هلاکاماس است، از دوستان  
قدیمی زبیلی استم. حتماً با نام  
شرنگ تلفون در یک منزل کس

آشنا استید.  
- آخ، کاش بداند که من زبیلی  
تا کدام پیمان از سالیان متا دی  
دوست هم استم.  
هنگام ملاقات با روبرت و یلونیست  
که روبرت ناشر انگلیزمعرفی  
کرد، آنجا خود را از روی احتلام  
ختم نمود. آهنگ، میلودیدل  
پذیری داشت. میدان رقص و یک  
پارنیمه مدور توجهم را بخورد  
کشید. چوکی ها و میزهای کوچک  
دیگر، نیز آنجا بودند.  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

گفتم: مرحمت میکنید.  
- شب خوش آقای هولند!  
- شب خوش خانم مهربان!  
- حتماً یک مرتبه همراه با زبیلی  
به منزل ما برای صرف چای بیایید  
- به میل و رغبت زیاد، همینطور  
خواهم کرد.

مگر او کجاست؟  
- چه میدانم.  
صاحب صدا که زیاد سر حال و شاد  
معلوم میشد پرسید:  
پس افتخار صحبت با کی را دارند؟  
- پاول غولند باشما صحبت  
دارد.  
- هو... هولند، چه تصادف  
و چانس خوبی که اگر خود تا نرا  
ندیده ام، حداقل اینک آواز  
تا نرا میشنوم. زبیلی در باره تان  
فراوان حرف زد و گفته:  
... وزن با صدای گیرایش ادامه  
داد:  
نام هلاکاماس است، از دوستان  
قدیمی زبیلی استم. حتماً با نام  
شرنگ تلفون در یک منزل کس

نخواستم بارد یگر صدای تلفون  
بلند شده و اینهمه اندیت بنماید.  
چراغ های منزل را روشن گذاشته،  
با احتیاط تمام، دروازه را بسته،  
خودم را به سرک رسانیدم، تکس را  
اشاره دادم.  
ادرس روبرت را به راننده دادم.  
سرک اسفلت زیر نیش باران برق  
میزد. باران سرک ها و عمارات را  
پاک شسته بودند. رکلایم های  
نیون در برق میزدند. در طرف  
سرک کاملاً تاریک بودند. فا  
حشه ها اکثر، در مدخل دروازه  
های شان ایستاده بودند.  
بالابوش پوست پشمی به تن داشتند  
و از فرط سرما می لرزیدند.

بسیاری از آنها آرام آرام جابه جا  
یا میزدند تا بنجه های شان  
گرم آید. شام خوبی برای  
فاحشه ها نبود.  
هنگام ملاقات با روبرت و یلونیست  
که روبرت ناشر انگلیزمعرفی  
کرد، آنجا خود را از روی احتلام  
ختم نمود. آهنگ، میلودیدل  
پذیری داشت. میدان رقص و یک  
پارنیمه مدور توجهم را بخورد  
کشید. چوکی ها و میزهای کوچک  
دیگر، نیز آنجا بودند.  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

قبل از ظهرهای یکشنبه سواره  
واگون، راهی در پارک سبز و مزارع  
میشد و ساعاتی را آنجا میگذرانید.  
از دهکده ها خوشش میآمد و سراز  
تفریح، به ناحیه جنگل سبز  
پرمیگشت.  
علاقتمندیش بخاطر میکده آنجا  
بود و همواره با یک دوست صمیمی اش  
به آنجا آمد و آن دو، با هم اکثر  
نان چاشت و مشروب را برای همدیگر  
تعارف مینمودند و در بعضی از  
یکشنبه ها، از ساعت ۱۱ الی یک  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

شب خوش آقای هولند!  
- شب خوش خانم مهربان!  
- حتماً یک مرتبه همراه با زبیلی  
به منزل ما برای صرف چای بیایید  
- به میل و رغبت زیاد، همینطور  
خواهم کرد.

مگر او کجاست؟  
- چه میدانم.  
صاحب صدا که زیاد سر حال و شاد  
معلوم میشد پرسید:  
پس افتخار صحبت با کی را دارند؟  
- پاول غولند باشما صحبت  
دارد.  
- هو... هولند، چه تصادف  
و چانس خوبی که اگر خود تا نرا  
ندیده ام، حداقل اینک آواز  
تا نرا میشنوم. زبیلی در باره تان  
فراوان حرف زد و گفته:  
... وزن با صدای گیرایش ادامه  
داد:  
نام هلاکاماس است، از دوستان  
قدیمی زبیلی استم. حتماً با نام  
شرنگ تلفون در یک منزل کس

بسیاری از آنها آرام آرام جابه جا  
یا میزدند تا بنجه های شان  
گرم آید. شام خوبی برای  
فاحشه ها نبود.  
هنگام ملاقات با روبرت و یلونیست  
که روبرت ناشر انگلیزمعرفی  
کرد، آنجا خود را از روی احتلام  
ختم نمود. آهنگ، میلودیدل  
پذیری داشت. میدان رقص و یک  
پارنیمه مدور توجهم را بخورد  
کشید. چوکی ها و میزهای کوچک  
دیگر، نیز آنجا بودند.  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

قبل از ظهرهای یکشنبه سواره  
واگون، راهی در پارک سبز و مزارع  
میشد و ساعاتی را آنجا میگذرانید.  
از دهکده ها خوشش میآمد و سراز  
تفریح، به ناحیه جنگل سبز  
پرمیگشت.  
علاقتمندیش بخاطر میکده آنجا  
بود و همواره با یک دوست صمیمی اش  
به آنجا آمد و آن دو، با هم اکثر  
نان چاشت و مشروب را برای همدیگر  
تعارف مینمودند و در بعضی از  
یکشنبه ها، از ساعت ۱۱ الی یک  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

شب خوش آقای هولند!  
- شب خوش خانم مهربان!  
- حتماً یک مرتبه همراه با زبیلی  
به منزل ما برای صرف چای بیایید  
- به میل و رغبت زیاد، همینطور  
خواهم کرد.

مگر او کجاست؟  
- چه میدانم.  
صاحب صدا که زیاد سر حال و شاد  
معلوم میشد پرسید:  
پس افتخار صحبت با کی را دارند؟  
- پاول غولند باشما صحبت  
دارد.  
- هو... هولند، چه تصادف  
و چانس خوبی که اگر خود تا نرا  
ندیده ام، حداقل اینک آواز  
تا نرا میشنوم. زبیلی در باره تان  
فراوان حرف زد و گفته:  
... وزن با صدای گیرایش ادامه  
داد:  
نام هلاکاماس است، از دوستان  
قدیمی زبیلی استم. حتماً با نام  
شرنگ تلفون در یک منزل کس

بسیاری از آنها آرام آرام جابه جا  
یا میزدند تا بنجه های شان  
گرم آید. شام خوبی برای  
فاحشه ها نبود.  
هنگام ملاقات با روبرت و یلونیست  
که روبرت ناشر انگلیزمعرفی  
کرد، آنجا خود را از روی احتلام  
ختم نمود. آهنگ، میلودیدل  
پذیری داشت. میدان رقص و یک  
پارنیمه مدور توجهم را بخورد  
کشید. چوکی ها و میزهای کوچک  
دیگر، نیز آنجا بودند.  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

قبل از ظهرهای یکشنبه سواره  
واگون، راهی در پارک سبز و مزارع  
میشد و ساعاتی را آنجا میگذرانید.  
از دهکده ها خوشش میآمد و سراز  
تفریح، به ناحیه جنگل سبز  
پرمیگشت.  
علاقتمندیش بخاطر میکده آنجا  
بود و همواره با یک دوست صمیمی اش  
به آنجا آمد و آن دو، با هم اکثر  
نان چاشت و مشروب را برای همدیگر  
تعارف مینمودند و در بعضی از  
یکشنبه ها، از ساعت ۱۱ الی یک  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

شب خوش آقای هولند!  
- شب خوش خانم مهربان!  
- حتماً یک مرتبه همراه با زبیلی  
به منزل ما برای صرف چای بیایید  
- به میل و رغبت زیاد، همینطور  
خواهم کرد.

مگر او کجاست؟  
- چه میدانم.  
صاحب صدا که زیاد سر حال و شاد  
معلوم میشد پرسید:  
پس افتخار صحبت با کی را دارند؟  
- پاول غولند باشما صحبت  
دارد.  
- هو... هولند، چه تصادف  
و چانس خوبی که اگر خود تا نرا  
ندیده ام، حداقل اینک آواز  
تا نرا میشنوم. زبیلی در باره تان  
فراوان حرف زد و گفته:  
... وزن با صدای گیرایش ادامه  
داد:  
نام هلاکاماس است، از دوستان  
قدیمی زبیلی استم. حتماً با نام  
شرنگ تلفون در یک منزل کس

بسیاری از آنها آرام آرام جابه جا  
یا میزدند تا بنجه های شان  
گرم آید. شام خوبی برای  
فاحشه ها نبود.  
هنگام ملاقات با روبرت و یلونیست  
که روبرت ناشر انگلیزمعرفی  
کرد، آنجا خود را از روی احتلام  
ختم نمود. آهنگ، میلودیدل  
پذیری داشت. میدان رقص و یک  
پارنیمه مدور توجهم را بخورد  
کشید. چوکی ها و میزهای کوچک  
دیگر، نیز آنجا بودند.  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

قبل از ظهرهای یکشنبه سواره  
واگون، راهی در پارک سبز و مزارع  
میشد و ساعاتی را آنجا میگذرانید.  
از دهکده ها خوشش میآمد و سراز  
تفریح، به ناحیه جنگل سبز  
پرمیگشت.  
علاقتمندیش بخاطر میکده آنجا  
بود و همواره با یک دوست صمیمی اش  
به آنجا آمد و آن دو، با هم اکثر  
نان چاشت و مشروب را برای همدیگر  
تعارف مینمودند و در بعضی از  
یکشنبه ها، از ساعت ۱۱ الی یک  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

شب خوش آقای هولند!  
- شب خوش خانم مهربان!  
- حتماً یک مرتبه همراه با زبیلی  
به منزل ما برای صرف چای بیایید  
- به میل و رغبت زیاد، همینطور  
خواهم کرد.

مگر او کجاست؟  
- چه میدانم.  
صاحب صدا که زیاد سر حال و شاد  
معلوم میشد پرسید:  
پس افتخار صحبت با کی را دارند؟  
- پاول غولند باشما صحبت  
دارد.  
- هو... هولند، چه تصادف  
و چانس خوبی که اگر خود تا نرا  
ندیده ام، حداقل اینک آواز  
تا نرا میشنوم. زبیلی در باره تان  
فراوان حرف زد و گفته:  
... وزن با صدای گیرایش ادامه  
داد:  
نام هلاکاماس است، از دوستان  
قدیمی زبیلی استم. حتماً با نام  
شرنگ تلفون در یک منزل کس

بسیاری از آنها آرام آرام جابه جا  
یا میزدند تا بنجه های شان  
گرم آید. شام خوبی برای  
فاحشه ها نبود.  
هنگام ملاقات با روبرت و یلونیست  
که روبرت ناشر انگلیزمعرفی  
کرد، آنجا خود را از روی احتلام  
ختم نمود. آهنگ، میلودیدل  
پذیری داشت. میدان رقص و یک  
پارنیمه مدور توجهم را بخورد  
کشید. چوکی ها و میزهای کوچک  
دیگر، نیز آنجا بودند.  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

قبل از ظهرهای یکشنبه سواره  
واگون، راهی در پارک سبز و مزارع  
میشد و ساعاتی را آنجا میگذرانید.  
از دهکده ها خوشش میآمد و سراز  
تفریح، به ناحیه جنگل سبز  
پرمیگشت.  
علاقتمندیش بخاطر میکده آنجا  
بود و همواره با یک دوست صمیمی اش  
به آنجا آمد و آن دو، با هم اکثر  
نان چاشت و مشروب را برای همدیگر  
تعارف مینمودند و در بعضی از  
یکشنبه ها، از ساعت ۱۱ الی یک  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

شب خوش آقای هولند!  
- شب خوش خانم مهربان!  
- حتماً یک مرتبه همراه با زبیلی  
به منزل ما برای صرف چای بیایید  
- به میل و رغبت زیاد، همینطور  
خواهم کرد.

مگر او کجاست؟  
- چه میدانم.  
صاحب صدا که زیاد سر حال و شاد  
معلوم میشد پرسید:  
پس افتخار صحبت با کی را دارند؟  
- پاول غولند باشما صحبت  
دارد.  
- هو... هولند، چه تصادف  
و چانس خوبی که اگر خود تا نرا  
ندیده ام، حداقل اینک آواز  
تا نرا میشنوم. زبیلی در باره تان  
فراوان حرف زد و گفته:  
... وزن با صدای گیرایش ادامه  
داد:  
نام هلاکاماس است، از دوستان  
قدیمی زبیلی استم. حتماً با نام  
شرنگ تلفون در یک منزل کس

بسیاری از آنها آرام آرام جابه جا  
یا میزدند تا بنجه های شان  
گرم آید. شام خوبی برای  
فاحشه ها نبود.  
هنگام ملاقات با روبرت و یلونیست  
که روبرت ناشر انگلیزمعرفی  
کرد، آنجا خود را از روی احتلام  
ختم نمود. آهنگ، میلودیدل  
پذیری داشت. میدان رقص و یک  
پارنیمه مدور توجهم را بخورد  
کشید. چوکی ها و میزهای کوچک  
دیگر، نیز آنجا بودند.  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

قبل از ظهرهای یکشنبه سواره  
واگون، راهی در پارک سبز و مزارع  
میشد و ساعاتی را آنجا میگذرانید.  
از دهکده ها خوشش میآمد و سراز  
تفریح، به ناحیه جنگل سبز  
پرمیگشت.  
علاقتمندیش بخاطر میکده آنجا  
بود و همواره با یک دوست صمیمی اش  
به آنجا آمد و آن دو، با هم اکثر  
نان چاشت و مشروب را برای همدیگر  
تعارف مینمودند و در بعضی از  
یکشنبه ها، از ساعت ۱۱ الی یک  
به دو کج میز نشسته و پیش از حد تا  
میتوانستند بیرونشیدند. کمتر  
اتفاق میافتاد که روبرت بدون سیگل  
کج لبش دیده شود. روبرت  
فرید من در زنده گئی خصوصی  
تنهای تنها بود. زنش مدت ها  
قبل مرده بود. زنش نیز برلین را به  
خاطر زادگاه بودنش، دوست  
و پیوسته میخندید. دکه های  
واسکتش طلایی بودند.

شب خوش آقای هولند!  
- شب خوش خانم مهربان!  
- حتماً یک مرتبه همراه با زبیلی  
به منزل ما برای صرف چای بیایید  
- به میل و رغبت زیاد، همینطور  
خواهم کرد.



# ترس از مرگ ...

بقیه از صفحه ۹۰

ج - بخاطر آنکه مردم به شخصیت هنرمند تابه فرمان بود ناو علاقه مند استند من کمتر صاحبه میکنم و بنا بر آن مردم مرانا اندازه لا نم نسی شناسند . آزوی مردم ازین این است که نسخه زنده گی را در اختیارشان گذام مگر ایگانش چنین کاری از عهده من بسوره میورد .

ب - نظرتان در باره زن امروزی چیست ؟  
ج - تا جایکه از توان مازنان ساخته است سعی میکنم تلاش بخرج میدهم و فرق میزنم ولی با آنهم خود را ضعیف احساس میکنم . با وجود این هم زن امروزی را بیشتر از زن دیوژی دوست میدارم . اگرچه زن امروزی از اراده قوی و اعتماد برخوردار نیست بر خورد آراست ولی بیرونی فرجامین در لوجه نقد پراوروشته نشده است .

س - در فلم بیگانه خوشبخت بکار پیکار و پیکار استید یک تیپ قوی ولی نیرومند زن رازنده گی ببخشید آیا خود را مدین احساس میکنید ؟  
ج - زمانیکه با سیرام حرف میزنم فکر میکنم در شوار است کسه جوانان امروزی را تمسید اما اگر بخوایم خود را بجای آنها قرار بدیم وسعت نظر بکار است چیزی که من هرگز نداشته ام . نمیدانم که مدین استم ولی با این اطمینان دارم که بخود وفادار ماندنم . امروز همان کسی استم که در بیرونم . احساس یک نیرو تغییر نهموده است . به ارزشها و چیزهای معین ایمان دارم . از جمله عشق به فرزندان بلند ترین مقام را احراز میکنم . آرزوی که همیشه در دم جوانه میزند آنست که فرزندانم نسبت به عشق خلل ناپذیریم هرچگونه شک و تردید بی رابد ل راه ند هند و متیقن باشند که من تکه گاه مطمئن آنها خواهم بود همانطوریکه مادرم برای من و خواهرم بود .

س - شما در سینما ازین مردم قد علم کردید ؟ سیمیلیونر شدید چرا خواستید باز به اصل تان رجوع کنید ؟

ج - راه پیروم در از لحاظ طرز تفکر نمیتوان چنین دستبندی کرد . یک اکثریت با من مانند زنان مردمی زند بهوشد و هم خود را با لباس عالی مورد نیاز دارد . در هر نقش تجربه جدیدی را اجرا میکنم و چیزهای نوی میاموزم هدف من همیشه در اینجا و رانجا است .

س - شما زنده گی تان به آرزوهای بزرگی که خواستید رسیدید چون اکثریت نمیدانند ارشدن ، سپس خانم پوتی و بعد از آن سوفیای مادر ، و بد نیال آن بدست آوردن جایزه اوسکار ، اکنون در پیکر چه آرزو دارید ؟

ج - بعد ازین کدام آرزوی بزرگه معینی ندارم . میخواهم نقش خود را خوب اجرا کنم ، برای سیرام زنده گی خوبی ، انرا هم بسازم ، بازنده گی مبارزه کنم ، انسان هیچگاه نمیخواهد توقف کند زیرا اگر توقف کند عقب میماند . میخواهم از خودم راضی باشم هرچیز را در وقتش بدست آم و از آنچه لذت زنده گی با خود به همراه می آرد بعد کانی بهره مند شوم .

س - وقتی که تصاویر سی سال قبل تان را می بینید چه نوع احساسی افتخار یا تاسه ؟ برای تان دست میدهد ؟

ج - از حافظه ام نخست استند اد میجویم تا بیاورد بیارم کسه چطور در کجا گرفته شده است سپس شاید احساس مقتضی دست بد هند .

س - وقتی که شایعات را میخوانید بشما چه احساسی دست میدهد ؟  
بقیه در صفحه ۸۳



**یک خبر درجه فرستی انتشار می یابد**

وارد میشود و او حامل یک خبر جدید است مثلا : (( فلان رئیس را به جرم قاچاق چرس زندانی کردند )) . مردم حامل خبر جدید در منزل یکی از دوستانش میرود و این خبر را برای آنها با زگو میگوید ، فرض کنیم که این کار با نژده دقیقه را در بر گرفت . به این ترتیب به ساعت هشت و نهم و نهم و نهم و نهم چهار نفر از مردم شهر ازین خبر جدید مطلع شدند یعنی یکی مسافر تازه وارد و سه نفر ساکنین منزل دوستش .  
هریک از سه نفری که خبر جدید را شنیدند اند هر یک بنویسند ، موضوع بسیار ساده معلوم میشود . هیچ خصوصیت اسرار آمیزی در بین نیست . بلکه همه چیز مربوط خصوصیات و خواص اعداد است مثلا :  
ساعت (۸) صبح یکی از اهالی شهری به یک شعر د پوری که حدود پنجاه هزار نفوس دارد ،

# گندم و شطرنج

بازی شطرنج در هند کشف شد ، وقتی حاکم هند با آن آشنا شد ، طرف کارها و توسعه فوق العاده آنرا مورد تحسین قرار داد ، وقتی حاکم هند که یکی از اتباع هند این بازی را کشف کرده است ، دستور داد ، او را بد ریاری بخواهند تا بخاطر اختراش ، هدیه دلخواه بدهد او بد هند .  
مخترع شطرنج که نامش (( ستا )) بود ، بد ریاری حاضر شد حاکم گفت :  
- من به اندازه ای شکر میگویم و میتوانم هر آرزوی را اظطر بازی شطرنج در هند کشف شد ، وقتی حاکم هند با آن آشنا شد ، طرف کارها و توسعه فوق العاده آنرا مورد تحسین قرار داد ، وقتی حاکم هند که یکی از اتباع هند این بازی را کشف کرده است ، دستور داد ، او را بد ریاری بخواهند تا بخاطر اختراش ، هدیه دلخواه بدهد او بد هند .  
مخترع شطرنج که نامش (( ستا )) بود ، بد ریاری حاضر شد حاکم گفت :  
- حاکم بزرگه ، دستور بدید که برای خانه اول تخته شطرنج یکدانه گندم بمن بد هند .  
اختراع عجالت ، هدیه گویا ، بر آورده سازم تا ترا رضی کند . ستا ب فکر فرو رفت و ساکت ماند ، حاکم او را تشویق کرد :  
- خجالت نکن ( آرزویت را بگو ، هر قدر بزرگ باشد در رخ نخواهم کرد ، ستا محترمانه گفت :  
- محبت شما زیاد است ، ولی تا فردا مهلت میخواهم تا فکر کنم .  
فردا صبح اول وقت (( ستا )) بد ریاری رسید و حضور حاکم آرزوی خود را چنین گفت :  
- حاکم بزرگه ، دستور بدید که برای خانه اول تخته شطرنج یکدانه گندم بمن بد هند .



حاکم با عصیانیت و ناخشنودی گفت :  
- بسیار خوب ، طبق میل خودت برای هر شصت و چهار خانه شطرنج بتو گندم خواهند داد و برای هر خانه ، آن دو برابر مقدار خانه قبلی ولی اینرا بدان که خواهی تو به اندازه سخاوت من نبوده ، بقیه در صفحه (۹۴)

# برای همه دلچسب است

**بیا به خودتان را امتحان کنید یک آزمایش روانی**

همیشه جنجال های روانی و اجتماعی از جهات مختلف مانع - کارها و آرامش میشود ، دلمان - میخواهد انسان نورمال و اید مال باشم ولی بعضا چگونگی دست یازیدن به آنرا ، نمیدانیم ، گاهی خود را خوشبخت احساس میکنیم و گاهی بد بخت که بیشتر احساسی بد بختی را ، خود مان از انسر ناتوانی های روانی و اجتماعی خویش ، بخود خلق میکنیم ، حالا بیایید بدین اینکه دوستان یا دشمنان تان ناتوانی های شما را بر خ تان بکنند ، خودتان ، خود را معاینه کنید که آیا انسان نورمال استید یا نی ؟ برای اینکه خود را امتحان کنید لطفا ، با دوست و صاد قانه بمقابل سوالات ذیل

۱ - آیا از مردم بیشتر خوشتان می آید ؟  
۲ - آیا خیال میکنید اکثریت مردم می که با شما ملاقات میکنند ، شمارا دوست دارند یا لا اقل دشمن تان نیستند ؟  
۳ - آیا روی هم رفته به مردم اعتماد دارید و آنها را لایق معاشرت و محبت خود میدانید ؟  
۴ - آیا به عقیده شما سازش با اکثر مردم میان عقلا ، آسانست ؟  
۵ - آیا بخوبی و به آسانی میتوانی خود را با اوضاع و احوال جدید

۱ - وفق و سازش بدید ، مثلا با همسایگان تازه و رئیس جدید و یا همکاران نوی  
۲ - آید و دست دارید به مردم توضیح بدید که چگونه باید کار کند و بابه آنها نشان بدید که چکار باید بکنند ؟  
۳ - آیا با جوانان خوب استید و با پسران خانواده سازش دارید و به افراد بیمار خانواده میرسید ؟  
۴ - وقتی که بیمار میشوید ، با اطرافیان خود بخوبی و خوشی رفتاری کنید ؟  
۵ - آیا قادر استید وقتی که مشکلی در مورد اجرای نقشه رخصتی های تان ، پیش بیاید با پیشانی باز بقیه در صفحه ( ۸۷ )





# آیا خوبونه ریشیادی؟

## زموږ خيالونه تر کومه حد ریشیادی؟

## ځینې خوبونه څرنگه ریشیادی؟

### خبری کوی؟

## آیا خوب دراتلونکی څخه خبر ورکوی؟

موزه په یوه لنډه شیبه کې خوب وینو، پریشان په خوب کې زموږ ترسترگو کېږي اوله په یوه واقعې او خیالی بینوسره مخامخ کېږو او خوبونه مدام خیال نه وي، بلکې پرېخه ځینې خوبونه ریشیادې ځنلې او د انسان خیال یې د واقعیت پولې ته رسولی دي. موزه په دلته تره یوه حده کونینې وکړو او خوبولر هغه قضیې چې د مخه تر بینیدو د هغو خوبونو لیدل شوي او ځینو کسانو داسې حدس وهلې چې حتماً به دغسې بینې بینې یې ترخیر نې لاندې ونیسو، د بیلگې په توگه: یوسرې خپل زوی چې بارا- شوتیست و، په خوب ولید چې پر پولور منارولار دې څخه غیزه یې پراخه پرانیستی ده او بڼه یې داسې ښکاري چې د ځنګدن نه به حالت کې وي د هغې شوې سر

سبا یوسرې راغی او د دوي د کور د روزه یې وټکوله او د مخه تر دې چې راغلی سرې خبرې پیل کړي، خوب لیدونکی وپوهید چې زوی یې مړ شوي، راغلی سرې داسې ورته وویل: زوی دې د اوونوسره تریس د رلود، د هغوي الوتکه په فضا کې منحرفه شوه په داسې حال کې چې د نورو شپږ وتلو پراشوت مزي خوشې شول خو ستاد زوی د پراشوت مزي تر هغې چې پسر بچک راوغورید هماغسې تر لس پاتې شو، که څه هم چې په هغه پراشوت کې داسې مزي هم و چې که هغه یې پرانستی وای په هوا کې یې د هغه د چټکتیا څخه مخنیوی کاوه خو افسوس چې هغه مزي هم ترلې و. دلته دا خبره جوتیزې چې د یولار شپږم حس خوسره

قوي دي او خوسره درد ونکې د چې یولار د خپل زوی مرینه په خوب کې ویني او بالاخره دا خوب په واقعیت باندې بدل شي. وای چې یوې ایراني ښځې خوب ولید چې الوتکه په هوا کې راوغوریدې توتې توتې کیزې او هره یوه توتې یې بیا پر غرونو را پر یوې ښځه په خوب کې پوښتنه کوي چې د الوتکه له کومه لخواه راغلی او چیرته یې یونفرورته وای چې دا امریکای الوتکه وه له تهران څخه لندن ته تلله په لاره کې ولوید. د هغې شپې پرسبا ښځې په راپ یوکې داسې واوریدل چې په فضا کې یوه درد ونکې بینې وشوه او د هغې په لړ کې هغه امریکای الوتکه چې له تهران څخه لندن ته تلله وغورچید، او ټول مسافرین یې له منځه ولاړل. که څه هم چې د دې خوب او

خیال ترمنځ بشپړ ورته والی موجود ندې، خو بیا هم دا خبره مونږ په دې باب فکر کولو ته اړ باسي، چې ښایې خوبونه له راتلونکي څخه خبر ورکوي. دغه راز موزه یویل خیال دلته څرګند وو چې دا هم په خوب کې لیدل شوي دي او د دوی وځنګیو. بینو په پرتله په یوه واقعې بینې لري او انسان حیرانوي بینې داسې ده چې یوزده کونکس آزموینه درلوده، ترنیمې شپې یوې یې خپل لوستونه ولوستل بیا په لېرې پریشانې سره ویده شوهغه د ادبیاتو آزموینه درلوده او خوب یې ولید چې ښوونځي ته یې ټولګي ته وردننه کيزي د آزمویني صحنه یې ملګري یې هغه ته وای چې آزموینه خلاصه شوه، دې پوښتنه کوي چا امتحان واخیست؟ ملګرو ورته وویل: ((د مینې څښتن))، کله چې وپښ شوه یاد یې شول چې دده په کتاب کې تر همدغه عنوان لاندې یوشعر شته دې نو لدې امله ده داسې سوچ وکړ چې ښایې همدابه د امتحان پوښتنه وي نو په وار وارې همدغه شعر ولوست او معنی یې زده کړه، کله چې امتحان ته ولاړ په حیرانونکې ډول یې ولیدل چې د هغه یوه پوښتنه هماغه شعره پرستلی انگلیسی پوه پخپل هغه کتاب کې چې ((انسان او ګومان)) نومیز یې یوشمیر داسې خوبونه چې دراتلونکي څخه خبر ورکوي را نقل کړي دي. هغه شمیر جالب خوبونه چې سرې حیرانوي، هغه د ادې چې په انگلستان کې یو متقاعد قاضی وپوښتل خود خوبونو اصلی ماهیت څانګه معلوم کړي چې تر کومه حده خوب ریشیادې او تر کومه حده خیالي بڼه لري، نوموړي قاضی د هغواسونو مشخصات اولست چې په لوبوکې یې ګډون کاوه، خپلو

منځو صدې



شخصی درستانوت و لیزل د هغه  
 د وستانونو اما نوبت خضعات ولو-  
 ستل، کله چې یې خوبونه ولیدل  
 بیا یې خپل خوبونه په تمریني  
 لوبول قاضي ته ولیدول. قاضي هم  
 کله چې د الیکتونه ترلاسه کړل  
 هغه یې ترخسې نه لاند یې رسول  
 غوښتل او احتمالی گونگی آسوسوم  
 کشف کړي.

د د قاضي طریقې وضعه کونکی  
 ویلی دي چې زه خو غوښتلې د  
 آسوسوم لوبول کولوبه تللی يم، دا -  
 لوبې مې د نړۍ د شخه لیدلې  
 دي او یوه اندازه پیسې مې هم  
 پسې لگیدلې دي.

که شخه هم چې زیاتوالی  
 هدف داندې چې لږ لاري  
 پیسې لاسته راوړم، بلکې مقصد  
 مې دادي چې د خوبونو او خیالونو  
 د خرنګوالي په باره کې تحقیق او  
 پلټنې وکړم او احیاناً لږ لاري  
 شخه د انسان د ذهن د کار کولو  
 او پېشګویی په باب هماغه خبر  
 کسرم)) په هماغې توګه د دې  
 قاضي هدف د انسان د شپږم  
 حس کشف و. هغه حس چې  
 ظاهره د خیال په توګه د انسان  
 په ذهن کې پیدا کېږي چې اوس  
 مونږ د هغې پرخسې نه او تحلیل  
 لګایو دغه احساس د روح پیژندني  
 په یوه څانګه کې (د ماوراء الزمان -  
 شناسی) په نامه یادېږي او د -  
 غیر وینکودف دادي چې  
 د انسان د ذهن د پېشګویی د -  
 قدرت خرنګوالي په ډیر دقت  
 سره رویتانه کړي چې همداروس  
 بدې باره کې د یوې شمېرې روانې  
 دې وجود نتیجه لاسته راځي چې  
 انسان خرنګه کولای شي چې  
 پېشګویی وکړي. د علمي شمېر نولسه  
 مخې د دغې موضوع په باره کې کوم  
 خیالونه موجود دي، د آسوسوم لوبو  
 په لوبو کې خیالات تر یو څو خیالاتو  
 لږ لږ لږ دي. بدې معنی چې د -  
 آسوسوم لوبو په لوبو کې یې هر  
 خیالات مسأله په ساده بیان کې  
 وړاندې کوي او انسان دې نه  
 هڅوي چې د آسوسوم لوبو شمېر  
 او د هغوی چټکه حسابته له  
 نازې شخه وگوري.

دغه ډول خیالات په نه توګه  
 له راتلونکو پېشوسو برته کولای  
 شو، مگر یوازې یوه پوښتنه له معاکه  
 کولای شو چې هغه آسوسوم چې  
 په خوب کې لیدل شوی د پېشونو  
 شي او که نه؟ بدې توګه مونږ د دې  
 پوښتنې جواب د آسوسوم لوبو  
 میدان کې د سره ستړي کولو.

په خیالونو کې هر ډول موضوع  
 ګڼې لږې شوي وي، داسې چې  
 له هغو شخه یوشمیر راتلونکو  
 پیسې تولید وکړي او پوښتنې  
 صرف یو خیال وي او مسأله دغه  
 هماغه نه پکې نه لیدل کېږي.  
 په نتیجه کې مونږ د پاتې کولو  
 چې آیا خوب له راتلونکو ژوندانه  
 شخه خبره کوي او که نه، د داسې  
 حال کې چې په آسوسوم لوبو کې  
 مړیو پېشونو کې د نړۍ په هماغې  
 نه پاتې کېږي.

د دغه پېشې په پېشونو زیاته  
 برخه بریږي انگلیسی، د کسور  
 سیرینې، یوې اړه لري او د هغې  
 په هکله داسې ویل کېږي چې د  
 هغې خوبونه د آسوسوم لوبو  
 ټکټ پېشونو وینکونه یوه ګټوره  
 پداتې منبع ده. دا هکله چې خلک  
 د دې پېشې په خوبونو سخت -  
 باوري دي او په نتیجه کې  
 د لوبو سازمان وړو وینکونه زیاته  
 اندازه پیسې لاسته راوړي.

دغه پېشې د خپلو وینکونو  
 او ډوکې حتی مخکې له خوبه  
 د آسوسوم نوبت نه او نورو -  
 شخه توهې نه پوهید، خو خپل  
 محله یې گونگی آسوسوم په خوب  
 کې لیدلې دي او د هغو نومونه  
 د نورو شخه زده کړي او حتی یو  
 محلی هغې د آسوسوم وینک د -  
 جامورنګه او نورو هماغې نه هم  
 وپېشولې، د بېلګې په توګه:

د شپې مخکې تردې چې سیه  
 هغه آسوسوم چې (( زمانه)) وپېشده  
 گونگی شخه، نوموړې سیرینې خوب  
 ولید چې خپلې ټکټې لورته نا وړې  
 وهي، چې زیاتې د لته راشه او  
 همدارنګه هغې خوب لیدلې چې  
 (( د نینز آسوسوم)) گونگی کړي او  
 په سیه لور کې هماغه آسوسوم  
 گونگی شو.

هغې یوه شخه خوب ولید چې  
 هغه د ایرلند په هیواد کې داسې  
 سیمې ته مېر چې (( انګارک))  
 نومېږي. هغه هېڅکله ایرلند نه  
 وه تللی او نه یې د هغې سیمې نوم  
 اوريدلی و. خو سیه چې د دې  
 دا خوب د خلکو په منځ کې خپور  
 شو، د اجزته شوه چې په همدې  
 نامه یو آسوسوم دې او هغه آسوسوم  
 په خپل راتلونکې ډول گونگی شو.  
 په دې توګه مونږ ولیدل چې د  
 انسان شپږم حس که کله د وینو  
 قوې دي چې حتی په وینه هم  
 د هغې پېشې پېشګویی کوي.

پاتې په (AV) مخ کې

ارسالی محمد احسان از مرکز آموزشی موسیقی کلاسیک هند در کابل

# «ستاره زاده تنبور است»

سخنانی درباره تاریخچه ستار و پیوه های آن

کسی بود که نواختن ستار را با  
 طبقه مروج ساخت و گت های -  
 مسیت خانی را که به آهستگی  
 نواخته میشد، کمپوز نمود.

دراواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹  
 غلام رضاخان سبک رضا خانی را  
 ایجاد نمود که به تندی نواخته  
 میشد و بنام لکھوگرا ناماد میشود.  
 د نواختن ستار د سبک یعنی  
 گرانای امیر خسرو و گرانای سینیا  
 شهرت دارد.

پسر ابد خان، عنایت خان که  
 د نواختن ستار د زمان خود ش  
 شهرت بسیاری داشتند و شا -  
 گردان ممتاز بودند پسر خود ش  
 ولایت خان، دې تی جوشی،  
 بیلاکانتاری و چودری کلکتو ی  
 راترپه نمود.

براد استاد ولایت خان یعنی  
 امرت حسین خان و براد زواد باش  
 رئیس خان نیز از جمله ستار نوازان  
 مشهور عصر حاضر میباشند. اهن  
 سبک بنام (( اتا و گران)) یاد  
 میشود.

خلف ارشد برکت الله خان، -  
 عاشق علی خان بود که انوری بیگم  
 رسولابای، مشتاق علی خان و -  
 گونینات گوسوالی راترپه نمود  
 این سبک بنام (( نیارس گران))  
 یاد میشود.

استاد علاءالدین خان چندین  
 شاگرد ستاره جهان موسیقی  
 عرضه کرد که سرتاج ایشان بندت  
 روی شنکر و نکل بنرجی میباشد  
 این سبک بنام (( مھیار)) یاد می  
 شود.

استاد کرامت الله خان مرحوم  
 شش شاگرد ستار بنام هلم  
 گیش برشاد، ویدی گن چندرا  
 چترجی، شیم جی، پسر خود ش  
 اشتیاق احمد خان و براد زواد  
 اش سخاوت خان و چنوخان را -  
 تربیه نمود. گیش برشاد و  
 ویدی گن نواختن ستار، -  
 اشتیاق احمد خان و سخاوت خان  
 سرود را آموختند.

که از آنها سبکی بنام  
 (( لکھو شاجهان پور گران))  
 پاتې مانده است.

د شماره دوم ماه نورجله  
 صاحبه، با محترم شاه محصله  
 محترستار نواز مشهور کشور صورت  
 گرفته که مطالب چند پیوامون  
 تاریخچه، سبک و مکتب های  
 ستاره به چاپ رسیده، فکر میکنم  
 دست ما در زمین مطالب را طور  
 غیر مسرولانه طرح نموده اند  
 طور مثال د نواختن ستار د و -  
 مکتب بنام های استاد ولایت -  
 حسین خان و بندت روی شنکر  
 وجود دارد و در ضمن خود را -  
 پیوه سبک ولایت خان معرفی  
 نموده اند.

آزینکه ستار یک اله موسیقی -  
 زیبایی کلاسیک و تمام جهان به  
 آن آشنایی دارند و مطلب تحت  
 عنوان (( تاریخچه ستار یا شیوه  
 های آن)) را به نقل قول از استاد  
 عرفان محمد خان استاد ستار و  
 سرود د مرکز آموزش موسیقی کلا -  
 سیک هند در کابل جهت آگاهی  
 بیشتر علاقمندان مجله وین  
 سباون فرستادم امید است نشر  
 شود.

«تاریخچه ستار یا شیوه های آن»  
 د مورد اختراع ستار نظریات  
 مختلف وجود دارد بعضی هاعتقد  
 دارند که این شکل ارتقا یافته  
 آله موسیقی هندی بنام (( مدیا  
 ونیا)) میباشد.

ولی بیشتر عقیده دارند که این  
 آله موسیقی را حضرت امیر خسرو  
 بلخی مشهور به دهلوی متولد  
 (( ۶۵۱ ه ق )) ۱۲۵۲ میلادی  
 از آله موسیقی افغانی (( تنبور))  
 وونیای هندی ساخته اند.

دابتدا ستار فقط سه تار  
 داشت و این آله موسیقی بطور  
 همناز د وقت سرودن قوالی که  
 مختص آن نیز حضرت امیر خسرو  
 بلخی میباشد مورد استفاده  
 قرار میگرفت. د زمانهای بعدی  
 تغییرات و تبدلات مختلف دین  
 آله موسیقی توسط اخلاق امیر  
 خسرو و میاتان من بوجود آمد.

فیروزخان و سرش مسیت خان -  
 این آله موسیقی راتغییر داد و یوه  
 شکل اموزی آن د آورد وی اولین



# چتاقی با "چ" و "پ"

چند روز پیش دختری باموهای پیچیده، پیچ بیجان در پیچا پیچ جاده در حرکت بود و بعد از هر پیچ قدم، پیچ بر پیچ میگذشت و تق - تقی از هر پیچ پیچ پیچ بیرون میکرد.

بعداً پیچ بر پیچ ساعت برده و آنرا بر ساعت پیچ پیچ کرده و سپس پیچ پیچ را داخل دستکول پوچل خود کرده و ساجق پیچ رویه گی را کشیده زیر دندهان پیچ پیچ کرده بازبان پیچ میداد.

ومن ضمن پرزه به او چنین شعر گفتم:

زیبای پیچ زلفت پیچ در پیچ است کارمن

چرا برسنبیل بر پیچ خود پیچ دگر پیچی

هنوز نصف شعر درد هانم بود که بایک اشاره او چار جوان چارشانه همه جوگوسفندان چاری از بغل چار راهی هر چار به طرف من در حرکت شدند. وقتی هر چار تقریباً در چار متری من رسیدند دیدم همان جوانی که روز پیش در چهل ستون چاریلاق افتاده بود و میگفتند که چار بوتل خورده و من و چار تن از رفقایم او را در چاریایی انداخته و به چار صد بستور برده بودیم و بعد از تطبیق چار بوتل سریم، درست روز چارشنبه چارده جوزا سال شصت و چار از چار صد بستور رخصت شده بود، مثل چار تراش پیشرویم ایستاد و من نظریه کمکی که باوی کرده بودم از چارده بوکس زیاد نخوردم.

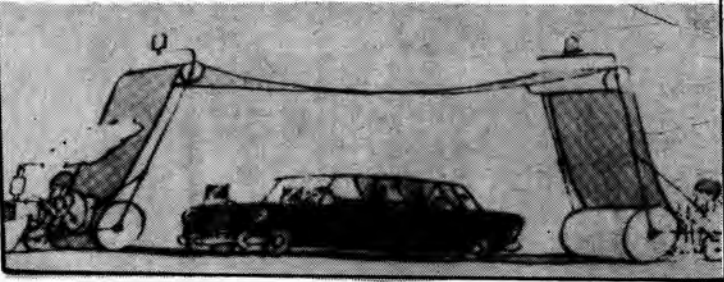
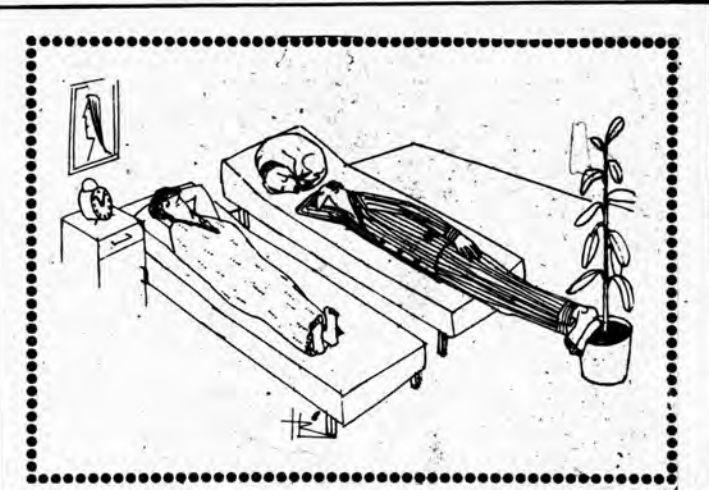
پس از خوردن چارده بوکس دویا داشتم و دوقرض کرده به طرف چار راهی دویدم، در حینی که ترافیک جزو چار کرده می رفت خواستم چار لاک کرده از چار راهی تیرشم که ناگهان موتوی که در پیشروی آن چار راهی قمبر نوشته بود، مرا چار دست و چاریا در روی چمن وسط چار راهی پرتاب کرد.

در همین وقت بود که از خواب بیدار شده از چپرکت بر سر چاینگ چای که با چاکلیت و چاکلیت دانی در پایین چپرکت گذاشته شده بود افتیدم.

نوشته: احمد ناصر سبحان



Ivan Todorov, VA Bulgaria



## چندك به شعر شا عران

عیب چرسی مکن ای سگرتی باک سرش نیست  
(که گناه دیگران بر تو نخواهند نوشت)

من اگر دشمن خویشم توبه خود کسی یساری  
(هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت)

(جوان الشعرا)

دو موجود زهستی گرامی تراست  
یکی لب سیرین دیگرش سوز تراست  
(عبد الخالق واحدی)

خواهی که به رنج و غم گرفتار شوی  
وز شدت ضعف جسم، بیکار شوی

هرگاه به مجلسی کنتدت دعوت  
آنقدر بخور غذا که بیمار شوی

ش: ترسو



# باز هم سوالاتها و جوابهای سیخکی

سوال : دانش چه چیز انسان را خوشبخت می سازد ؟  
جواب : واسطه .

♦♦♦

سوال : چرا ترفیک هلا ، موتوهای امینی بس (راد رایستگاهها) اخیر (ملی بس) اجازه نمی دهند ؟  
جواب : به خاطر آنکه مشکلات مردم کم می شود .

♦♦♦

سوال : اگر تبصره روزیور تاژرا از نشرات تلویزیون بردارند ، آنگاه چه چیز نشر خواهد شد ؟  
جواب : زیگنال ها جمع اخبار .

♦♦♦

سوال : او بچه ، توخو تا چند وقت پیش نان شوخته نداشتی ، حالی چطو صاحب ملیون ها امنانی شدی ؟  
جواب : خیرنداری ، یک ماه میشه که ده گمرک شامل کارشدم .

♦♦♦

سوال : اوه بیادر ، توکه بی از کار بودی ونی از روزگار وازمه کده هم لافترتو ، چه کدی که یکباره شکست ایقه کلان شد ؟

جواب : نظریه لزم دید ، به حیت معاون یک ریاست مقسور شدیم که موترداره .

♦♦♦

سوال : شاگردانی که در این سال ها از صف دوازدهم فارغ می شوند ، باید که شامل شوند ؟  
جواب : در کویس های سواد آموزی .

♦♦♦

سوال : چرا مرضی ات شدید توشده ؟  
جواب : به خاطر آنکه چند روز پیش شفاخانه رفته بودم .

♦♦♦

سوال : چه وقت در دوران ملی بس ، بایی تفاوتی از ایستگاهها نگذاشته موتوهای شانرا توقف میدهند ؟  
جواب : وقتی که در ایستگاه ، دخترها موجود باشند .

♦♦♦

سوال : محترم بروفیسور صاحب ، شماکه ۳۰ سال مسروفا مطالعات و تحقیقات علمی بودید ولی یک روز هم باشکم سیر به کار نیامده وهم همیشه به خاطر بیول کرایه خانه سرگردان بوده اید ، مگر چه کردید که یکباره وضع زنده گی تان خوب شد ؟

جواب : کارهای علمی رارها کردم .

سوال : وحالا چه کار میکنید که از برکت آن زنده گی تان خوب شده ؟

جواب : حالا ، آیس کرم فروشی می کنم .

♦♦♦



زن به شوهر : نترس عزیزم ، اینها کارتن های خالی است برای تم دادن بالای همسایه ها خریده ام .

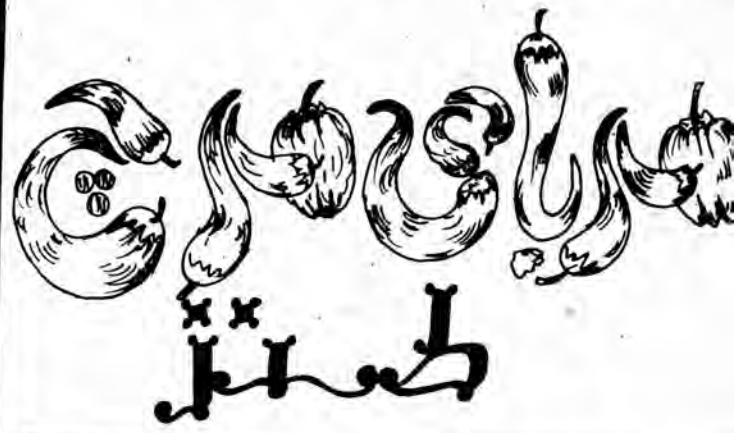
## در دفتر پولیس

- شما چرا دزدی کردید ؟
- به خاطریک خبیثت
- وشرافت من مطرح بود . من باید
- یک قرض شخصی خود را می
- پرداختم .



ارسالی : رهبان





## نشریه معتبر

نوشته:

محمد وحید غروال

منگہ تحصیلاتم رادوررشتہ زورنالینم بہ پایان رسانیدہ ہوںم وتقریباً خودہ ((توبہ از گپ کلان)) یک زورنالیست فکسر میگردم بہ یکی ازنشریہ ہائی معتبرمعرفی شدم . ازشماچہ پنہان کہ کار دراین نشریہ راہرای خودانتخار ویاداشد انش سرشارخود میدانستم .

باسروض مرتب وبامہمان دیریشی زورنالیستیک، کہ مد تعاقیل باصد ہاشوق ودوق برای ہمین روزتیارنمودہ ہوںم، خودرابہ شعبہ مربوط نشریہ رسانیدم . زمانیکہ نخستین گام خودرا بہ انجامداشتم دیدم ہمہ مصروف استند . یکی مینویسد، دوی دیگری سرگرم مطالعہ اند وان دیگری گرم تماشای عکسہایی است کہ بالای میزمن قراردارد . بسیارمودبانہ خودرابہ بقیہ درصفحہ (۷۸)



# نامہ یک ماہور پایین رتبہ بہ رئیس ارزاق و احتیاجات عامہ

جناب رئیس!

این نامہ را کسی برایت مینویسد کہ درکدوی خانہ اش موش ہای گریہ ندیدہ ابوچیبید زاکانی با استفادہ از فرستنداشتن آرد، محفل رقص و آوازرا بہ راہ انداختہ اند . از دیگہ بخت ویز خانہ اس از یک ماہ بسہ اینطرف فریادروغن بلند نشدہ وازانتظار گرفتن مواد کوبوسی در طی چندین روزانتاب جہان

تاب تموز آنچنان بانیزہ ہما برفرقس کوبیدہ شدہ کہ حتی قدرت وحوصلہ تقدیم یک سلم رابہ جناب شما ندارد .  
آقای رئیس:

شماراہ خدا سوگند برلوحہ مقلم ریاست تان بنویسد: ((ریاست ہرکارہ ہا)) واین اسم با سسی خواہد بود بر شعبہ ویشہ شما، چون مغازہ ہائی را کہ شما در اطراف واکاف شہر ایجاد کردہ اید صحتہ آن چنان کشکس ہا وبن بہادری ہامی باشد کہ نظیرش را تنہا در قبلمہائی ہندی ووترن امریکائی ویا در سرکس ہائی یونان ورم باستان میشوان یافت .

در مغازہ ہائی شہری شما ازلم تا شلم آن چنان محشری بریاست کہ بہ استثنای پهلوانسان نامی، سایر انسان ہا کہ من یکی از آنان می باشم حتی جرئت رفتن بہ طرف آن را ندارند .  
شاغل رئیس:

من این نامہ را از یکی از بیمارستان ہائی شہرہ شما مینویسم . تعجب نکند زیرا من یکی ازہمان ہائی ام کہ رنج ایسین محشر و تکلیف این ماجرا را از سر گذشتاندم .

از شما چہ پنہان کہ بہ اثر نئی وفقی ماد را واد ہا، روزی سطل بہ دست و بوجی وخریطہ زیورخل، بہ سوی یکی از مغازہ ہائی شما بہ راہ انتادم .

خلاصہ بہ مغازہ رسیدم ودر لین ایستادم . اما امید انید چہ بہ سن آمد ؟

یکبار تا شور خوردن نیسروی بیروبار تہرفہ ہائی مرا نشورد . از حال رفتن وقتش بخود آمدم متوجہ شدم کہ مردم اطراف جمع شدہ وبامہان سطلی کہ بایسد روض میگردم بوز آب میباشند بہ مشک خود را تا خانہ رساندم یک لنگہ بوتہ ہم کم شدہ بود . کرتی ام بارہ بارہ وازدگہ ہا





# خاطره کتاب

نرسیده که حتی یکی هم باقی نمانده بود.  
فردای آنروز ریشی نپوشیدم  
بالباس محله به سوی مغازه راه  
افتادم. این بار قطعا کسی لپس  
نشده بود به دروازه مغازه نگاه  
کردم که بیش از صد دست به  
طرف آن دراز بود من هم به رسم  
تقلید دست خود را دراز کردم  
تا بگویم که بگور کورون...  
دفعتا دستم را دست قدرت  
مندی با قوت کن کرد. خیال  
کردم بازوم از شانه جدا شد  
و به فک گذشت که رستم داستان  
آن روز دوباره زنده شده و به  
معرکه نبرد و هلوای بازگشته.  
شدت درد بیچاره ام ساخت.  
دیگر قدرت ایستادن را نداشتم  
به خانه رفتم و تا سحر از شدت  
تب سوختم.

ولی من تصمیم ام را گرفته  
بودم چون خوب میدانستم که  
مواد کوبونی حتم است و در کتاب  
ها خوانده بودم که حق را نمی  
دهند باید گرفتش.  
فردای آن شب کمر خود را  
شخ بستم - باچه های تنبان را  
بالاکشیدم و باهای لچ در ماسک  
و چهره یک هلوای بسوی آن -  
مغازه مواد کوبونی را آن اسم  
بی مسمی روان شدم.

هی میدان وطنی میدان  
وارد محنت شدم، کشمکش بود  
فریاد عجیبی همراه با تپه  
وتپه، در گرفتن مواد کوبونسی  
به کهکشان هابلند بود. این بار  
بلا فاصله با هلوای شیر اندام  
و جگر کن از همان هلوای که  
در روز جنگ نه از شنه ترسید -  
از موش لنگه مقابل شدم. به یک  
چشم به هم زدن در مقابل یک  
ضربه فنی آن چنان خنثی کرد  
یهلوی مغازه پرتاب شدم که  
با سرود ست شکسته راهی بیمار -  
ستان گردیدم و این نامه را از  
بیمارستان به شما میفرستم.  
نوشته: سیاوش نیرو

کتابی استم به نام (دانش  
جدید) در حدود ۲۰۰ صفحه  
دام و تقریبا چار کیلوگرم  
وزن من است.

در مدت ۲۵ سال اناتمم  
در کتابخانه عامه، نه تنها  
کسی مرا مطالعه ننموده، بلکه  
در روزهای بررسی هم از جایم  
شور نخورده ام. اما اسسال  
هنگام موجودی، چشم امر کتابخانه  
به من افتاد، ولی وقتی لست  
های ۲۵ ساله را آوردند نام  
من از روزاول در تشکیل نبود.  
لذا از کتابخانه اضافه بست  
گردید. در خانه شخصی آمر  
صاحب تحت اثر بصر ۱۲ ساله  
این شامل کار شدم.

او هر روز ۱۰۰، ۲۰۰ آدوق مرا  
کنده می برد به دکاند ار سر کوجه  
میفرشند و در عوض بر این ساجق  
رو قانه میخرد. و حالاهم اگر  
به آن دکان مراجعه کنی -  
دکاندار محترم در بین ورق هایم  
جلیبی و حلواي سا تک میفرشند.  
و هر بار که نام یادم می آید  
میگویم:

دانش جدید بچیم، اگر  
به درد دیگران نخوردی، حالا  
حلواي سا تک و جلیبی بلیس که  
حد اقل دهان خودت خور  
شیرین شود.

## بچند بیگانه هم آشناست

و اینک اوتشریف آورد ما ست -  
چهل سال دارد بلند قد و چاق  
به نظرمیرسد من و همسر خود را  
معرفی کردیم و اتاق را برایش نشان  
دادیم.  
همسایه جدید پرسید:  
- مساله تنشناپ چطوره  
است؟  
گفتم:  
- هر وقت خواستید میتوانید از آن  
استفاده کنید.  
- دهلیز؟  
- از دهلیز مشترکا استفاده  
خواهیم کرد.  
- آشپزخانه؟  
- به حد کافی فراخ است. شما  
و همسر از آن مشترکا استفاده  
خواهید کرد.  
- آیا خانم تان هم بخت و سز  
میکند؟  
- البته که میکند، طبعاً  
یک چیزی باید بخت و خورد.  
بدین ترتیب اولین صحبت  
ما با خانم همسایه پایان یافت و  
او بطرف محل کار خود رفت.  
به همسر گفتم:  
- یک قسمت مطبخ را برای خانم  
همسایه تخلیه کن، بگذارد آنجا  
وسایل و ((خرج و برج)) خود را  
جا بگذارد.

# بچه ها

بگردان به دریغ خراسانی  
طنزی از رومانی

زمانی که همسایه قبلی  
به خانه جدید نقل مکان مینمود  
از او پرسیدم که خانه قدیمی را  
به چه کسی خواهد داد؟ او برای  
الحمینان خاطر گفت:  
- برادر ناراحت نباش! یک زن  
بسیار خوب اینجا منزل خواهد  
کرد. مجرد است و از این بابست  
ناراحتی نخواهی داشت.



# نخاع نفهم همسایه

- سلامت پنج عمر بود که از هال  
هدای چکش بلند شد - تصور  
کردم خان همسایه تابلوهای  
نقاشی را به دیوار نصب میکند  
آهسته در باز کرد: نخیر  
ایشان تابلو را به دیوار نصب  
نمیکنند، بلکه سر میگرداند  
و صرف پختن برای باد نجان  
سیاه بودند.  
گفتم:  
- خان غذا میزند؟  
- خان همسایه بدون آنکه  
رو برگرداند گفت:  
- بله، غذا میزند.  
- اشتغالی خوب برای شما  
آرزویم.  
- تشکر!  
- ((زورکی)) سرفه کردم و ادامه  
دادم:  
- خان میخواستم بگویم که مانع  
آشپزخانه را برایتان تخلیه  
کرده ام.  
- میدانم.  
- باد نجان سیاه در روغن سرخ  
شد و بی آن همراه با بوی سیر  
و موم و مصالح رنگارنگ در فضایی  
آبارتان پیچید.  
به اتاق خواب رفتم تا لحظه  
بخوابم. اما سرودهای که  
از هال شنیده میشد گوشخراش  
ترشد. بارد کرد و باز کردم.  
خان همسایه صرف شکستاندن  
چارمنز بود. با تعجب گفتم:  
- چارمنز؟  
- بله، چارمنز!  
- پس چه وقت میتوانم بخوابم؟  
- شب!  
- اما من میخواهم همین حالا  
یک چشم بخوابم.  
- پس بخوابید!

بعد از سه روز هال دیگر  
غیر قابل شناخت بود [ دیوار  
هایش از دود سیاه گردیده و روی  
نزش آثار تلخ خوراکی های که خان  
همسایه پخته بود دیده میشد.  
مجبوراً باز تلاش ورزیدم تا مو-  
ضوع را یکطرفه سازم.  
- خان! من برایتان گفتم که  
نیم آشپزخانه را به خاطر شما  
تخلیه کرده ام، آشپزخانه مشترک  
است!  
- خوب مطلب؟  
- مطلب این که چرا در آشپز-  
خانه، آشپزی نمیکنید؟  
- دوست ندادم در برابرس  
دیگر آشپزی کنم!  
- آیا کدام چیز سوری نوش جان  
میکنید؟  
- این که چی میخورم و چی  
نمیخورم کار خودم است.  
- به هر صورت، حال محل  
آشپزی نیست!  
- پس محل چی کاری است؟  
- حال را برای همسوز و مسرود  
و نشستن میسازند.  
- خوب هر قدر در لثان میخواهد  
عبور و مرور کرده و بنشیند، آیا  
کس مانع تان شده است؟  
- احسان کردم که از چشم  
منفجر خواهم شد. در را محکم  
زدم و خارج شدم.  
توسط حواس شامه و سامعه  
با نهرست غذاهای مرده استغاده  
همسایه جدید آشنایی یافتم  
سرو برای باد نجان سیاه دست  
داشتن ترین غذایش بود. روز  
های یکشنبه، سه شنبه  
و پنجشنبه غذاهای گوشنی میل  
میکرد، و اما روزهای جمعه یک  
غذای عالی میپخت که خوشی در

حالت سیری هم اشتها را بر سر  
سیانگیخت!  
اگر او در آشپزخانه پخت و  
پزمیکرد حتماً به همسرم میگفتم  
تا نظری پختن این غذا را یاد بگیرد.  
ولی در وضع روان با خان همسایه  
در حالت قطع مناسبات تفرار  
داشتیم.  
خوشبویی های غذاهای  
زن همسایه استراحت بعد از ظهر  
و خواب شبانه را بر من حرام کرده  
بود. لباس خوابم بوی بیاز سرخ  
کرده میداد، روحانی های پختن  
و کیل بوی کباب بره و سیر را.  
یک روز که حوصله لم صرفت  
رئیس بلاك را مد از دم تا بپنید  
که حال مادر چی وضعی قرار دارد.  
او وقتی حال را دید وضع را درک کرد  
شب، زمانیکه خان همسایه  
از کار برگشت و صرف آشپزی بود،  
رئیس آمد تا با او صحبت کند.  
چند دقیقه بعد زمانی که  
در را گشودم تا ببینم وضع از چی قرار  
است نزدیک بود از تعجب شاخ  
بکنم! رئیس بلاك مقب میسر  
نشسته و با اشتغالی تمام صرف  
صرف غذا بود. وقتی با من غذا  
حافظی کرد تا بیرون، برای یاد  
دهانی مکرر مضمون گفتم:  
- خوب حالا چی خواهم کرد؟  
با خون سردی دستی بر شانه ام  
نهاد و گفتم:  
- اوه، زن بیچاره را آرام -  
بگذارید، او آشپز درجه اول است.  
روزی یک خان همسایه تصمیم  
گرفت تا در هال یک دستشویی  
نصب کند. بستم کار در حالیکه  
این موضوع را برام توضیح میداد  
چیزی میخورد. از او پرسیدم:

- چی نوش جان میفرمائید؟  
- کباب - این همسایه تان  
عجیب کبابی میزند.  
- در یوزبه شورای محل رفتیم.  
موضوع را توضیح دادم و از وضع  
شکایت کردم. در برابر سرد  
چاقی که گوته هایش باد کرده و  
سرخ رنگ بود ایستاد و گفت:  
- فردا به خدمت میروم!  
من در حالیکه دست پاچه  
شده و گلویم هم خشکی میکرد  
گفتم:  
- اوه خواهش میکنم راضی  
به زحمت شما نیستم، آیا در اینجا  
جز از شما تفتیش دیگری وجود  
ندارد؟  
- در این لحظه متوجه گردیدم  
که عقب یکی از میزها آسم لافسری  
با چهره بی استخوانی، زرد و -  
فکین نشسته است. از مرد اولی  
پرسیدم:  
- ببخشید آیا ایشان هم  
تفتیش استند؟  
- بله!  
- پس چرا اینقدر لافری، زرد رنگ و  
فکین بنظر میرسد؟  
- زخم معده دارد.  
- ناخود آگاه از خوشحالی  
فریادی از دم برخاست:  
- زخم معده! انشالله که  
خداوند مرحمت فرموده. صحت  
ایشان را اعاده کند!  
نشاندان به عرض بنده توجه  
فرموده ایشان را فردا بفرستند  
پتین دان که تنه او میتواند  
بشکلم راحل کند!  
... حالا خان همسایه در  
آشپزخانه پخت و پزمیکند.  
نوشته: سیدی زورکی



# تبارسهای تبارستان



## افسرده‌گی‌های تبارستانی

افسرده‌گی تبارستانی که تا بحال تشخیص داده نشده بود با توجه به تغییراتی که در میزان خودکشی مشاهده میشود، افراد نسبتاً زیادی بدان مبتلا میشود. در آمریکا، در اوایل تابستان بحد قابل ملاحظه‌ای به میزان خودکشی افزوده میشود. گروه محققان آمریکایی در ضمن مطالعه‌های زیادی که انجام داده‌اند، متوجه شده‌اند که عده‌ای - نسبتاً وسیعی از اشخاص افسرده، حالت افسردگی شان با تغییر فصل، تغییر زیادی میکند اما در مورد کسانی که افسرده‌گی تبارستانی دارند علت افسرده‌گی بیشتر درجه حرارت است. یکی از زنان گفته بود: وقتی سفر به محیط خنکتر کرد حالت افسرده‌گی او به طرز معجزه‌آسایی بقیه در صفحه (۸۲)



## برباد رفته

ناشران نیویارک مکان امریکا نیست پس از برگزاری نوع مسابقه، سرا - انجام نوشتن جلد دوم را با ادامه داستان بر باد رفته بخانم نویسنده‌ای بنام الکساندریتسی سفارش داده است. متن بر باد رفته دوم تا ۱۹۹۰ حاضر خواهد شد قرار است فلمی به اساس آن ساخته شود، ومدتی در تئاتران تعیه خواهد شد. اما امتیاز تهیه فلم، همچنین ترجمه کتاب به زبان‌های دیگر به هراج گذاشته شده است. ناشر کتاب انتشار دارد که چاپ آن با جلد سخت ۲۵۰ هزار ریال در صفحه (۶۲)

فلم بر باد رفته رایساری دیده‌اند. اکنون با گذشت چهل سال از مرگ نویسنده کتاب بر باد رفته یک ناشر نیویارکی پنج میلیون دلار بوده است تا نویسنده جدید جلد دوم بر باد رفته باشد. درین تردیدی نیست که فلم بر باد رفته پر خریدارترین فلم زمان خودش بوده و هنوز هم تماشاگران فراوان دارد. نخستین چاپ کتاب بر باد رفته هم در سال ۱۹۳۶، (۲۵) میلیون نسخه فروش رفت. موسسه نشر (وانزویک) که از بزرگترین

## تفتیشی منزل

در سویتومحلی در یوهانسبورگ منزل (وینی موندیلا) یک ساعت تمام مورد تفتیش و بازرسی پولیس قرار گرفت. شوهر وینی نلسون مانند یلاکه در زندان رژیم آپارتاید بسر می‌برد در خانه اش ۴۰ سراز و مامور پولیس به تفتیش پرداخته، اموال منزل از جمله پورترتی از (زیکود لومو) را که در ۱۸ ساله‌گی به خاطر عضویت در سازمان احیای حقوق بشر در جنوب افریقا مبارزه میکرد، در سویتو قتل رسانیدند، با خود بردند.

## سال ازدها

### دیره ساده کالیزه

یوی فرانسوی بنحی ۰ چار کلمنت له یوه گیلان خالص و ایند اوپوخه مراسم در خپلی ۱۲ کلنی کالیزه در خپلی روغتیا له امله د - (ارنر) به سیمه کې زمانخه هغه د فرانسې دیره بودنه بزرگه بنخه ده چې د خبریا لانوسره پس په خپرو کې په ۱۱۳ کلنی کې د - خپلی روغتیا علت په یوی ساده - نسخې پوری اړوند وکانه: له استشنا بتره پلی گرهیدل اوسه سر و اوپو کې پرله پسې لمبل.

امسال در سنگاپور سال ازدها اعلام گردیده است. ازینرو ازدهای معنوی ساخته شده از المونیم و سایر مواد را به گونه ای که هیچگونه فرقی از حیوان اصلی ندارد بطول ۱۳۷ متر شکست افسانوی آن ساخته اند و به وسیله ۵۰۰ مرد، طی برنامه‌های غنچه‌نوی از یکجا بجای دیگر منتقل میگردد.



# میناتورونه

ظالمان د ملنډې پوهلو له پاره هرکله د لیل لري، خود خند...  
پد لوله پاره هېڅکله.  
چیرته چې سترگې په غوړ ونسو او غوړونه په سترگو یوړ نه لري پوره وروستی امید شمیرل کیږي.

چو پتیا له دو لارو رامنځ ته کیږي: یا د خبرو کوونکو د خولو په تر لویا د اوريد ونگو د غوړ ونسو په تر لویا.

که حماقت د ویره لجا به نهوای هېڅوک به نه پوهیدل چې عقل یعنی څه.

هو - بې گټې فکرونه به پدې چېتکلیاسره به زوکر و لاس - پورې کوي.

ویو کله به داسی زړورتیا - بدلېږي چې هېڅ اتلولسی د هغې شهادت نه لري.

نیوغيه داسې نهای کې ژوند کوي چې یوازې پرله پسې کار اوزیا رایستل هغه موندلسی شی.

\*\*\*

د کمال د رچې ته د رسید ولسه پاره چې یوازې یوه نقیصه کمه ده.

کله چې ژوي اوزده ساباسی، بڼه یې انسانانوته ورته کیږي.

پیشگوئی یوه له خورا پرو رواج شویو نارویو شخصه شمیرل کیږي.

زده کړي - یعنی هغه څه د خراسانی زیباڼه



# د نیجاڼه د جنتی



چې اکثره خلک هغه لاس ته وروړي، خو چینی هغه خوړوي او یواځې پولز شمیر هغه حاصلوي.

\*\*\*

زه په پدې پې پروایې بخیلو کورنیو چارو کې لاس وهنه کوم.

د ویره شهرت مې موندلی چې هرڅوک زما بد ووايي لکه زما په شان مشهوره کیږي.

نیمگړ تیاوي مې بخیلجان پورې اړه لري، داماته جرأت راکوي چې خپل صفتونه څرگند کړي.

پدې معمولاً پوهیږ چې ولسی خواشینې یو، خوزیا تره د خپلو خوښیو په علتونو پسې گرځي.

وجیزي له حقیقت سره برابرې نه دي، یاد حقیقت نیمايي وي او یا یونیم حقیقت.

د وجیزو ویل سخت کار دی، که د هغه استعداد ولري، څو که چې ونه لری، نو آسانه کار دي.

زما اوزما د اوريد ونگو ترمنځ بشپړ تفاقم موجودي: هغوي هغه څه چې زه یې وایم نه اوري اوزه هم د هغو شیانو په باب چې هغوي غواړي هغه اوري، څه نه وایم.

هسې څوک بیژن چې خپلی - زده کړي د خپل کیس په جیب کې ساتي، څه چې د سربسې نسبت یې لوي نهای لري.

## راغلی لیک

پورته له سلامونو عرض دادی چې ما د پنځه وشت کاله ماشومتوب په موده کې د لومړي عمل نیاره د نوې درشنې د گوندلو شوق وکړ. د دې کاله مخکې مې په - اوسنیزو نړیوالو نوله خپلې موندني شخړه دوه میاشتې پېښکس معاش واخست. شونې چې د دې درشنې ټوکور وړاندې واخلم. د ټوکور اخستنه مې په دفتريکي رسنی رقمه پرېښوده او د نساړه د کانټرورسرشم د کیسه برابو له ویرې مې بیسي په ملا پسوري تر لوی وې. خوښتیا خبره ده چې هرڅومره سړی په یوشی باندې وټویږي، هماغومره خرابیږي. زما هم ټول ټکرتولایږي تر لوی غوښي نه و. د دې قدمه به لانه د سیر شوی چې بیا به د ریدم اوبه پیسو په لوبه به مې گوتې ووهلی.

تر لوی دې کله چې سرویس ته پورته کیدم نویولاس مې بخیله ملا ونيواو په بل لاس مې د څوکی پیسه بازو پورې ټوکی تیشې کړی. د سرویس په ټوله لاره کې لږیسي زما تر ملاتړ لې وې. خو مې د چند اولو تر څخه له سرویس څخه را کوزیدم. ټوله بیا په دان سره گټه گټه زیاته وه. له همدې گټې گټې شخړه په استفاد کیسه یوزمانسړ ملا پورې تر لوی غوښي په تیره پاکسې باندې غوڅه کړې وه اوله غوښې سره یوځای یې زما پرتوگایې هم د سره غوڅ کړې و. خو زه نه پیس وړاندې پوهیدلی. که څه هم له پایه دان څخه د ټوکی کیدنه وخت کې مې په بسو کې څه شوی اړ وې شو ما ټکروکړ چې گوندې د چایه څادر کې مې پینه وښته او پینه مې ورته را خلاصه کړه. په تم ځای کې هم گټه گټه زیاته وه اوتره مې پورې د خپل پرتاگس په لوبه لوبه مې پوهیدلی، خو چې مې ځان ورته د بلې لارې ته را وایست. اهلته به ځان پوهیدم چې د لیکو وې غوښتلیو سار مې وشول. خود ویره د خدای - مهربانی وه چې نیکرې به ځان



# دندون شوم کل ياد داښتونه

## هغه اوبه چي طبيعي پتاس لري

دغه تعقيم شوي اوبه چي د سلگونومعدني اضمير معدني مواد و مخلوط او محلول دي، اوبه په زياته اندازه صابون پکې حل شوي د کابل د سيند اوبه دي چي تر- کاري بلورونکي پکې د بيارانو د رختيا په خاطر ترکاري مينسي . په دغو اوبو ياندي مينعل شوي ترکاري چي هر چا خوږه نوږ له جلابو په چي کولمي داسي ورته باکي کړي، لکه چي په دغو اوبو کي ترکاري باکي شوي ده .

♦♦♦

## دوه مخي

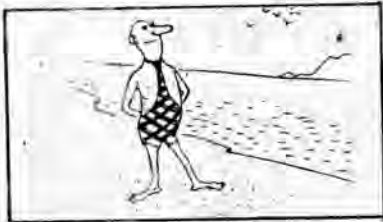
د دوه مخي مانا داچي د دوه مخي سري پوځ مخ ته وي او بل هم خپت ته . د مخ مخ پي ليدل کيږي خود خپت مخ پي د زيره کي

د مينکوبه وسيله ليدل کيدای شي . اوبه اصطلاح کي دوه مخي انسان هغه انسان دي چي مخانځ - مخ پي د پيرياک معصوم شوي او پي خيرو مالوميزي ، خود دغه - پي خيرو مخ تر خپت يوداسي خيرون کومپون او مضر مخ پت وي چي په شپار سو حمامونو ، دوه د پوښو کيسواوبه خلور شپيته کيسه مالانسو پي باکيدل گرانه خبره ده .

## پلان او کار

۱- اشناگه دارانه ووايه چي د پلان جوړول د کار په سر تر رسولو کي څه رول لري ؟  
۲- وايي چي : کله پلان جوړ شو نوښ کار يان ته ورسيد . او چي کله د پلان لپاره تدابيروي پلان - جوړ شو ، نو يانې نيمايي کار هم باي ته ورسيد .

۱- نو چي داسي ده ، کار کولو ته اصلاح حاجت نه يانې کيږي ؟  
۲- مالومدار . لکه چي په زياتو موسساتو کي د هدي اول - کارونو تر سره کول معمول شويدي .



کي و . که نوبه رسوايي په سسي تاسي هم خبر شوي واي . زه هغه شيبه د پيسو په فکر کي نه يم اوتول فکر مي د سرويس په پايله دان کي يانې شوي پر شوگ ته و . لکه په يوه شيبه کي په سل گونو ته رانه رانا وشول او هر سري له خندا نه خپل بدو وي نيولي وو او که د سرويس نيگران د سرويس د کرکي له لاري پر توگه ته واي رانه راگوزار کړي نو خبره خرابه وه . ما هم پسي له دي چي تر بلابروي تر لي پسي وگويږم لدن دي پر توگه کي موته کړ او پر توگه پي واقفست . کله مې چسي سار و هللي لنگي تاوه کول کول نو پي پيوته پام شو چي نه مې تر صلا جوړي د ستال شته اونه پسي . پسي رانه کيسه پيږي و وياوسر . وپس هم راضي تللي و . اوبه دي اول د دوه مياشتو پيشکي په دوه د قيقو کي راضي لار .

په هر صورت له دي ويري چي په کورکي به د ماشومانو مورچه رانه وايي چي ولي دي توکونه ده - اخستي . نو پيوته خپل دفتر ته لارم . طالب مې بيداري وې . ما پورين لانه ورخصت شوي همد آ نيخ په خزانه دارسي ورغلم ، اوبه دي بهانه چي خداي ناخاسته

ژوي مې په روښني کي رانه د کوما په حال پروت دي د راتلونکي مياشتي معاش په پورا اخست . څه سره مخ شوم د ماشوم په پي د رخلاصه کړم چي له شوږ و ورو و لالهاند پراوستومانو وروسته مې د يو بل د وست په مرسته د وي متره ور پي توکرو اخست . داچي له يوې خوا مې د گندولوپهار پسي لسه درلودې ، اوله بلې خوارا سره د اوبه وه چي په کوم چالان او - ناز و گندولوپهار باندې رانه وړم نو پي توکري کورکي کيږد او دنگر - اوبه اضافه گندولوپهار په لته کسي شوي . زما د دفتر همکار پيوخت په يوزن گندولوپهار باندې د ريشي گندولوپهار . نو د خپل همکار په پيژندگلو مې ورسره اندويزولي - واچوله . داسي ووخ به پيره لزه وه چي زه به د هغه سلام ته نه درنگاره کيدم . خو مې وروسته له دوي کلونو راشي د ريشي ورياندې زه اوبه وڅښلي او توکرم د گندولو لپاره ووه . خو په خاي پي ولسي دي چي : (( قصاب خپل آشنا (نوي) ) . کله چي زما د وي کلون آشنا د ريشي رانه وگندله او د اغوستلو لپاره د کان ته ورغلم نو له اغوستلو سره مې بيلون په دنگر و

لنگير پوري داسي وښت لکه په مناقطيس پوري د اوسني نوښ هغه توکرمي ماورکري وور بند حال داچي ماته پي له پسي و اوزان پي سترمي توکروغه چي د هغي هم رنگه دي د ريشي گندولوپهار .

آشنا ته مې وويل چي :  
- زوره زما توکر لکه چي د چاسره د ريشي بدل شوي دي ، اوس په نظري کي دي د ويل چاله توکسر شخه رانه د ريشي گندولوپهار خورگندولوپهار قسمونه خپل چسي همد ا توکري ، رانه واورې و . په دغه ووخ مې د ريشي وروستي رانه وړله ، په سايي خپل دوه - تنه گاوند پيان د شاهد ي لپاره وروستل . هغوي زما پخوانسي توکرمو شو خوله ليدلي و . لکه چي ميرسي مې د هغوي کور ته د نظر اخستلو لپاره ووهي و . خو گندولوپهار راسره نه منله . آخر مې توکر وکړ چي په يوه جوړه د ريشو - پسي دي بلا تيره وپسي وي خو چي اوس راضي دي کله اندويزولي خرابه نه شي ، نو پسي زه ناز و ورسني د ريشو واوره . مگر پوهيزي چي تيره وړ مې

د بواز په مارکيت کي څه وليدل وي ليدل چي زما پورين توکسر د يوې معازي په وټيرين کي موندل او په دي مې وپيژانده . چسي وړ پي لوري د هغه په پوه شوي باندې د سره تار شوي توکر کسي و . د ساون د خپل مستر وگور کورنگو ل تر دغه وخته پوري چسي تاسي ته دغه ليک د راضي نه مې د بخاري خاوند ته څه ويل د پي له هم گندولوپهار وويلي . په هيله ده چي په دي برخه کي رانسو مرسته وکړي او خپله کور و خپله راضي و نه سپوي .

(استاسي مخلص يار دل شله )  
- گرانه زوره يار دل شله ( زبول مشوره داده چي ، تاسي په خپل ليک کي يوه پرحساسنگي ته گوته نيولي ده . اوهغه داچي ستاسو ترمنځ د وي لکه اندويزولي ده ، بايه له هغي تيريزي اوبه په هم په زه باندې د مير شيگه زدي او که چيري خوار ي چي مسول مقام ته شکايت وکړي نو د هوي د گندولو لپاره لير تر لير و يوکال پي معاشه رحمت واخله ، هسي ته چي د پرله پس غير حاضري له کبله داستعا ترمادي لاندي راشي .





# فريده چهنو: زموږ ستونزې بايد حل شي



د لومړي ځل له پاره د غمز- ولوبه په کي د لوبې له سرته- رسيد وروسته هغه وينم . جذابه او ښکلې بيغله ده . فريده چهنو د مريم د ليسي فارغ التحصيله اود واليبال د ملي ټيم غړي ده . کله چي تري غواړم د خپلو ورزشي فعاليتونو په هکله څرکند وني وکړي په خورا صميميت سره وايي : له کوچني والي څخه مي له ورزش سره مينه درلوده . کله چي ښوونځي کي شامله شوم تر هر سره د مخه مي د واليبال تمرين پيل کړ . د څو کالو پرله پسې تمرين څخه وروسته د خپل ښوونځي (مريم ليسي) د واليبال د ټيم کپتانه وټاکل شوم او په وروستي کال کي مي د ملي ټيم غړي ټوب او بيا مي د کابل پوهنتون د واليبال د ټيم غړي ټوب ترلاسه کړ . پدې لړه موده کي چي زه د ملي ټيم غړي ټوب لرم کورم چي د ستونزو سره هميشه بري زمونږ دي . د ملي ټيم تر ټولو ستره ستونزه د تمرين د ځاي (جمنازيوم) نشتوالي دي چي له دې کبله نشو کولاي خپل تمرين ته منظمه توگه ترسره کړو د اکاډمي له يوې خوا د ټيم د بيرته پاتې والي سبب کيزي اوله

## اخبار ورزشي هندبال :

فد راسيون هندبال کمیته تربيت بدني بمنظور تجدید نظر در تیم ملی مسابقات هندبال را در سطح شهر کابل میان تیمهای موسسات و کلب های ورزشی پراخ انداخته بود که در این اواخر به پایان رسید و در نتیجه تیم هندبال خازند و توانست در رصده اول قرار بگیرد .

## فوتبال :

مسابقات فوتبال جام خيبرکوه جهت جذب نخبه ترين ورزشکاران در ١٢ ټيم فوتبال اناز یافته بود با يان يافت . در نتیجه از طرف هيئت باصلاحيت فوتبال هاي ورزشيه از يان ټيم هاي شرکت کننده در ټيم کابل الف برگزیده شد .

## وزنه برداری :

ټيم چارنغوي وزنه برداري جهت آماده گي و اشتراك در مسابقات بين المللي سيول براي يک ماه عازم تاشکند گردید که در ١٢ ټيم رحمت الله کارمند بحیث ترينر ، محمد اکرم ، محمد اعظم و عبد الحكيم بحیث ورزشکاران در گروه شامل اند . همچنان به منظور تمرينات مشترک يک ماهه ټيم سه نغري پهلواني نيز به اشتراك ميرويس در کلاس ٦٢ کيلوگرام محمد نواب ٨٢ کيلوگرام و عبد الرزاق ٩٠ کيلوگرام روانه تاشکند گردیدند و قرار است ټيم پنج نغري بوکسرهاي افغاني نيز عازم تاشکند گردند .

بلي خوا د ټيم د غمز و روغتيا ته هم زيان رسوي . که چيري د المبيک رياست زموږ ټيم ته د تمرين کولو له پاره مناسب ځاي جوړ کړي د اوه لرم چي ملي ټيم به په هيچ راز سياليو کي له هيڅ هيواد څخه هم بيرته پاتي نه شي .  
- تاسي به ياد وشو ټيمون کي د غمز ټوب په موده کي کوم افتخارات ترلاسه کړي دي ؟  
- ماد احوانا نو د د رفش څخه يو ستاينليک ، له کابل پوهنتون څخه د دوه ستاينليکونه اود افغانستان د صنفی اتحاد يود مرکزي شورا څخه هم يو ستاينليک ترلاسه کړي دي .  
- تاسي ته د جمنازيوم د جوړيدو په هيله .

څه د مخه مي د واليبال تمرين پيل کړ . د څو کالو پرله پسې تمرين څخه وروسته د خپل ښوونځي (مريم ليسي) د واليبال د ټيم کپتانه وټاکل شوم او په وروستي کال کي مي د ملي ټيم غړي ټوب او بيا مي د کابل پوهنتون د واليبال د ټيم غړي ټوب ترلاسه کړ . پدې لړه موده کي چي زه د ملي ټيم غړي ټوب لرم کورم چي د ستونزو سره هميشه بري زمونږ دي . د ملي ټيم تر ټولو ستره ستونزه د تمرين د ځاي (جمنازيوم) نشتوالي دي چي له دې کبله نشو کولاي خپل تمرين ته منظمه توگه ترسره کړو د اکاډمي له يوې خوا د ټيم د بيرته پاتې والي سبب کيزي اوله

## په فوتبال کي بدلونونه

کړه چې فوتبال پدې وروستيو وختوکي د افغوي بڼه غوره کړيده لوبغاړي بيا وړي شوي دي او لوبغاړي بد لوبونه ضروري برينې ځکه وخت تخير موندل دي . هغه زياته کړه چې افمايد دې له منځه يووړل شي . په هرحال کسې مدافعين د مهاجمينو په وړاندې دريزي . زه همداشان د گول د لوي والي مخالف يم .

د فوتبال د لوبو قوانين به نر ١٥ کي د پيرغوره سپورت په توگه د تخير او بد لوبو دي . دا خبرې د پير مشهور فتيا ليست (پلي) چې د استراليا د هيواد د جوړيدو په دوه سوه کاليزي کي د برخې - اخستو له پاره هغه هيواد ته بلل شوي وو وکړي . پلي د فوتبال د نر يو ال تورنمنت له بهير څخه په استراليا کي کتنه کوي . ٤٧ کلن پلي خبريالانوته څرگنده







## کوهنوردی

کوهنورد فرانسوی سوران  
سماز رکورد جدید کوهنوردی را  
بعنوان سریعترین کوهنورد قایم  
نمود. او بلندترین کوه اروپا  
مونت بلان که ۴۸۰۷ متر ارتفاع  
دارد در ۶ ساعت و ۱۶ دقیقه  
فتح نمود. موصوف در اثر  
تمرینات مداوم به این پیروزی  
نایل آمد.

## تنیس

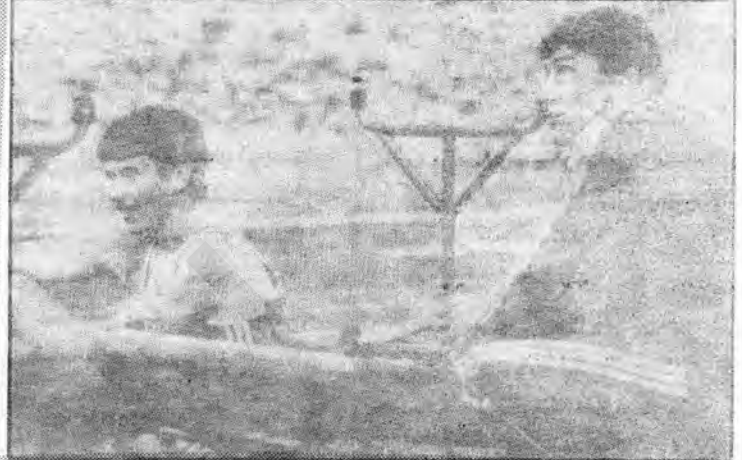
تورنمنت بین المللی تنیس  
به خاطر کسب جام دیویس در  
اروپا خاتمه یافت. در فاینل  
مسابقات تنیس بازان هالنند  
و اتحاد شوروی در برابر هم قرار  
گرفتند که سرانجام آ. چرکاسوف  
لیدر تیم اتحاد شوروی به نتیجه  
مقابل صفر بر حریف غالب  
گردید.

بدین ترتیب تیم تنیس  
اتحاد شوروی در جمله قطار  
شانزده تیم قوی جهان شامل  
گردید و مسابقات بعدی را به  
خاطر کسب جام جهانی تنیس  
ادامه میدهند.

رکورد جهانی خوشامحکم  
نمود. او در مسابقه خیزله نیزه  
یک سانتیمتر رکورد یکماه قبل  
خوشتر بهبود بخشید. این مرتبه  
بارتفاع ۶ متر و ۶ سانتیمتر برش  
نمود.

رئیس فدراسیون بین المللی  
اتلتیک خفیفه پ. نیولیو-  
از ایتالیا در باره بونکه می گویند:  
بونکه یکی از ورزشکاران دنیس  
و برجسته جهان است. او نه  
تنها ورزشکار نمونه در اتحاد شوروی  
بلکه در جهان است.

در رکس بونکه و برادرش -  
واسیلی (چپ) که در میان  
جوانان رکورد گیر جهان در -  
مسابقه پوش باینزه است نخبه  
ترین ورزشکاران جهان هستند.



رکورد های بی سابقه  
ورزشکاران جهان برای  
۲۴ مین در بازی های المپیا  
۸۸ سیول آماده میگردند.  
رکورد های جدید جهانی قبل  
از شروع المپیا تثبیت میگردند.  
که را نش. از الممار  
د موکراتیک رکورد عجیب رادر -  
پرتاب تابه قایم نمود. فاصله  
او ۷ متر و ۸ سانتیمتر بود.  
اما سرگی بونکه از اتحاد شوروی  
در شهر نیسای فرانسه هژد همین

که له کوریایی ژبی خخه به او -  
ژبو اندی ژبار ی او هغه د المپیا  
د لوپود پراستلوا و سرتو رسید و  
د مراسم تولد و ن کونکوته و اندی  
کوی.

د لوپو ۱۶۰ زره ننداره کونکسی  
چی د مسابقه اولو بوخخه دیدن  
کوی د مخصوصی راه یولانی به به  
و پراتوگه ترلاسه کری او د سوقات  
به توگه به بی واخلی.

د اوسیه د جنوبی کوریاد یسوی  
کپنر له خواتولید شوی او د هس  
اندازه د اورلکیت د قطی د نیما یی  
به اندازی ده. ژبار ی پانگلیسی  
فرانسوی، روسی، المانی، همپا -  
نوی، چینایی او جاپانی ژبو کیزی.  
د اسی مرسته د لومر ی محل له پاره  
د المپیا به لوپوکی لیدل کیزی به  
دی توگه میلمانه له تولو مراسم او  
اعلان بوخخه د لوپو پراستلوا د -  
مراسمو به جریان کی او دغه راز له  
بیلو بیلو ورزشی پ گرونو خخه به  
مستقیمه توگه خبرتیا ترلاسه کوی.

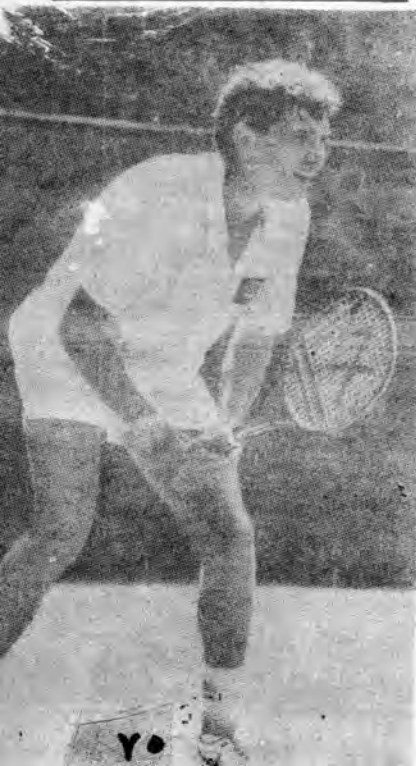


## دنداره چیانو د هوسا نی له پاره

د سیول - ۸۸ د المپیا یی لوپو  
د سازمان ورکولو هیات اعلام کری  
چی یوه محاکمگی را پ یو المپیا  
د لوپو پرتازه ریتونه به یوه وخت



ژلبر ورزشکاری که در سبک  
مسابقه دوش روی پنج برنده د و  
مدال طلا گردید و نام دختران  
ایالت درسدن جمهوری دمو -  
کراتیک المان را برجسته  
ساخت.





اطراف دریای لوگر به او تعلق داشت و خود حاکم آن منطقه بود، امین الله خان رویه سویی بزرگان قم نموده و شروع به سخن نمود:

زمانه طور است که یک کوفت بدست چند قصاب افتاده است.

اوبیاله چای سبز نریدست گرفته و جره بی ازان سرکشید، میخواست صحبت اش را ادامه دهد که یکی از رهبران دیگر ملی سیدالخان الکوزی دنباله سخن اش را گرفت:

ناحق از دوست محمد خان حمایت نکردیم اومیدانست چه چیزی برای کشور لانه است، اما این احق بدکار در بالا حصار با مستخدمین کفایت کارو حامیان فرنگی خویش درست مانند دمل روی گردن است تا وقتی گردن رانه بوی از شرش اسوده نمی شوی: عبد الله خان اختری بسوی سیدالخان رونموده گفت:

اگر خواهی از شرش اسوده میشوی، در این میان یکی از مبارزین جوان که پائینتر نشسته بود، داخل صحبت شده گفت:

ما باید تصمیم بگیریم که چه کسی برای ما خطرناک تر است.

عبد الله خان بجوایش خاطر نشان ساخت. از شتر رسیدند که هر بالائی خوبست یا سر بالینی و شتر گفت بد تر از خود ویش لوش و کفایت است. و ماشیه به ان شتر می هستم که تا گوش غرق در کفایت است و باید هم نشیب وهم فرا زرا یکجاطی کند. امین الله خان بیاله چای اش را بر روی نعلبکی گذاشته و بسوی عبد الله خان اختری کرده گفت: دشمن عده انگریزی هاند اگر اتان را بیرون بریزم، بازمانده حقیر احد شاه کبیر خود به خود ناید می گردد.

یکی از سران جوان به سخن آمد:

اما بهتر است، به حرفهای او هم باور کنیم و او را نیز به نبرد علیه انگریز جلب کنیم (خراوسیا دارد.

عبد الله خان با غضب رویه سوی او نمود و اظهار داشت:

من به شجاع اعتماد ندارم. می گویند کار دستانه خود را نمی برد! اونک خورا انگریز است. بیایید اول کار انگلیس- هارا یکسره سازیم. سیدالخان سخنان او را تایید کرد یکی از سران دیگر حرف سیدالخان را برید و گفت: سیدالخان صحیح است، پس بهتر است عملیات را از قتل مکناتن شروع

# درفش آزادگان

کنیم، زیرا مرگ اوبایان کارشان است.

عبد الله خان به اوج حال حرف بیشترنداد:

من در این مورد فکر کرده ام. ما توپ نداریم. اردوگاه انگریزی هاد شمال شهر در مسیر کوهستان واقع شده و این محلی است از دو طرف در محاصره تپه ها. و این خود شام است.

سخنان او به آخر رسید. بود که صدای امین الله خان بلند شد:

بیایید پیش از کار خراب بغل را بیرون بزنیم. اول به خانه الکساندر برنسون برویم. اگر ما انگلیس در داخل شهر حمله کنیم و آنها را نابود می نمایم و بعد مقرر انگلیس هاد را با احصار و شیرین و راه رفتن قرار می دهیم.

سیدالخان با تایید حرف او خاطر نشان کرد که جانسون را که خزانه دار پادشاه است فراموش نکنیم. ما به پول ضرورت داریم. آنها در مباحثه شان محمد زمان خان برادر زاده امیر

دوست محمد خان رابه حیث نواب و امین الله خان را به حیث نایب اوتعیین کردند. به نایب امین الله خان و عبد الله خان اختری وظیفه داده شد تا زمان عملیات را که فرد اصبح آغاز میشد تعیین کنند و بدینگونه در محله اخترازی های شهر کابل تصمیم برای قیام اتخاذ شد.

تازه رسید به صبحگاهان سپاهی شب را از زوری با مهاور کوچک داشت. کوچک هاد محلات شهر در محکومت می نشیند. فروردیه بود جوانان و بیوان که تازه (سحری) کرده و در صبح را با حال خوب در لباس بیرون نموده و هر یکی مسلح با کارد و خنجر و شمشیر و تفنگ از مادران و زنان خود وداع نموده و طلب دهایی پیروزی نمودند.

مبارزین که در پیشاپیش آنها سرداران ملی چون نایب امین الله خان لوگری، عبد الله خان اختری و دیگران قرار داشتند، مطابق پلان راه خانه الکساندر برنسون را که در خرابات

واقع بود، پیش گرفتند. برنسون که شب را در میگساری با برادرش چارلس بود یگرد و ستانش سپری کرده بود، به خبر چینی دوست وفادارش موهن لال که او را در جریان حوادث آینده قرار داد با سبکسری برخورد نمود. هنوز سرش از خوار و سبکی اسکاتلندی گنج بود، که همه مردم او را بحال آورد. اوتازه می نهد که موهن لال دروغ نگفته بود.

سرودها بلند تر میشد و از هر سو امواج استانی به سوی آنان گداخته او کبه میوه انگلیس تزیین گردیده بود. در حرکت انبساطی در برنسون به خواب آمده و با چله به داخل اتاق خواب رفت. تا برادرش چارلس بر سر او فوت را از خواب بیدار کرد و بعد به برنسون برگشت. در زیر پرند هاتسری سپاهیان شجاع الملک رابه صف می اراست. برنسون در میان مبارزین عبد الله خان، امین الله خان و عبد السلام خان راتشخیص داد.

برود فوت در این هنگام

از برنده به اتاق دوید تا غنچه اش را بیاورد. وقتی برنسون متوجه شده، فریاد برآورد که: نه، یک فیره قیمت جان ماتم می شود. او به قراولان دروازه نیز دستور داد که از فیر اجتناب کنند.

الکساندر برنسون تصمیم گرفت قاصدی نزد عبد الله خان و امین الله خان که با آنها آشنایی قبلی داشت بفرستد تا بدین وسیله از رطبه نجات یابد. قاصد یکی از سپاهیان قراول بود. سپاهی هنوز به جمعیت که بیرون کسان به سوی خانه برنسون در حرکت بودند نرسیده بود که شمشیر عبد السلام خان به گردنش چسبید و تا چشم برهم زدنی سرش را از تن جدا کرد. در این هنگام مردم با ماهی مانده های محاصره کلبه باری را به اتاقک برنسون افکند. همزمان همپوشان برنسون و خانه مردم را با آتش بمباران کردند. امین لال به سختی از حال بدادند و گلوله بی سینه برنسون را شگافت.

برنسون و برادرش چارلس، براد فوت را برداشته و در منزل اول زینت گذاشتند. برنسون دیگر راه چاره را کم کرده بود. نوکرها مشوره می دادند که وی را در بارچه های خیمه پیچانند

و مخفیانه روی شانه های خود به بالا حصار و یا شیرین انتقال دهند. اما برنسون موافقت نکرد، درین هنگام چند تن از مبارزین مانند خضر خان کوتوال، حاجی علی، هاشم گاه فروش کاکه حسین و محمد حسین عرض بیگی بعد دروازه منزل او آتش افروختند. شعله های آتش درود یوار اتاقی را که دران الکساندر برنسون چارلس و جسد زخمی کیتان براد داده خود رابه حویلی انداخته به سوی خانه برنسون در حرکت بودند. مردم به حال بدادند و خود نمی زانند که کردند. گلوله باری شدت آتش بر سر صدای فیر اصحاب برنسون را که دیگر مردم را در برابر شمشیر برنسون زده، خون و خمیری نمود. همزمان تلافی برای شاه شعله که زیر برنسون سترگش را از میان برداشتند. برنسون آمد و بود، در هر شکست شد. امید دیگری برای برنسون نماند. او بخوبی درک نمود که آخرین لحظه آخرین بامداد کابل را سپری می کند. راه دروازه خانه را در پیش گرفت و برای آنکه شاهد مرگش نباشد باد ستالی که در گردنش بود، چشمانش را بست و هسته

هسته در راباز کرد. هنوز قدمش برنداشته بود که زویرضات شمشیر و خنجر مبارزین قطعش کرد. حمله به خانه برنسون آغاز قیام بود. ۱۷ رمضان ۱۲۰۷ هجری قمری که مصادف بود با ۲ نوامبر ۱۸۴۱ قیام ادامه یافت. در روز قیام ضربات پهنی برنسون عده حاکمیت شجاع الملک برتانیه وارد گردید و ورود اد های زیادی واقع شد تا بالاخره در فاصله سه ماه افغانها یوزم بزرگترین دولت استعماری یعنی برتانیای کبیر را دریای بالا حصار و اطراف کابل درهم شکستند و ان واقعه معروف به رخداد: از تمام لشکر افغانها و بلیام بریدن جراح غنچه همین هنگامی تبار که زخم عمیق و خونریز داشت، با چهره تنگ و پیش برنسون در استان پج زده و تحویل واسپن که در انتواز او بود تحلیف به دروازه انگلیس تحت فرمان برنسون به جلال آباد برد.

شکست استعمارگران برتانیایی رویداد فزیح باری در تاریخ انگلستان و امام درس افتخار، غرور و سر بلندی برای ملتیکه همیشه شجاعانه در دفاع از استقلال و سرنوشت خود جنگیده است.

## جلوگیری عرق زیر بغل برای هفته ها

قبل میدانستند که برق میتواند عرق را از زمین ببرد اما وسایل تحقیقاتی برق آن زمان باعث سوختگی ها میشد علاوه بر آسمان آلات مورد ضرورت آن زمان با اندازه بزرگ و سنگین بود که برای نامیل ها مشکل قابل قبول نبود. برتری این الة Drionic اینست که از نظر انجنیری خیلی خوب جبار گردیده مطمئن، محفوظ و بدون سو روایر (معلم) در خانه استعمال شده میتواند متخصصین جلدی پوهنتون کارولینا تاکید می نمایند که تعرق ساینده اتان ازده هاسا

این آله کنترل عرق با شری های ولت کار میکند نظریه ادعای میختر آن شوک برقی نمیدهد. با نام Dr. Dobsun اظهار مینماید که یک عده محدودی از استفاده کنندگان این آله از بعضی از تخریشات ناحیه زیر بغل شکایت مینماید اما اگر در یک بار کف دست گردن شکایت کاملاً جزی خواهد بود.

معدرت بزرگ الة Drionic اینست که ۷-۲۰ ساعت تداوی در خانه ضرورت دارد تا عرق زیر بغل برای ۶ هفته جلوگیری نماید. البته اکثریت مردم آنرا قبول خواهد کرد. دکتر Dobsun اظهار میدارد که تعرق شدیدی برای بعضی مردم انبست کننده میباشد.



## ملیکل جکسن

بقیه از صفحه ۵۲

این نابغه موسیقی درک انرول) یک طفل خود خواهی بین نیست خودش میگوید: میخواهم برای همیشه با اطفال باشم و همه را دوست داشته باشم و برای همیشه میخواهم زمان متوقف گردد.

گروه هنری ملیکل جکسن راتقریباً صد نفر تشکیل میدهند که شامل نوازنده گان - رقاصه ها - آرایشگران - بادی گارد ها - محاسبین و کارمندان اداری می باشد. علاوه همیشه یک دو - مشاور وکیل مدافع و نیز یاری همراهمی باشد.

برای تنظیم یک کسمرت وی در

ساحه که کسمرت اجرا میگردد باید تزیینات دلی گرفته شود:

- اتاق تفریح - حمام - بارچه ها
- بوتلادستی - بلیارد - وسایل الکترونیکی - مینی بیگه بانگ و غیره
- اتاق ستند رک تلفون
- اتاق دوکتور معالج و نرس ها
- ده موتر تیز رفتار
- پنج عراده سرویس
- شش عراده موتر تیز رفتار
- یک کمربند امنیتی با سنگهای تعلیمی
- سی نفر گارد امنیتی در مقابل ستیز
- دو عراده موتر سایکل
- دو دستگاه مخابره و فیره



# طلاق

## برای زن و مرد

لحظه بعد آن هردو بیرون می آیند و راهشان از هم جدا می گردد همه چیز بین آنان پایان یافته است. یکبار دیگر به چهره زن دقیق میشوم، اندوهش آنچنان بزرگ است که فقط یک زن میتواند آنرا احساس نماید. صورتش در آتشی که نمیدانم آتش تب یا آتش حسرت وند است است میسوزد.

نزد یک شوهر آن زن که دیگر با هم بیگانه اند میرم تا از زبان او چیزی بشنوم ولی در چشمان خشمناک آن مرد فقط ظلمت مطلق، خشونت و غضب لانه کرده است. فقط در جواب میگوید ازین قضیه بوی خون می آید مداخله نکن و چیزی نپرس.

زن دیگری که ظریفه نام دارد شاک است که شوهرش از سه سال به این طرف به ایران رفته او و طفل دو نیم ساله اش راتنها گذاشته است. وی درین سه سال باردوش مادر بوده است مادر که در یکی از مکاتب شهر به صفت مستخدم کار میکند دیگر توان نگهداشتن دختر و نواسرا ندارد لذا به محکمه آمده تا از قضات استمداد جوید که یک راه حل راپیش پایش بگذارد. وقتی دختر این جریان رابرایم قصه میکند چشمان بیفروغ ما در مثل مجسمه گچی مرده و بریده رنگ هر لحظه بروی دستان پینه

زده و ترک خورده اش سرمیخورد. و اما وقتی در لابلای قصه ها داخل میشوم می بینم که یک تعداد عشق را چگونه یافته اند و درباره آن چگونه می اندیشند و چگونه عشق و هوس عوضی گرفته میشوند و درین راه مرد وزن و با فقط زن عفاف، عصمت، شرافت، شوهر و خانه و بالاخره آینده اش را می یازد و آنوقت باگوهی از اندوه غصه و مشکلات روبرو میشود.

زنی به یکی از محاکم یازده گانه شهر کابل مراجعه کرده تقاضای تفریق بنا بر عدم اتفاق مینماید ولی شوهر حاضر به دادن طلاق اونمیشود این رفت و آمد ها بصحکه در حدود سه ماه را در بر میگیرد شوهر نینق درین مدت خاموش نمی نشیند آنقدر رخام خود را تعقیب می کند که بالاخره در میآید که زن با مرد دیگر رابطه دارد بعد از سه ماه حاضر میشود که زن را طلاق دهد ولی اکنون زن نمی خواهد طلاق بپذیرد و این مساله به شکل معادری آید ولی در فرجام روشن میشود که معشوق زن، با دختر دیگری نامزد گردیده است و آنوقت است که زن از دامن ابره ناگهانی به اساق دره هولناکی سقوط میکند. ولی شوهر که حیثیت و شرافت او را زن سخت لکه دار کرده دیگر برای یکروز هم حاضر نیست زیر یک سقف با آن زن شب را بروز آورد او را طلاق میدهد و بعد رفته رفته هرگونه تعلق بین آنان قطع

میکرد و ولی نباید فراموش کرد زمانیکه رشته زناشوهری بخاطر زن و یا مرد دیگری از هم میگسلد تنها یکطرف مقصر نبوده بلکه هردو در آن سهیم اند، زیرا هردو همدیگر را درک نکرده اند. مرد میانه سال لاغر اندام سیاه سوخته با موهای پریشان و سر و وضع نامرتب در در هلیز یکی از محاکم توجه ام را جلب می کند نزد یکس میرم میخوام علت آمدنش را بپرسم به عوض هرگونه جواب لبخند تلخی روی لبهایش می نشیند و اندوهی چشمانش را بر میزند نگاه جستجوگرش بر وی همه کس میگذرد مثل آنکسسه در جستجوی کسی است. وقتی برای بار دوم پرسش خود را تکرار میکنم مرد دیگری که از جمله کارمندان آنجا است بمانند یک شده میگوید او یکسال پیش زن خود را طلاق داد خوب بیادم است زن در همین چوکی که حالا این مرد نشسته، نشسته بود و گریه میکرد، دست و رویش کیبود بود.

می پرسم چرا از هم جدا شدند میگوید مرد زیاد نشه میکرد همینکه وقت و ناه وقت خانه میرفت زن را لبت میکرد. آخرین هم بجان آمد طلاق گرفت و رفت حالا این مرد چرسی هم شده، چرس شیوه جانش را خشک کرده هر وقت بایش خطاب خورد می آید و بالای همین چوکی می نشیند و در خودش غرق میشود ولی زنی که در در هلیز ریا

بقیه از صفحه (۱۲)

عنقریب هروس میکنه. یک پسر داریم که فعلاً نزد من میماند)) زن نیز داخل احضاری شود

## نشریه معتبر

مقرری من در این شعبه آمده باشد. باشنیدن این گپ مدیر صاحب قدراست ایستاد و بار دیگر چو ترو گروتر با من احوال پرسى نمود. سایر ما مورین شعبه نیز سلام داده یک یک خود را معرفی نمودند: لطیف گل اطلاع گیر، عباس و نجور

بقیه از صفحه (۶۸) میزیکه در وسط شعبه قرار داشت نزد یک ساخته و به صدای ملایم گفتم: سلام بدیر صاحب... مدیر صاحب گفت: سلام علیکم بفرمائید... امر کنید که فی الحال حسب خواهش شما اجراء به عمل آرم. گفتم: تشکر، من... من غلام شاه استم... ممکن مکتوب

اقتباس شناس، میرزا فلم گیر فوتو انتخاب کن. من بعد از آشنایی با آنها به چوکی بیکه مدیر صاحب تعارف کرد نشستم. مدیر صاحب در حالیکه عینکهای خود را باد ستال پاک میکرد، در صحبت رابدینسان گشود: خوب آقای زورنالیست! اولاً اینجانب به صورت خاص و سایر ما مورین به صورت عام مقرری شمارا در این شعبه تبریک گفته،

صحت برایتان از روی نمائیم. مگر ما آگاهی نداریم که آیا شما خواص نشریه، اصول نوشتاری و طریقه گفتاری مایان را باخبر آید؟ آیا شما را معلومات موثق اند این باب است؟ منکه از شیوه بیان مدیر صاحب کم، کم وارخطا شده بودم گفتم: (بلی، بلی... مه... تلم زانتهای زورنا - لستیک رابه صورت کاملاً درست و بدون کوچکترین اشتباه میدانه



هفت میگرد آنچنان دلسم را  
 بدر می آورد که هرگونه پرسش  
 را در گویم میخشانند .  
 اوسه سال قبل از شوهر  
 جدا شده و اطفال نیزه آورسیده  
 اند ولی اکنون که طفل اولی آنان  
 به سن ۷ ساله رسیده شوهر  
 میخواهد او را ببرد این زن که  
 خودش را شمیله معرفی میدارد  
 هنگام صحبت نیز نمیتواند جلو  
 ریزش اشکهایش را بگیرد میگوید :  
 عریضه کرده ام که افلا بچه ام  
 یک کم کلان شود برای اوسیا  
 زود است که زبردست مادراندر  
 و ظلم مادراندر باشد .  
 می پرسمن شوهرت بعد از  
 طلاق تو زن دیگر گرفته ؟  
 نه هنوز طلاق نداده بود  
 که زن دیگر گرفته .

چرا از هم جدا شدید ؟  
 چه بگویم مد اخلات خسو  
 و خسرو زندگی مارادونخ ساخت  
 هیچکدام مانوانستیم بسازیم  
 وقتی در محکمه مقابل هم ایستادیم  
 هیچکدام بفکر اطفال نبودیم .  
 زن بد اخل میبود ، ولی من  
 به اطفال معصم آنان می اندیشم  
 که فرد ایشان در بی فرد ایسی  
 میبرد . و گاه بد بختی طسور  
 دیگری هم میتواند عرض وجود  
 کند .  
 کریمه زن جوانیست که همراهِ  
 با مادرش به محکمه آمده تا  
 جدایی خود را از شوهرش مطالبه  
 نماید شوهرش معلول است .  
 میگوید بعد از هروسی هفت ماه

در خانه شوهر سر بردم تا قبل  
 از ولادت هم ( باکره) بودم ولی  
 فامیل شوهرم بمن تعمت بستند  
 که این طفل از سرمان نیست  
 اما در معاینات طبی واقعیست  
 معلم گردید . من بخانه مادر  
 آمدم همینجا ولادت کردم . فامیل  
 شوهرم بعد از نگاه آمدند جگر  
 گوشه ام را از من بزور جبر گرفتند  
 و بردند در ختم اکنون باید دو ساله  
 باشد نه از ختم خبر دارم و نه  
 از شوهرم . . .

حالا آمده بی میخواستی طلاق  
 بگیری ؟  
 بلی ، من پیش هر کس رسوا  
 و شرمند شدم ، حتی پیش هیئات  
 قضا .

بعد چشمانش بزمین میخسوب  
 میشوند ، دستش را بر روی خود  
 میکشد مثل آنکه سخت در آتش  
 خجلت و شرمساری میسوزد و در  
 عذاب توان فرساست و میزند .  
 یازم در یکی از دهلیزهای  
 محاکم زن ، سفید و سالخورده بی  
 چنان میگردد که گویی روانش را  
 به شلاق در دست انداخته و باز  
 و مرد در ورش حلقه بسته دلداري  
 اش میدهند .  
 دختر این زن ۱۰ سال قبل  
 به خانه شوهر رفت اکنون یک  
 دختر ۷ ساله نیز دارد ، شوهر  
 زن دیگر گرفت و زن اولی را  
 بدون سرنوشت رها کرد و رفت .  
 اکنون آمده تا به کمک قضا  
 سرنوشت دختر خود را روشن کند .  
 به قول یکی از قضات اکثر

بی اعتمادی ها و حسادت بیش  
 از حد زن و یامرد نیز میتواند شیرازه  
 زندگی يك فامیل را از هم بپاشد .  
 درد هلیز محکمه ناحیه ششم  
 به مردی بر میخیزم که خانمش  
 را طلاق داده ولی خیلی اند و  
 هکین است بمشکل از او حرف  
 میکشم . میگوید بی اعتمادی و  
 حسادت بی مورد خانم ماجرا  
 رابه اینجاکشاند .

خانم این مرد علاوه بر آنکه  
 بی مورد بالای شوهر بی اعتماد بود  
 جنون حسادت نیز داشت او -  
 چنین می اندیشید که شوهر  
 تنها و تنهایی او تعلق دارد . از  
 معاشرت با دوستان شوهر را  
 مانعت میکرد و هرگز نمیدانست  
 که مرد ها گاهی احتیاج دارند  
 فقط متعلق به خودشان باشند  
 این يك نیاز درونی و روحی است  
 و نباید از رضای آن جلوگیری کرد .  
 در یکی از محاکم در لایلاي -  
 دوسیه هاب این قضیه بر میخیزم :  
 محمد علی د و خانم دارند از  
 خانم دومی اولاد ندارد ، زن اولی  
 به محکمه مراجعه میکند و مبنی  
 بر ضرورت قاضای تفریق مینماید  
 زیرا شوهر همیشه زن را الت  
 و کوب مینماید ولی زن نمیتواند  
 ثابت سازد لذا با داشتن  
 اطفال قد و نیم قد قضات به آنها  
 چانس میدهند تا یکبار دیگر  
 به خاطر اطفال خود بپندیشند  
 وقتی زن این فیصله را میبشنود  
 قضات نمیکند به مراجع  
 بالاتر مراجعه میکند . بالاخره

دوباره از زن خواسته میشود  
 تا جرم شوهر خود را با اسناد  
 ثابت سازد . زن مبنی بر ادعای  
 خودش که لت و کوب شده  
 نخست به شفاخانه جمهوریست  
 و سپس به شفاخانه نسایی زایشگاه  
 فرستاده میشود در آنجا د و کوران  
 تصدیق می کنند که آثار لت و کوب  
 و شکنجه وحشیانه در جاها ی  
 (مخصوص) زن مشهود است .  
 لذا محکمه به تفریق آنها رای  
 میدهند که باید از هم جدا شوند .  
 ولی زن که تقریباً سه ماهه و یا  
 چار ماهه حامل دارد همانشب  
 همینکه بخانه می رود یازم از طرف  
 شوهر طوری شکنجه میشود که  
 سقط جنین میکند درینجا شوهر  
 با زرنگی که دارد به حوزه امنیتی  
 مراجعه میکند و میگوید که زن خود  
 طفل را سقط کرده تا بعد از جدایی  
 از من طفلی در شکم نداشته  
 باشد . لذا زن باید زندانی  
 گردد و بعد از آنکه زن حقایق را -  
 ثابت میسازد و با شهادت پسر کلان  
 که هنگام شکنجه داد نهاد رشاهد  
 بوده است حقایق با آن شکل  
 وحشیانه و تلخ خود آشکار میگردد  
 و زن از جنگال انسان دیوصفت  
 رهایی می یابد .  
 این گونه شواهد و قضایای  
 اند و هباری که وجدان انسان  
 را بدر می آورد همه روزه بر روی  
 عرایض چاپی نوشته میشوند  
 و بعد بسوی دوسیه هارا می  
 یابند و در انتظار سرنوشت  
 لحظه هارا به شمارش میگردند .

اگر اجازه تان باشد همین حالا  
 هر زانو را تشریح نموده و در چند  
 لحظه محدود آنچه در تیوری  
 آموخته ام علاوه روی صفحه  
 می آورم . . . من میتوانم یک خبر  
 را از چندین زاویه بنویسم .  
 مدیر صاحب که کمی عضانی  
 شده بود بالحن لبتدی گفت :  
 من میگویم از اصول نوشتاری  
 و طرز گفتاری مایان با خبر آید ،  
 شما از زانو ، زانو گپ میزنید  
 اصولاً از بیان ناتقیج شما  
 پیدا است که هیچ چیزی رانسی

دانید .  
 منکه از هدف مدیر صاحب  
 در قسمت چگونگی اصول نوشتاری  
 چیزی نفهمیده بودم پرسیدم :  
 چرا مدیر صاحب ، آشنایان  
 نوشتن کند ام سبک خاصی را به کار  
 میبرید ؟ تا جائیکه به اینجانب  
 معلم است نوشته یک نشریه  
 باید روان ، علم نعم و قابل درک  
 اکثریت باشد .  
 مدیر صاحب در حالیکه از قهر  
 لرزه در اندامش بریده شده بود  
 گفت :

نخیر ، نخیر ، شما با این  
 گیاهیتان منرا به تعجب می آورید  
 علم نعم ، قابل درک همه ، این  
 گونه سبک نوشتاری راهیج کس  
 عالمانه و عالی نمیگردد و هیچ  
 اهمیتی بدان قابل نمیشود . باید  
 چنان نوشت که همه گویند این  
 نشریه در زبان نوشتاری خود  
 حاذق است حاذق و هر سطر  
 آن باید احتیاج به تفسیر  
 داشته باشد . . . اگر می خواهید  
 در این نشریه کار کنید ، پس  
 باید چندین کتب لغت را مطالعه

نموده و در نوشته های خود  
 از نایابترین لغات آن استفاده  
 نمائید و اگر نه . . .  
 منکه کمی خواستم از این  
 نشریه معتبر خارج بشم ، فوراً  
 گفتم :  
 - درست است ، درست است  
 است ، مدیر صاحب ، من تمام  
 هدایتهای شما را علی می نامم  
 و خود را برای کار در این نشریه  
 آماده میسازم .  
 حالادانستم که نشریه معتبر  
 یعنی چگونه نشریه .



برمیگردد. زن زنده می او هم -  
 نما انتظارش را میکشد. بدون  
 اینکه تشریحی در وی بدیدارشده  
 باشد. همه چیز دنیاکن است  
 تمیز کرده باشد. آمازن او -  
 معشوقه او تغییر نکرده است. -  
 بین پیش و تصور راجکپور در واقع  
 پیش مشق از نگاه یک فرد است که  
 به عنوان یک حق اساسی که توسط  
 زن مورد نظر تضمین شده متبازر  
 میگردد. حقی که شاید از خصلت  
 اولی نهرمان یعنی ساده گسی  
 فرشته وار او ناشی شده است.  
 سومین خصلت نهرمانان را -  
 جکپور نزد یکی او با مردمان محروم  
 سقوط کرده. رین همه چیز  
 است. مبارزه طبقاتی ففرا و افنیلا  
 یاد رضا هرویاد رژیمه فلمها پیش  
 شهود است.  
 یاد کردیم که راجکپور در مورد  
 موسیقی فلمهایش بسیار حساس  
 و سختگیر بود. در واقع او بود  
 که شنکر- جیکیشن و حتی لتا -  
 منگیشکر را در فلم (( بوه سات ))  
 به تماشاچیان معرفی کرد و از -  
 همین فلم بود که لتا منگیشکر و  
 موزیک دایرکترا نی چون شنکر-  
 جیکیشن پایه نرد بان شهرت  
 بزرگ شان نهادند.  
 باری، لتا منگیشکر در برابر  
 عده بی کثیری از مردم گفت:  
 (( در راسته پی اری - ک شاید  
 افتخار تمام موسیقی درگذشته به  
 شنکر- جیکیشن، بعداً -  
 لکنسی کانت - پیاری لال واکون  
 به راویند راجین برسد. اما من  
 بچیت کسی که از زمان تعبه فلم  
 (( بوه سات )) تاکنون آواز -  
 خوانده ام، چیزی را که مشاهده  
 کرده ام اینست که تمام موسیقی -  
 فلم های راجکپور در آخرین تحلیل  
 از خود راج صاحب بوده است))  
 راستی او بود که پس از شنکر-  
 جیکیشن در فلم (( بوه سات )) -  
 لکنسی کانت - پیاری لال و بعداً  
 راویند راجین ربه ستیز موسیقی  
 فلس هند کشانید.  
 درباره راجکپور گفته شده  
 است که او موسیقی زنده می را -  
 در لابلای فلمهایش تنید ماسته  
 سیوالی در ذهن ما خطور میکند:  
 آیا راجکپور این هنرمند بزرگ پر  
 تکاپو که در پنجاه سال زنده گسی  
 فلس و سینمای اش ربه های -

شهرت را در نوردید و جاودانه  
 در سینمای هند شد. تنها به  
 سابقه استعداد نظری و جلی اش  
 به این مقام رسید. یا اینکه مثل  
 همه هنرمندان بزرگ جهان  
 آتشی لغانی در دل داشت که او  
 را میسوخت آتشی سوزان که  
 فقط با ایجاد آثار عالی هنسری  
 تسکین می یافت.  
 آری! او - راج کپور، آتشی -  
 مقدس را در سینه اش فروزان -  
 نگه داشته بود. و آن عشق بزرگ  
 او بود عشقی که تا آخرین دم -  
 حیات او با او بود و شاید پس از  
 آن نیز. عشق او به نرگس آن -  
 ستاره بزرگ سینمای هند، را -  
 بطه عاشقانه آن دو چیزی بود  
 اشرفی: نرگس همراه هستای او بود  
 راجکپور نخستین بار در سال ۱۹۴۸  
 به خانم نرگس رفت. از وی تقاضا  
 کرد تا در فلم (( آگه )) بحیث -  
 ستاره فلم ظاهر شود. مادر نر -  
 گس پیش نهاد راجکپور را رد کرد.  
 اما بنا بر اصرار برادرانش مادر او  
 راضی شد تا نرگس در آن فلم بازی  
 کند.  
 چندی بعد نرگس به خواهر  
 خوانده اش، نیلم، گفت:  
 (( سرخک (راجکپور) با من سرسری  
 را آغاز کرده است.))  
 همین این عشق نخست به -  
 دستان راجکپور فروخته شد و اما  
 نرگس هم هیچگاهی نگذاشت  
 شعله آن فروکش نماید. نرگس در  
 نخستین روز سال ۱۹۵۰ به این  
 عشق نزد نیلم اقرار کرد. پس از  
 آن هیچ چیزی نمیتوانست آنها  
 را متوقف سازد. هیچ چیزی نس -  
 توانست آنها را از هم جدا سازد.  
 در بین آنها یک خط فاصله هم  
 وجود نداشت. نرگس برای راجکپور  
 معنی زنده می را با تمام بهنای  
 و همت و بودش داشت.  
 گاهی دو انسان یکجا میشوند،  
 همراه میشوند، هیچ چیز نمیتواند  
 آنها را از هم جدا کند و همین بود  
 عشق. آنها دوست میداشتند.  
 دعوا میکردند، اشکها - جنگها  
 حالات ویژه تعصب گیری، یگانه گی  
 و وحدت آنها چون یک روح شده  
 بودند.  
 نرگس الهام راجکپور بود و فلم  
 های شان توره این الهام  
 بودند. آنها تعصب گرفتند که با  
 هم ازدواج کند. اما تغییراتی  
 در قانون ازدواج بدید آمده بود

و نمیتوانستند با هم ازدواج کنند.  
 نرگس به وزارت هاورد ادگاه ها  
 رفت. دعا کرد. اما قانون ازدواج  
 هند وها اجازه ازدواج در دم  
 را میداد.  
 نرگس نویسد شده بود. چندی  
 بعد قرار شد تا او در (( مسادر  
 اندیا )) نقش ایفا کند. با سونیل  
 دتیه بیلی همرا رفت. بعداً -  
 شایعه بی بخش شد که نرگس و -  
 سونیل دت با هم ازدواج میکنند.  
 نخست هیچکس این شایعه را  
 باور نمیکرد. اما بعداً شایعه  
 تحقق یافت. نرگس و سونیل دت  
 ازدواج کردند. راج کپور که  
 گنج و بیعت شده بود، نمیتوانست  
 حادثه را باور کند. او سر از -  
 شنیدن خبر ازدواج نرگس با  
 سونیل دت، دستان خود را با  
 آتش ته سگرت سوختاند تا مطمئن  
 شود که خواب نمی بیند.  
 راج کپور عادت داشت تا  
 تجربه های زنده گیش، شادیها  
 اندوه ها، حسرت ها و آرزوهایش  
 را در فلم هایش بریزد.  
 او در مقاله بی که در سال -  
 ۱۹۵۷ در فلم فیرا انتشار داد -  
 نوشت: (( مردم یاد داشتهای  
 روزانه شانرا می نویسند. اما من  
 فلمنامه می نویسم. زنده می من  
 مثل یک فلمنامه است. هر حادثه  
 هر سخن و هر گفته، درخشش هر  
 رنگ، هر صدایی و هر چهره داغ  
 خاطره های دیروز بر هجران را  
 دارد.  
 من همه چیز را که برایم اتفاق افتاده  
 است، هر هیجانی، هر تجربه می  
 هر فعل و انفعالی را مثل همین  
 دیروز بیاد دارم. و بنابراین نوشتن  
 نخستین فلمنامه ام آغاز میگردد.  
 فلمنامه آگه))  
 و چنین است که خاطره های  
 زیبایی عاشقانه او، حسرت ها،  
 داغ ها و شکست هایش به ویژه  
 در رابطه با عشق بزرگ او (نرگس)  
 درونمایه هماز فلم های اوست.  
 راج کپور روز ۴ جون ۱۹۸۸  
 درگذشت. و اینکه کسانی قلم  
 بردست نهسته اند تا فلمنامه  
 زنده می بر بار او را بنویسند.  
 زنده می مردی را که بخش قابل  
 ملاحظه ارزشمندی از میراث  
 سینمای هند به او و کار بر تلاش  
 او پیوند خورده است. مردی که  
 عاشق زیبایی بود و میگفت:  
 (( زیبایی باید روح هر فرم فلم  
 باشد.))

# گذم و شطرنج

بقیه از صفحه (۶۳)

تو با خواستن باد آتش ناچیزمقام  
 و نرگی من بی اعتنائی و بی احترامی  
 کردی، خوب دیگر برو مستخدمین  
 من بوجی گندم ترا برایت حساب  
 کرده خواهند داد.  
 ستال بخندی زد و از در پارحاکم  
 خارج شد و در بیرون قصر انتظار  
 کشید. موقع چاشت از مخرج  
 شطرنج یاد کرد و کسی را فرستاد  
 تا اطلاع حاصل کند که آیا ستال  
 بی شعور جایزه محقر خود را -  
 گرفت یا نه؟  
 احوال آوردند که: ریاض  
 دانهای دربار تعداد گندمها را  
 محاسبه میکنند. اوقات حاکم تلخی  
 شد. احوالات نداشت که اجراءات  
 دستورش بتا خوب بیفتد.  
 عسرتی حاکم میخواست  
 استخراج کند و باره برسد:  
 - آیا خیلی وقت است که (ستا)  
 بوجی گندم را گرفته و حصار نصر را  
 ترک کرده است؟  
 جواب دادند که ریاض دانهها  
 بدون حسنگی مشغول محاسبه  
 استند و امید دارند که قبل از سپید  
 دم کار محاسبه را پایا یان برسانند  
 حاکم با خشم فریاد زد:  
 - احقما چرا این کار را اینقدر  
 به عقب می اندازید. فردا قبل از آنکه  
 بیدارشوم، باید تا آخرین دانه  
 گندم به ستاد اده شود. من هرگز  
 درباره دستور نمیدهم.  
 صبح به حاکم اطلاع دادند که  
 نماینده ریاض دانهها اجازه ملا -  
 قات حاکم را میخواهد، حاکم  
 اجازه داد. پس از آنکه نماینده  
 ریاض دانهها داخل تالار نشد  
 حاکم با تندی گفت:  
 - قبل از آنکه بخواهی درباره  
 کار خود صحبت کنی، بیخوام  
 بدانم آیا بلاخره جایزه ناقابل  
 ستا را به او دادی؟  
 پیروم ریاض دان یا ناآرامی گفت:  
 - بخاطر همین مطلب آمده ام،  
 مابدرستی مقدار گندمهای را که  
 ستا خواسته بود حساب کردم -  
 عدد بسیار بزرگ میشود.  
 حاکم با نفرد حرف او را قطع  
 کرد و گفت:  
 - هر چند زیاد بشود، گمان



# کروبی چیست؟



بقیه از صفحه ۴۲  
 کمروزی نتیجه و محصول تشویشی است که شخص از ناحیه قضاوت دیگران در مورد خود داشته و می ترسد که مبادا دیگران ارزش کمتری نسبت به آنچه که خود وی برای خویش خواهان است قایل گردند.

شخص مبتلا به بیماری کمروزی دارای نیازمندیها، صفات و علایق و ارزیابی های بخصوصی است.  
 شخص کمرو از مطالبه حقوق مشروع خود احساس شرمندگی مینماید. «احیاناً اگر حق خود را هم مطالبه نماید این مطالبه با نهایت کمروزی هذر خواهی و احساس گناه توأم است. از اظهار عقیده خود در حضور دیگران عاجز بوده و حتی عقاید منطقی و سنجیده شده و قابل پذیرش خویش را در محضر دیگران اظهار نمیتواند.

عدم مقاومت در برابر آسای قدرت و عدم توانایی دفاع در برابر اهانت دیگران برای وی امر کاملاً طبیعی است. شخص مبتلا به این بیماری خشم و عناد نفعی در ضمیرش را ظاهر «کنان مینماید اما تعاد وی حیثیت انبیا خشم و کین را ندارد.»

شخص کمرو از هرگونه خود نمائی متنفر است. متأسفانه انجمل اکثر کارهای مفید رابطه خطا خود نمائی تصور میکند. بدین ترتیب دایره تعالیف وی روز تار و روز تنگ و تنگتر گردیده و نمیتواند از استعداد و توانایی خود بصورت درست و موثر استفاده کند.

هنگام معاشرت با دیگران رنگ سبز گردیده و سرش را پایین اندکند و احساس خستگی و ناتوانی میکند. شخص کمرو به اثر کوچکترین تعریک در چهار نفس تنگی گردیده از اختلالات هضم، بیماری های قلبی، زخم معده و سایر بیماری های ناشی از دریافت های ضعیفی شکایت میکند. درد منشا اندیشه های پریشان و ترسناک ظهور نموده و تشویش واضعاً در او راه سکوت و خاموشی می کشاند. شخصی کمرو به اشخاص و اشباهی پیرامون توجه کافی نداشته و از یکبار انداختن درست چشم، گوش و سایر حواس مردم گریزان است و اکثر «در انزوای بر میورد ناچار به خیالیاتی متوسل گردیده از درک واقعیت قضا یا رخدادها و ماهیت پدیده های دور رس عاجز می باشد در نتیجه عقاید واره وی غالباً با واقعیت تطابق نمی کند.»

شخص کمرو که بایستگان سازی و واقعیت ها بسوی دور و دوری کشانیده میشود.

بعضی هان تحت تاثیر تجارت تلخ زندگی تصور میکنند که هر قدر به نظرد دیگران بیشتر مظلوم جلوه نمایند به همان اندازه محبوبیت و احترام دیگران را جلب خواهند کرد. آنها بصورت ناخود آگاه به این نتیجه میرسند که از طریق خجالت، کمروزی و مظلومیت از یکطرف احترام، ترحم و توجه دیگران را جلب نموده و از جانب دیگر میتوانند به زندگی بی درد سر ادامه دهند. آنها این نقش را هنگام برخورد با اشخاص مختلف ایفا نموده و عادات میکنند که خوشترن راه همیشه خجول و مظلوم جلوه گریزانند.

احساس خصومت و دشمنی نیز بعضاً موجب کمروزی میگردد. **لذاتی و شسته های مبارزه با کمروزی:**

بمنظور تدای شخصیکه به بیماری کمروزی مبتلاست نخست از همه باید عقلی را تشخیص نمود که شخص را کمرو و خجالتی ساخته است. سپس سعی بعمل آید تا بیماری سرشت ماهیه کسکش های روحی خویش می خورد. به بیماری کک شود تا شخصیت واقعی خود را دریا. تصور حقیقت زندگی را درک کند. بیماری باید هر روز تعدی صواب نماید. هنگامیکه در محضر احساس آرامش نمود دست در پیشی راه طرف شخصیت نارمید و روان کودکی که در ناخود آگاه ذهن وی پنهان برده است دراز کند و آرزوی دوستی خویش و محبت دیگران مطلق سازد. به بیمار ششم شود تا در آینده سعی نکند که اشخاص دور و بر خویش را با استفاده از تجربه ظاهر به مظلومیت تحت تاثیر در آورد و از طریق مظالم جلوه دادن خویش دیگران را اجور

نسازد که بر او دست بردارند بلکه خودش نسبت به خود عشق علاقه و احترام قایل گردد. و بیاید بود که دیگران نیز بهی احترام دارند.

بیمار باید قبول نماید که خواسته ها و تمایلاتی مانند خواسته های سایر اشخاص نیستند و مطلوب بوده و این قبیل تمایلات در همه اشخاص سالم وجود دارند. بی بایست معتقد گردد به اینکه تمایلاتی که فعلاً پایه و اساس بیماری او را تشکیل داده اند اصلاً پایه و اساس سلامت جسمی و روانی انسان محسوب میگردند.

بنابر آن آدانه زندگی از طریق تظاهر به مظلومیت حربه ای است ناپسند و قابل تعویض. شخص کمرو را باید از وجود احساس حقارت در روی آگاه ساخت تا سعی کند عقلی حقارت را تشخیص و تا آنجا که ممکن است اعتماد اد های خود را تیار از دهد و به خصلت های پسندیده خود اتکا نماید.

پس از آنکه بیمار این حقایق را درک نمود از او میخواستند که با دریافت های مزبور بنای مبارزه را بگذارد و برای انجام و اجرای آن اموری که از آنها وحشت داشت قلم نماید شخص کمرو باید در ریات های خود را مخا. طلب قرار دهد و بگوید که «من سرشت واقعی شمارا شناخته ام. خوب میدانم که شما بعد از این قدرت آزار ده مراند آید. خطری که منی پنداشتم در وجود شماست اساساً وجود ندارد.»

همین ادراک او را در تجدید نیروی صواب کک نموده و در داشتن گام های پندی را برایش آسان تر میسازد. هر انداز که بیمار در مقابل دریافت های که در کین روشنفکر اند بهتر مقاومت نماید و در راه جلوگیری از آنها مبارزه نماید زود تر بهبود می یابد.



درخانه می توان در قرن ۲۰ دو مرحله را از هم تفکیک نمود. مرحله رشد سرسمل اور طول عمر و مرحله کاهش رشد طول عمر با پیدایش گرایش به مرگ می در کشور های پیشرفته اقتصادی نظیر به شرایط مساعد.

با وجود پیشرفت طبابت در تمام کشورهای پیشرفته اقتصادی این گرایش نقی حفظ گردیده است.

**چرا زنان بیشتر عمر می کنند.**

آشکاراست که در زمان باعمر طولی زنان نسبت به عروسلمی مرد ها بیشتر میباشد. در اتحاد شوروی این تفاوت به ده سال می رسد. (طبق آمار ملل متحد، در سال های ۱۹۷۷-۱۹۷۸ صرف در یوتان، نپال، پاکستان و سری لنکا و ایران سالهای ۱۹۷۶-۱۹۷۷) که در این کشور ها بیشتر نسبت به زنان بود. اگرچه در هرگاه به ارقام احصائی توجه نمائیم خواهیم دید که در زمان های گذشته تفاوت بین طول عمر زنان و مردان خیلی کم و حاکی وجود نداشت صرف در دهه های اخیر این تفاوت به سرعت افزایش یافت. درین جا به چنین نتیجه می رسد که علت افزایش تفاوت طول عمر مرد ها و زنان را باید در چگونگی شکل زندگی انسان امروزی جستجو نمود. تقریباً تمام اشتراک کنندگان کنفرانس در مورد مسایل تفاوت های جنسی در مرگ و میر که در سال ۱۹۸۱ در استرالیا برگزار گردید، بهمین نتیجه رسیدند.

همین نکته نظرا در مورگان امیکانی بنام سیوئیل پرستون تعقیب نموده، می گوید که کشیدن سگرت ضرر اساسی را به صحت مرد ها وارد مینماید. ولی باید به خاطر داشت که در سال های اخیر در بین زنان هم کشیدن سگرت افزایش یافته است. نامبرده در تحقیقات خود درین زمینه ارقام را در مورد مرگ و میر مرد ها و زنان سنین ۶۰-۴۰ سالگی که سگرت می کشند و کسانی که سگرت نمی کشند، ارائه می کند. معلوم شد که مرگ و میر مرد های که سگرت می کشند دو مرتبه بیشتر نسبت به مرد های است که سگرت نمی کشند. و این رقم در بین زنان هم به نسبت افزایش رانشان می دهد. نامبرده میگوید علت آن اینست که زن های سگرت کش هم بقایه مرد ها کمتر سگرت می کشند و این سبب کمتر از مردان مشغول می گردند. بسیاری از دانشمندان باین عقیده اند که علت اساسی تفاوت در مرگ و میر مرد ها و زنان عبارت از سلك های خطرناك و ضرر کار میباشد که مردان به مثابه نایندگان جنس نیرومند پس از اشتغال دارند. البته تلم علل یاد شده سبب کاهش طول عمر می گردد و باین ترتیب ما باید توجه نمائیم که مرگ و میر مرد ها در تمام دوره های

عمر نسبت به زنان بیشتر میباشد. چنانچه مرگ و میر بحران نوزاد نسبت به دختران نوزاد بیشتر است. با وجود آنکه در این جا الکلیم و باسلك های خطرناك کار، دخیل نمیشاند. و ۱۰- کیو داکیان کارمند آکادمی علوم اتحاد شوروی در این زمینه فرضیه را پیشنهاد نمود که طبق آن زیاد بودن طول عمر زنان ناشی از خواص عمومی بیولوژیکی آنها میباشد. نامبرده می افزاید که جنس مرد نظریه بسیاری علام ارکانیم ضعیف تر میباشد. باین معنی که در بین مرد ها انسراه ضعیف موجود اند که قابلیت زیست را دارا بوده و در برابر محیط خارجی در برابر استقامت میباشد. به نظر او، آکیان علت زیاد بودن مرگ و میر مرد ها و طول عمر کم آنها همین میباشد. باین ترتیب، نظریه مرگ و میر در جنس مرد ها نظریه اینکست است. انتخاب طبیعی بیشتر در مرد ها می باشد، در نتیجه در میان مرد ها در مجموع همیشه کیو داکیان بسیار کم و در نظر می رسد. اما در کنار تکامل درونی در کشور نظریه گفته ۱۰- انستین باید اثبات خارجی هم داشته باشد یعنی بافاکت های طبیعی ثابت گردد. ولی تلم احکام تیوری فوق الذکر ثابت نگردیده است.

چنانچه نظریه فرضیه کیو داکیان، قهرمانان طول عمر باید مردان باشد. واقعا هم نظریات در مورد اینکه انسانهای دارای طول عمر زیاد از جمله مرد ها می باشد، خیلی گسترش یافته است. اما هر متخصص در مورگان باین عقیده است که این نظریه اشتبا آمیز میباشد. نظریه ارقام کشورهای گوناگون می توان دید که تعداد اشخاص دارای طول عمر زیاد در زنان بیشتر نسبت به مرد ها میباشد. مثلاً در بریتانیا از جمله ۲۹۰۰ نفر دارای طول عمر ۱۰۰ سال و بیشتر از آن تعداد زنان به ۲۲۶۰ نفر و مرد ها ۲۴۰ نفر می رسد.

همین قانونندی در اتحاد شوروی نیز نظریه می رسد. چنانچه نظریه ارقام سال ۱۹۷۰ حتی در (قهرمانان) هم زیاد اضافه تراز ۱۲۰ ساله تعداد زنان نسبت به مرد ها بیشتر میباشد. در برابر ۱۰ مرد ۲۲۱ زن قرار دارد. جهت دیگر فرضیه مذکور گواه آنست که با بهبود شرایط زندگی و رشد آن تفاوت طول عمر متوسط مرگ و میر بین مرد ها و زن ها باید از همین بود. به علاوه کیو داکیان می تواند که در شرایط (آید بال) طول متوسط عمر مرد ها باید نسبت به زن ها بیشتر باشد. اما در واقعیت امر گرایش کاملاً معکوس نظریه می رسد. با افزایش رشد عمر متوسط، تفاوت از نگاه جنسی درین زمینه بیشتر می گردد.

نظریه تحقیقاتیک صورت گرفته آشکار میگرد که در کشورهای پیشرفته کاهش مرگ و میر زنان که همسال نسبت به مردان به سرعت بیشتر چشم می خورد.



**افسردگی های...**

بقیه از صفحه (۷۱)

رفع شده بود و همینکه دوباره به محل زندگی خود برگشته بود، افسرده گی اش باز شروع شد. بود. سال دیگر که در فاصله کوتاهی هوای تابستان بعلو غیر منتظره ای خنك شده بود، این زن باز احساس کرده بود که افسرده گی وی درین مدت بهتر شده است. دوکتور (یوسویر) که تحقیقات در موسسه صحت روانی امریکا به نظرا و انجام میگرد در مورد آن به آزمایش پرداخت. به این ترتیب که آئزن را مدت پنج روز در خانه ای دارای تانپر مطبوع نگهداشت و از او خواست که هر روز بانه در دقیقه دوش سرد بگیرد. قبل ازین آزمایش و در طول درمان، و همچنان بعد ازین دوران، ازین دوکتور روان شناس در جریان آزمایش خواسته شد که این مورد درمان را ببیند و وضع روانی او را ارزیابی کند. نتیجه این آزمایش نشان داد که افسرده گی این زن در طول استفاده از دوش آب سرد تا حد زیادی رفع شده بود و پس از نه روز، بعد از قطع کردن آب سرد شدت یافته بود. اکنون موسسه روانی امریکا در نظر دارد که آزمایش دقیقتر و وسیعتری در زمینه درمان افسرده گیی تابستانی از طریق کاهش حرارت انجام دهد. هم اکنون قرارین زیادی در دست است که انرژی، چه بصورت حرارت و چه بصورت نور از عوامل بازآفرنده گی وسای ناراحتی های روانی است.



بقیه از صفحه (۱۹)

نماینده گان مجامع علمی جهان شریف تر، مؤثرترین و باوجدان تر از دیگران اند. با وجود این درباره چیزی که بطور مثبت می اندیشم اینست که آنها ( دانشمندان ) - در ارائه یی بیشتر داشته و در زمینه سنجش دقیق و بیرو سواس اعمال شان و پیش بینی نتایج ممکن و صحیح بیشتر تمایل دارند. - عزیزه ذاتی حفظ خودی انسان به مثابه یک نوع بیولوژیکی با چنین هشپاری بنیاد امید های ماست. مهم نیست چه زمانی حکومت ها تجربه های ضد انسانی مثل آمیزش و بیرون انسان با حیوان و یا بازم تجربه های وحشتناک تر روی مواد ژنتیک انسانی را - تجرم میکنند. چنین به نظر می رسد محققانی که به خاطر بررسی مردم افرا کشته

## بوزینه - انسان ...

پول یا بخاطر یک هیجان ناهنجار برای آموختن درسکوت لایبراتور های خصوصی خود کار میکنند. همیشه مرگه را برای بشریت به ارمغان می آورند. اما در حال حاضر برای یک دانشمند دشوار و حتی از نگاه علمی غیر ممکن خواهد بود تا به تنهایی چیزی جدی را خلق کند. چه او بخواهد یا نخواهد باید طریق تماس و ارتباط را با همکاران خود پیدا کند و اینجاست که بصورت و ثابت اندیشی جمع علمی بصورت یک کل نقش تعیین کننده و قاطع را ایفا خواهد کرد. یک دانشمند و در حقیقت یک حرفه بی ایجاد گر مثل بازرگاری - است که بیشتر از آنکه تماشاچی

به او نیاز داشته باشد، او خود نیازمند تماشاچی است در واقع سراسر کار و فعالیت او مستلماً تمام زنده گی او مربوط به عقاید و نظریات همکاران اوست. تاریخ قضا یابی را به خاطر دارد که ضمن آنها نظریات و عقاید جمعی نقش قاطع و سود مندی را برای مردم جهان ایفا کرده - است. فی المثل تیوری انتخاب نزادی را در نظر بگیریم. تیوری اصلاح و تکمیل (پرورش بشر) به نظر می رسد. اما وقتی دانشمندان جهان به خطرومن می خواهیم بگویم به غیر اخلاقی بودن تقسیم بشریت به خالص و ناخالص یا

مفسرین این تیوری و این روش - خود شان را در رتبه های عقلانی و روشنگرانه یا نمتند. این تیوری ضد بشری به ساده گی درسکوت - اهانت آمیز اکثریت دانشمندان ازین رفت. بسیار بسیار تقریباً همین حادثه علیه تمایلات به خاطر تجارب ژنتیک که خطری عظیمی را متوجه بشریت ساخته بود اتفاق افتاد. خطرومگرایی که بخوبی - برای متخصصان معلوم بود، جمع دانشمندان را واداشت تا بیهودگی اثرا اثبات کنند. طوری که من ملاحظه میکنم در مساله کنونی نیز چیزی مشابه اتفاق خواهد افتاد. اینجا خطر اندک و کوچک نیست. احتیاط و ملاحظه عقلی و اخلاقی بشری بدون شک میدان را خواهد برد.

## ترس از پیروی ...



بقیه از صفحه (۶۱)

ج - من روزنامه های جدی را میخوانم و آنگاه از شایعات و حرفه شادانم بپایگاه خونبخت بگوشه می گردم میگردید که انسان فکر میکند واقعا گره میکند. آیا امروز فکر میکنید که دیگر گره کنید؟  
ج - آیا برانستی فکر میکنید که با گذشت زمان درد فراموشی - میشود. بهر صورت، اگر سالها به عقب برگردم من هیچگاه انسان نگریسته ام. من از جمله کسانی استم که اشکها را میخورم تا در دیده ها قوی معلوم شوم زیرا مردم اشخاص معیبت رانی هستند - حرفه کدام فلانها را دوست دارید؟  
ج - آخرین اموراتی را میخوانم: میخواهم این علم عالی را بازم بینم و فتنه در تلویزیون فرانسه مصاحبه جالب برساند و بر تلوویزیون را دیدم این مرد خارق العاده پیش از دیدن فلم مسحوم کرد.  
ج - آیا این واقعتاً دارد که در قطعه بازی میخواهید حتما برنده شوید؟  
ج - بله - هرگاه بازی کم میبوم. بهمین سبب و سببیکار، کارگردان مشهور ایتالیا همیشه مرا (( انسان برنده )) خطاب میکند.

## کمیسار کتانی

بقیه از صفحه (۱۹)

که او هم مثل کتانی راه مبارزه - علیه جنایت را در پیش گرفته. کسه نقش آن توسط اکثر سبب زیبایی - فرانسوی (( باش سیمایاری )) اجرا میگردد. علاقتی او و کورادیه احساس قوی تبدیل میگردد. اگر چه کیسار میخواهد او را از راه - انتخاب شده اش مانع شود تا به سر نوشت معشوقه هایش از اختیار های اول، دوم و سوم به سرگم و تنهایی نینجامد.

## قو قو سیه فروشی

### صدف

قرطایه مورد ضرورت شاگردان و محصلان را عرضه میدارم. مجد و روزنامه اثر و نحوه تاز به قیمت همین بست آورید. آدرس: ده افغانان

## سقط جنین ...

بقیه از صفحه (۷۶)

در نظر گرفته شده است. اما سالانه درین کشور حدود ۱۰ میلیون سقط صورت میگیرد. در برابر هر هفت زن برازیلی که حمل میکنند، ده زن به سقط جنین اقدام میکنند. و از هر ده نفریک نفر میمیرد. به این ترتیب سالانه در حدود چهار صد هزار زن از سقط جنین غیر صحتی میمیرند.

وضع حمل غیر طبیعی و سقط جنین قاتلان اساسی مادران جوان بین سن ۲۰-۳۰ در کشورهای جهان سوم میباشند. در برزیل برای زنانیکه بطور غیر قانونی به سقط جنین بپردازند از ۱ تا ۲۴ سال حبس



# غم مگوه...



د (۱۵) مخ پاتې

زما سندرې چې خوک ووايې زه خوشحاليتم لکه حتما هغه زما سندرې خوښه او قبوله کړې ده ولې پدې شرط چې سندرې د اصل غوندي بڼه وای ترخو چې د سندرې کیفیت اولد ثله منځه ولاړ نه شي . لکه انجلې بنرجس هغه يې سندرې چې زما (( اي د زړه آرامه )) سندرې په بڼه وای او زما په بڼه خوښې . تاسې زياتره د کومو شاعرانو شعرونه خپلو سندرې ته خوښې ؟ زه د مشخصو شاعرانو شعرونه نه انتخابم . خواکړه د لطيف شعرونه وای او د هغه په خط کې د نورو شاعرانو شعرونه د لطيف په مشوره خوښم . زه پرته د هغه د مشورې شعرونه خوښم . لکه زما رهنا او مرستندوي دي . تاسې د لطيف د مرستې په هکله وویل ، ولې هغه موده د مخه داسې گوټگوسې پکې ترغوز وکړه چې کسې ستاسې د شريك ژوند د پيالونو نړۍ د لاسه اوسره جلا شوې پاست . . . د دد پوهنرمنده په هکله نوي خبره نه ده . کله چې پوهنرمنده پوخه ناخه شهرت او محبوبیت لاس ته راوړي بيا د عين خود خواه او متمصبو خلکو د سترگو افري شي .

پدې اده چې زه د خپل شخصي ژوند مخه د پر رضایت لرم . په مينه مو واده کړې ، د زې ماشومان لرم او په مينه سره ژوند کوو . خدای مه کړه که داسې او زې رشتيا واي نو ورته په ماسکه کړې پوږې . اوبدي هکله چې غني کسان وايي کله چې ستاسې سندرې د تلونيزون په پرده راشي لطيف تلونيزون گل کوي ، هغه وايي ؟ پداسې حال کې چې په تنده کې يې دا خوښۍ نېسي ليدل کېږي وايي :

داهم د مخکينې خبرې په شان بالکل فلطه ده . کله چې زما سندرې خوښې سپرې مې که په هر کار پوخت وي هغه پرېږدي او د تلونيزون مخې ته بحان رارسوي

غزې اوچتوي اوبه مينه يې ترپايه گوري .

تاسې بهرته هنري سفر لرود ؟ هغه ووايم ، زړه مې داغ داغ دي . وروسته د پيرولونو پوخه وخت د مخه د ثور انقلاب د کاليزي زمانو لخوا پاره په مسکو کې پاچاښکي لگاؤن له پاره زه اوبه هنري په له انتخاب شوو موز په بڼه مينه يوه نيمه مياشت تمرين وکړ . نوي سندرې موکوپوز او تمرين کړې ولس له بده موزه زمونږ تگې يې کسې کړې او زمونږ په بخاي يوه بله هنري پاره کاندې شوه . داسې حرکت د يوه هنرمند له پاره د پوخو روزنې او تحقيرآمیزه دي . هيله منده يې چې راتلونکې کې د پوهنرمنده په وړاندې داسې يې مسووليت عمل ونشي .

تاسې که د خپل هنري ژوند د يوې خاطرې په باب هغه ووايې ؟ لوستونکو ته به په زړه پورې وي . يوه ورځ په ميله پال هوتل کې د پښتونستان د جشن تجليل وه چې موز بايد يکې ملي جامې افوستي وي . خو رنگه چې مانه درلودې او راد پوښ زما په اختيا رکې چې بايد را کړې وي ، رانکړې نو ناچار د پردې جامې مې موقتي وا فوستې . اولکه چې محفل ختم شو . جامې مودلې کړې او بيرته راستانه شو . خو په لار کې جامې کم ظالم ترگوټو کړې وي او بيرته ماته روانه رسيدې او جامو د دوه ساتو افوستو په بدل کې لس نيم زره افغانې تاوان ورکړم .

تاسې په خپل هنري او شخصي ژوند کې هغه آرزو لري ؟

په شخصي ژوند کې مې د يو کور درلودل يوازينی آرزو ده . لکه د کورنه درلودل زما د هنري قضايت په وړاندې خنډونه رامنځ ته کوي ، اوبه هنري ژوند کې هيله منده يم د مشق او تمرين زمينه راتيه برابرې شي چې البته د کورنه ترلاسه کولو سره مې د اهيله هم ترزيات حده ترسره کېږي .

تاسې ته ژر تر ژره د کور د ترلاسه کولو په هيله .

بقیه از صفحه (۲۳)

ساموئل تمام شب را از يك پهلو به پهلوې د پگړ د وړ زږد وخواپ به سرافش نمی آمد . کوشيد تصور کيد که اگر هکس هاب د ست زښ بيافتد چه عکس العملی نشان خواهد داد بدن نشه جا بجا سکه خواهد کرد .

زنگ تيلفون درست ساعت هشت به صدا درآمد ساموئل همينکه گوشي تيلفون را گرفت مرد د پوزې پرسيد !

فکر تاثير کرد پند ؟

ساموئل جواب داد . پلی .

ميخواهيد تکيف عکس هارا د وپاره برپايې شما بد هم يانه ؟

پلی خولهش ميگم .

ولې مفت ورايگان نمی دهم حاضر معامله کم .

چقدر ميخواهيد ؟

پنجصد پوند .

مرا بجا ي کسی ديگر اشتبا ه کرده ايد . من آدم پولداري نيستم و مجموع ما پد اتم ماهانه فقط ۱۰۰ پوند است .

اين بما مربوط نيست . هر طور شده پول راتمه کيد . از بانک قرضه بگيريد و زود بياريد . همين اشپ ساعت هشت د پارتيلفون مې کم . اين را گفته و گوشي را گذاشت .

ساموئل سيماي خون سرد خود را پيداکرد . نزد زښ رفت ، اورا پوسيد و خانه رايه نقد اداره ترک کرد . درلندن به جاي رفتن به اداره به يکي از يارکهاي شهر رفت وروي چوکي نشسته به فکر نورفت . او در آن لحظه به تصميم گرفتن احتياج داشت ، اما در آنجا هرچه فکر کرد عقلش به چيزي قد نداد . به هر چيزي که فکر کرد رسوايي يې آبروي را در پايانش ديد . باخود گفت : اولاکه . . . پوند ندانم و اگر هم داشته باشم از کجا معلوم که کار در همين جا به پايان برسد . فرضاً اگر تکيف و فلسم عکسها را بدين مسترد کنند . ميتوانم بعد ساموئل از زښ به بهانه ترميم ماشين موتر اجازه خواسته و به گراچ رفت او در آن لحظت حساس زندگي اش احتياج ساعات نه ونيم پارک را ترک کرد و از نزد پکس بن فرقه تيلفون به شرکت بيمه تيلفون کرد که ميساست و برپاي سپري نمودن

وقت ، تصميم به رفتن به مغازه ها گرفت و چيز هاي بي رطبي از قبيل يك صندوقچه کوچک فلزي قفل رکلید دار مخصوص پول ، نيم کيلو پوره ، يك قطبي پودر ، و عدد چراغ دستی و مقدار ي هم پنهان کرد .

ساعت هشت ساموئل وزنشن نزد يك تلونيزون نشسته پوند که رنگ تيلفون بعدا درآمد . همينکه گوشي را برداشت صدای مرد ناشناس را شنيد .

مرد پرسيد : پول راتمه کرد پد اتاي نا تکين ؟

پلی .

تشکر . پس گوش هاي خود را خوب باز کيد . ببينيد چه ميگويم هرکاري ميگويم بايد مو بواجرا کيد . فرد اجاست همراه با پول سوار تاکسي شويد و به بل البرت

قهره يي رنگ را زير پهل کرد و در حقه تکسي خود راه پارک رسانيد . و در کنار رودخانه پاره افتاد و در قسمتي از راه در پوزي راد پد که مصرف ترميم موترش است او کلاه موتر را يي و دستمال گردني د و گردن نشايخته بود . او همينکه ساموئل راد پند گفت :

مکن است خواهش کم بمن کمک کيد ؟

ساموئل جانب او رفت . آنسر د اندکي خود را مصرف موتر نشان داده و به بهانه امتحان کردن سوار موتر شد . ماشين موتر را روشن کرده و دست را از پهل ساموئل روده و ياپک چشم به هم زد ن ناپد پند .

ساموئل داد زد . پس . . . پس تکيف ها .

# حريفی زرنگتر...

برويد . در آنجا به پارک لپا عرس يار وارد ميشويد و در مسير رودخانه بدين برويد انقدر پيش مې کم . اين را گفته و گوشي را گذاشت .

ساموئل سيماي خون سرد خود را پيداکرد . نزد زښ رفت ، اورا پوسيد و خانه رايه نقد اداره ترک کرد . درلندن به جاي رفتن به اداره به يکي از يارکهاي شهر رفت وروي چوکي نشسته به فکر نورفت . او در آن لحظه به تصميم گرفتن احتياج داشت ، اما در آنجا هرچه فکر کرد عقلش به چيزي قد نداد . به هر چيزي که فکر کرد رسوايي يې آبروي را در پايانش ديد . باخود گفت : اولاکه . . . پوند ندانم و اگر هم داشته باشم از کجا معلوم که کار در همين جا به پايان برسد . فرضاً اگر تکيف و فلسم عکسها را بدين مسترد کنند . ميتوانم بعد ساموئل از زښ به بهانه ترميم ماشين موتر اجازه خواسته و به گراچ رفت او در آن لحظت حساس زندگي اش احتياج ساعات نه ونيم پارک را ترک کرد و از نزد پکس بن فرقه تيلفون به شرکت بيمه تيلفون کرد که ميساست و برپاي سپري نمودن

اما صد ايش در هوا پيچيد و سرمت محو کرد پند . نا تکين سر جنبانده و شناک به شهر برگشت و به اداره رفت . . .

چند شب بعد ، وقتي زښ وشوهر مصرف نان شب بودند زنگ در خانه آنها بعدا درآمد . ساموئل همينکه درگشود خود را با قيا فسه مرد جدي مقابل ديد . ناشناس خود را مامون پوليس ( اسميلي ) معرفی کرد و آهسته گفت که ميل دارد با او چند کلمه خصوصي صحبت کند . ساموئل او را به دفتر کار خود برد و اتاق را از عقب بسته ، گفت :

براي شنيدن حرف هاي شان حاضر م .

مامون پوليس اسميلي ، گفت :

چند روز قبل براي پليس بخش ( متروپوليتن ) فرضي جهت بازديد و تحقيق باارتمانسي در مرکز شهر دست داد . همکاران من در يکي از خانه هاي ميز حد د سي . چهل کارت پيدا کردند که در آنجا آدرس و مشخصات تعدادي از مرد ها نوشته شده بود . هرکارت در پاکتي جا بجا شده و در آن پننج شش تکيف و تعدادي زيادي از

که او از طريق اين عکس ها پسر مشتريان فشار وارد ميکرد و پولس از آنها فراجنگ مې آورد . اين عکس ها را مې شناسيد ؟ مامون پوليس بيمه يي را از جيب د ر آورد و به ساموئل داد . همان عکسهاي بود که مرد ناشناس آنرا براي پيش فرستاده بود ، اما ساموئل طوري وانمود کرد که بار اول است که اين عکس ها را مې بيند . وحشت زده گفت :

واي خدای من ، اين کارها را کی عکاس کرده ؟ اگر بدست کسی بيافتد ميدانيد چه رسوايي به بار مي آورد .

مامون پوليس گفت : آقاي نا تکين ارتباط شما با فاحشه ها موضوع شخصي خود تان است و تا وقتي اين موضوعات از چوکات قانون يا فراتر ننگد ارد پوليس با آن کاری ندارد . اگر ميل شما خلاف قانون نيست ، عمل آن زي خلاف قانون است ، زيرا اويا انتشار عکسها از مردم پول بدست مې آورد . ساموئل از جانتگان خود ، گفت :

پلی وي مرد ها را بخانه دعوت ميکرد و همکارش از آنها عکس تحيه

ميکرد و بعد هم از همين طريق پول بدست مې آورد . حالا من است بپرسم با اين زږد در کجا وجه وقت آشنا شد پد ؟ بايد بگويم که جواب شما را ياد داشت ني گيم او با شرم جريان پانف . جمله و مطالبه معلومات سکسي د رباره آن زږد و پنهان به سراغ اورا حکا به کرد و سوگند خورد که اين اولين باري بود که او به زښ خيانت کرده است .

مامون پوليس پرسيد :

آيا بعد از ترک آن فاحشه او با هند سخن با شما تماس گرفته و عکس هاي شما فرستاده اند ؟

ساموئل مصرا نه سر جنبانده و گفت : نه ، شايد وقت اينرا نيافته اند شايد فردا مې فرد اتماس بگيرند و با عکس ها راه فرستند .

مامون پوليس خنده يد و گفت : چنين کاري را نخواهند کرد . زيرا پوليس تکيف ها و عکس ها را مصادره نموده است .

پوليس با تکيف ها و عکسها چه خواهد کرد ؟

به مجرد تکميل حقيقات آنرا ميسوزانند .

ساموئل گفت خداراشکر . ولسي آنها فرصت نيافته اند با من تماس بگيرند ، ما قربانيان چطور ؟

با آنها تماس گرفته و تا حد امکان آنها را جا پيداه اند .

همين اکنون همکاران من به سراغ هريك از قربانيان رفتند . اين عمل براي تکميل دوسيه لازم است ما تلاش مې کمم که کدام اشخاص را آنها جا پيداه اند . ما تنها به تحقيقات انگفاني کمم بلکه حساب بانکي آنها را نيز کتفول مې کمم و کوشش ميکنم آنها چه مبلغ بزرگي را از حساب هاي خود بدست آورده اند .

ساموئل گفت :

شهادت مرد ي را که آبروش را به خطر انداخت و به پوليس پراچمه کرد و جنايتکاران را بدست داد ، تحمين ميکنم .

نميدانم اگر من هم از جانب آنها مجازات پولس ميشدم چنين شهادتي ميدانتم يا خير ؟ از طرف ديگر نمیتوانم شما را در کم شما که زږد فاحشه و شريك او را اختيار داريد چرا از خود آنها حقيقتي نمی گويد ؟

مامون پوليس گفت :

آقاي نا تکين براي اينکه سو غفاهي رخ ندهد ، ما به مساله

آنانی که جا پيداه شده اند کاري ندانم ، بلکه تلاش ما براي کشف قتل است .

فرد اشپ ساموئل عکسهاي د و زږد سرپايي اش را پيش رو گذاشته و آنها را عکس ميکرد . ولي زوي يکي از آنان بشهر رفت کرد . عکس او را در کارخانه م سازي زبان جگه در حالیکه زوي يې نشسته بود نشا مبدان ساموئل فکر کرد :

خوشبختانه مامون پوليس ندانست که مې از زبان جنگتک شخصي م سازي بودم . ساموئل يکبار د ديگر عکس را مغرورانه عکس کرده و زير لب با عکس گفت :

... هر محصل سال اول رشه کيميا . . . به حق حرف هاي نشنيد . . .

ساموئل گفت :

قتل ؟ کدام قتل ؟ آيا ميخواهيد بگويد اين جنايتکاران غير مجازات قتل هم کرده اند .

نه . آنها کسي را نه کشته اند . بلکه خود شان کشته شده اند . از طرف آنان مجازات شده ، بالآخره به تگه آمده و آنها را به قتل رسانيده . توسط چي آنها را کشته اند ، با کله ؟

نه جانب مقابل هرکي بود من زږدک از آن بوده که با کله بکشد او به سراغ شان رفت باکت قهره يي ره راه آنها داده است . پاکت همراه با يك صندوقچه فلزي بوده و گویا در آن پول جا بجا شده بود . آنها تا کلید در قتل صنه و قچه انداختند مې که در صنه و قچه گذاشته شده بود من فرج شده و هر دو را جا بجا هلاک کرده است . ساموئل با چشمان وحشت زده به مامون پوليس ديد ، با تگه بر آورد . خدایا چه اتفاق وحشتناکي .

ولي نميدانم اين آدم معمولي مې را از کجا بدست آورده ؟

مامون پوليس با اندوه گفت :

آقاي نا تکين مې و خيلي مردم طرز ساختن مې را بلدند . مگسر فراموش کرده ايد که شورشيا آيلند چگونه روزها در گوشه و کنار لندن مې ميگذازند و هر جاي را که محتمل بگيرند به آغش ميکنند . امروز هر محصل سال اول رشه کيميا ميتواند مې بسازد .

ختم



# این صفحه را دست نخورده بماند

## گناه از کیست؟

یکی از خواننده‌گان همین صفحه نامه بی نورساده و در آن نوشته است: «... زنده کی من یک جهنم است، شوهرم که اینک به اسال است با او زنده کسی مشترک دارم، شب هانا وقت بخانه می آید و خالیا مست و از خود رفته... بهانه گیری روز جنگ وجدال نضای خانه ما را تارک ساخته است...» در پاسخ به این سخن خواهر ما باید گفت که شوهرتان نکاتی را می توان یاد آوری کرد: «ما از زندگی خصوصیات شوهرتان را می - های شوهرتان محبط کارش را می شناسید؟ آیا بعد از ۱۰ سال زندگی با او و ستایش اطلاع دارید؟ آیا می دانید؟ آیا محیط کارش را می شناسید؟ چه ارزشهای شما و نفورایی او را می دانید؟ آیا توقعات او برآورده شده؟ در سلیقه شخصی او برآورده شده؟ در روابط چه انتظاری دارد؟ آیا توقعات شما باید به این سوال ها جواب دهد؟ شوهرتان از شما گرامی عاقلی میان زن و شوهر درجه اول به او سستی دارد، اگر رهناسبات زن در ان صورت نیروی بزرگی برای جلوگیری از لاسردی ها بوجود می آید.»

### بیبی از وضع مهمل گنیزول نا اکتز متنی است:

در ۹۹ نیمی موزاد حمل سر اولین قسمت بدن طفل است که از رحم خارج می شود و در موارد عده بعدی نخست ناحیه سرین نوزاد نمود ارمی شود. در حالت اولی سر طفل چون تیغه بی، هنگام قشر و شدن به پایین، قنات ولادی راباز می کند و ولادت طبیعی صورت می گیرد. اما برای اینکه مادر بداند طفلش در چه وضعی در نتیجه ولادت خواهد شد، قبلا باید تحت معاینات و دکتر مربوط قرار گیرد و بابه کلینک های حمایتی مادر بداند. در مرحله اول که با توسع خانم های جوان توله می تواند به مرگ طفل بیانجامد و آن گناه از ولادت، برخی وضعیت های غیر طبیعی طفل و مادر را بررسی می کند. این مرحله ضروری است که ولادت در اری در ۲۴ ساعت طول می کشد و در ادامه می تواند به مرگ طفل بیانجامد و آن گناه از ولادت، قبل از پیشرفت مرحله اول باید به ستفاخانه مراجعه کنند و از اکتز متنی است: «...»

## نظر سقراط جنین

توانین سقط جنین از جنگ جهانگیریم بدینسو، در بسیاری از کشورها نافذ گردیده، اما میلیون هازن در سراسر جهان در محرومیت ازد سترسی به وسایل ضد حاملگی و خدمات صحی سقط جنین باقی میمانند. از جمله ۴۰ میلیون عملیه سقط جنین که سالانه در جهان صورت می پذیرد بیشتر از ۲۰ میلیون آن توسط پرستاران غیر ماهر و در شرایط غیر صحی اجرا شده و زنان را در معرض بیماری های مکرری و ساری و خونریزی درونی قرار میدهد. جود ی جالوکسن گزارشگر (۱) و ولد و اج انستیتوت واشنگتن دی سی (۲) درین زمینه می نویسند: (۱) سقط جنین غیر قانونی مسوول مرگ یک چهارم وحتی نصف یک میلیون مادرانی است که سالانه میمیرند، ۱۹ درصد این مرگ و میر در جهان مسوول اتفاق می افتد. (۲) بقیه در صفحه (۸۲)



# آيا خوبونه رېښتيا دی

د (٦٥) مخ پاتې

د اخبره مؤيدې باوري كوي چې عيني خوبونه حتماً موز ته له راتلونكي څخه خبر راکوي او - کله کله هر خوب سل په سلو کسي د واقعيت بيانونکی ندي . خو کله کله خوب که به وحشتناک ډول - وليدل شي او يا به خوشحالونکي توگه وي هماغه حالت بيانوي او کله کله بيا برعکس حالت. د مثال په توگه په ١٩٧٦ کال کې د مصر د لرغون پيژندني عمومي رئيس يو شمير داسې قيمتي شيان چې بيه يې مليونونه لروته رسيد له باريس ته په يوه نندارتون کې د نندارې د باره ليزل. خو هغه د شپې خوب وليد چې د ټولو لوشيانو وړ لو بڼه او بستر يې ترانس ته کړي خو په لاره کې له يوې شومې پيښې سره مخامخ کيږي او هغه مالونه خلک چور کوي. کله چې سهار له خوربه پاڅيد هر څه سوچ يې وکړ مناسب تعبير يې پيدا نکړ نو په قاهره کې د فرانسې سفارت ته - ولاړ او خپل خوب يې صفيير ته بيان کړ. خو صفيير هغه قانع کړ چې خوب هميشه يوخيال دي ته مالونه وليزه او خپله بيا خورجې وروسته باريس ته ولاړ شه هغه د اکارو کره خوبه هماغه زرخ لرغون پيژندونکی په يوه ترافیکي پيښه کې سخت تپي شواو دوه ورځې وروسته مړ شو. دې توگه مو زموږ چې علم د اسرار اميزو مسايلو په برخه کې به دې هکله بحث کوي، خود د دغسې شومو پديدو توضيحات ورکړي .

اوس مو چې دا ومانله چې داسې خوبونه وجود لري د دې خوبونو د خرنګوالي په علت څنگه سو - هيدې شو . مثلاً په ١٩١٨ يـو سري خوب وليد چې پلار يې د -

آيرلند په سواحلوکي پوتيزي - واقعيت کې هم همداسې يو ه پيښه رامنځته شوه. خو هغه د مخه تر هغې چې د ده پلار د مخکې تل ته د اوبو په فرمان ډوب شس خپلې مور ته قصه کړې وه . بنا يې نوموړي خوب لږ وروسته تردې - چې د هلك پلار په اوبو کې لاهو شي، ليدلې وي او د احم لري نده چې بنا يې په هماغه وخت - کې چې سري به اوبو کې وويده زوي يې خوب ليدلې وي يا لږ مخکې تردې چې هغه په اوبو کې وغورځي . د دې خبرې پسر - خلاف چې خوب د خوب ليدونکی له هيلو پرته بل شي ندي، ويلاي شو چې د ادمنلو وړ نده، چې يو زوي دې خپل د پلار د وويده و - هيله وکړي او داسې خوب دې د هغې د باره وگوري .

که داسې فرض کړو چې راتلو - نکي يې توگه پيشگوۍ کولاي شو خاصا بايد په شيزم حسن معتقد اوسو چې دغه راتلونکي لا پخوا په هغه حس کې موجود وه. دې معنی چې راتلونکي پيښې او - واقعيات هر ورو د تيري زمانې يو تير شوي تصوير دي او بله اچي د مخه تردې چې کشف شي را - منځته شوي دي .

د ليدونکي خوب په حقيقت کې يو ډول د هغې کورسټوف کولمب دي چې د زمانې په اوز د وگسې سفر کوي، يعنې کله چې کولمب له اروپا څخه د امريکې په لوري خپ - کت کوي خود انوي قاره کشف کړي لاد امريکې کشف په راتلونکي پورې اړه درلوده، خو په واقع کې امريکا ډيره پخوا موجود وه . - يعنې دا چې ډيره لايخواد ا قاره خلق شوي وه خو يوازې د دې - انتظارې درلود چې به راتلونکي کې هيوڅوک کشف کړي. زمونږ د - خيال اتريه هکله هم وضع همدغه ډول ده. هغه تجارب چې له - پخوا موجود وي د دې انتظار باسې خوبه راتلونکي کې د کاشفانو له خوا کشف شي او هغه پيښه چې بايد سباته رامنځ ته شي، پدې دليل مخکې تر مخکې خوب ته راغی چې د مخه به غير مادي نمره کې به يو ډول نه يو ډول - رامنځته شوي دي او دا پيښه چې رامنځته کيږي په اصل کې د هغه شي مادي شکل دي چې پخوا يې وجود درلود .

# بياييد خود را...

بقيه از صفحه (٦٣)

- ١- آيا ميتوانيد شاهد پيشرفت و ترقی اشخاص باشيد ، بدون آنکه اين حسن دشما ايجاد بشود که بايد هر چه زياد تر کار کنيد و با آنها رقابت وهم چشمي نماييد ؟
- ١١- آيا اين موضوع براي شما - قابل تحمل است که ببينيد در - محيط کارتان مثلاً يکتفرد يگر هم مورد توجه است ؟
- ١٢- آيا قادر استيد بدون آنکه بد انيد ديگران باشما هم عقيدت مانند د رگاري شخصاً تصمصم بگيرد ؟
- ١٣- آيا ميتوانيد برخود بقبولانيد که کس با عقيدۀ " تان مخالف باشد و پس از آنکه نظرش را بد يرفتيد همچنان به دوستی خود با او - ادامه بد هيد ؟
- ١٤- آيا براي شما امکان دارد به آساني نزاهي را که باکسي کرده ايد و يا شکايتي را از کسي داشته ايد ، فراموش کنيد ؟
- ١٥- آيا براي خود تقسيم اوقات روزمره طرح ميکنيد که کدام کار اول و کدام کار بعداً صورت بگيرد ؟
- ١٦- آيا توانايی انرا داريد که تغييری در رنقشه هاي خود بوجود آوريد ، بدون آنکه خم به ايسرو آوريد و خشمگين شويد ؟
- ١٧- آيا هيچ زميد انيد که وجود تن در هيچ جايی همچنان لازم و ضرر - وري نيست که بدون شما نشود کاري را انجام داد ، اين حقيقت را قبول کرده ايد يا ني ؟
- ١٨- آيا براي شما اين موضوع قا - بل تحمل است که کاري را که د ديگري شروع کرده به بايان برسانيد و يا مشکلی را که ديگران خلق کرده اند شما حل کنيد - بدون آنکه ناراحت شويد ؟



١٩- آيا وقتي که ديگران ميخوا - هند با تعلق و چالپوسي کاري را که نبايد انجام بد هيد ، بر شما تحميل کنند ، آيا قادر استيد ، روي عقيدۀ خود پافشاري کنيد و به چالپوسي آنها احياناً اهميتی قابل نشويد ؟

سوالات تمام شد و شما به همه آنها جواب ( بلي ) يا ( نه ) داده ايد ، حالا لطفاً به هر کدام از ( بلي ) هاي خود پنج نمره بد هيد و آنوقت همه نمره هاي پنج را با هم جمع کنيد ، اگر حاصل جمع نمرات ( بلي ) هاي تان هفتاد يا بيشترازان شد بايد بشما تبريک بگويم که انسان راحت استيد و اختلال عصبي و روانی - آشکاري نداريد و اگر حاصل جمع نمرات تان بين ( ٦٠ ) و ( ٧٠ ) شد باز جاي شکرش باقيست که ميتوله نيد مثل آدمهاي سالم به زندگي ادامه بد هيد و از ان لذت ببريد و اگر حاصل جمع نمرات تان بين ( ٥٠ ) تا ( ٦٠ ) باشد بسيار کم خويست ، اما لگر جمع نمرات - با شينتراز ( ٥٠ ) باشد ، اصلاً - رضايتمند نيست و بايد اقدام کنيد تا از ناراحتي و عصبانيت بد را پيديد زيرا ادم عصبي نه تنها زندگي را بکام خود تلخ خواهد کرد ، بلکه وجود او براي زندگي رواني ديگران نيز مضرت و بايد هر چه زود تر بفکر چاره بيفتيد که چاره آن اينست که اولاً خود را بشناسد که چقدر ميداند ، چقدر مقاومت دارد ، و چقدر راضح بد يراست و ثانياً فکرمغز خود را طبق قاعده سک انسان نورمال د قيقاً بکار بيندازد به اميد سلامت رواني شما .





# آورد اکثر نپاشد

# چه کنیم؟

## کمک های اولیه طبی

برای خواننده گان ما دلچسپ خواهد بود اگر برای جلوگیری از وقوع بیماریها و نتایج حادثات، جانی که دسترسی به داکتر ممکن نیست، اطلاعاتی را به دست آورند. این کمک ها در صورتی اولیه تقدیم نمیباشند. این کمک ها در صورتی مطرح است که امکان رسیدن به داکتر وجود ندارد. در صورت موجودیت داکتر باید حتماً به وی مراجعه شود. پیش از آنکه به کمک های اولیه فکر کرد باید یک قفسه ادویه نزد خود داشت. مواد اولیه ای که باید در این قفسه موجود باشد در شماره قبل ذکر شده است.

خوردن گان را خوب بیوشانید، ماساژ بد هید و سطح پوست را گرم کنید.

**سرمای خوردن کی (بخ زرد مکی) احتیاجات:**  
۱- قبل از اینکه مریض را به فضای پوشیده و محفوظ برسانید، او را بالابتن های پشمی بیوشانید.  
۲- اگر موضع سرمازدده هنوز بین حس بود در آب گرم مالش بد هید و یاد ریختن گرم به پیچانید.  
۳- اطراف موضع سرمازدده را ماساژ بد هید ولی هرگز روی محل را باد ست و یا با برف نمالید.  
۴- یک اشامیدن قوی مخصوصاً قهوه به بیمار بنوشانید.  
۵- ابله های ناشی از - سرمازدگی را دستمال نکند.  
۶- بد اکثر رجوع کنید.

**سرمای خوردن کی سر: احتیاجات:**  
۱- محلولی از پلی ۲- بنه مناسب ۳- قطره چکان بدون روغن برای بینی و یا همیشه ای که محتوی آن را بتوان با فشار خارج کرد.  
۴- درجه تب ۵- قطره چکان بانوک کوچک پلاستیکی.

**چه باید کرد:**  
۱- برای کودک مجرای - بینی او را با مقداری بنه که در محلول پلی - نوری نوردیده اید پاک کنید - یک قاشق چایخوری

۱- شخص ضعیف و خسته استقامتش در برابر سرمازاد یگران کمتر است.  
۲- قسمتی از بدن سرما

محلول پلی در اونس آب ۲- چند قطره در بینی بچکانید - برای اطفال که نمیتوانند بینی شان را بین کنند بایستی بعد از چکاندن قطره چکان را هسته در صورتی در ناخشان کنید و مایع درون بینی را با آن بیرون بکشید.  
۳- هرگز مبتلا به سرما خوردگی میشود باید استراحت کامل نماید.  
۴- مواد مایع بعد از فراوان به بیمار بد هید.  
۵- از بالا رفتن تب جلوگیری کنید.

**احتیاط لازم:**  
۱- اگر در سرما خوردگی تب عارض نشود ممکن است یک حساسیت باشد و اصولاً سرما خوردگی نباشد.  
۲- ولی آنچه که در ظاهر سرما خوردگی بنظر میاید ممکن است سینوس ها چرک کرده باشد.  
۳- همیشه قطره چکان را خارج از بوتل نگاهدارید و قبل و بعد از استعمال آن را خوب شوئید.

**حداکثر دوز و رنگش:**  
چه باید کرد:  
۱- اگر کودک کی پس از جریان فوق استفرغ کرد - بی اشتها شد، دهان، بینی و گوشش خون ریزی کرد و چندین ساعت رنگش پریده ماند و بنظر خواب الود و کسل آمد فوراً بد اکسر مراجعه کنید. کودک را آرام و بیعد انگهدارید و در اولین شب حادثه یکی دو بار او را از خواب بیدار کنید، تا مطمئن شود که حواسش بجاست.

**احتیاط لازم:**  
۱- اگر بر اثر ضربت، سرش متورم شد روی آن را بچکانید تا بجای اولی برگردد.  
۲- اگر کسی پس از افتادن از جایی یا ضربت خوردن بسرش حواس خود را از دست داد و از خود بیخود شد باید فوراً او را نزد داکتر برد.

**احتیاط لازم:**  
۱- هیچوقت کودک را بحال خود روی چوک بلند رها نکنید.  
۲- تا مطمئن نباشید که اطراف گهواره و یا تخت کودک بحد کافی بلند است او را تشرک نکند.  
۳- با وجود یک بر اثر ضربت سر انسان اغلب ورمهای بزرگ

۱- اگر کودک کی پس از افتادن از جایی یا خوردن ضربتی

می کند، اگر عوارض دیگری نداشته باشد نباید نگران شد زیرا ممکن است که تورم بر اثر باره شدن یکی از عروق کوچک زیر جلد باشد.

**گرمزادگی:**  
۱- آب نمک، نصف قاشق چایخوری نمک در یک سوم گیلان آب.  
۲- جای یا قهوه گرم چه باید کرد:  
۱- شخص گرمزاده رنگ پریده و پوست جسمش سرد دارد. نبضش ضعیف است و حرارت بدنش پایین است - ممکن است بیهووشی شود. اگر بیهووشی شد او را بیهوش بخوابانید.  
۲- محلول آب نمکی را که بطریق فوق آماده شده شش مرتبه به مریض بد هید تا د قاشق سوپ خوری نمک باور داده باشید.  
۳- قهوه یا چای گرم بخورانید.  
۴- اگر عوارض بر طرف نشود داکتر رجوع کنید.

**هکک:**  
چه باید کرد:  
۱- مریض اگر کودک باشد بوسیده قطره چکان باوقدری آب گرم بد هید - اگر آب ساده نمیخورد قدری بوره بآن اضافه کنید.  
۲- اگر کودک نباشد یک پاکت کاغذی باوند هید که در رو با بر بینی و دهانش بگیرد و دوازه مرتبه در آن نفس عمیق بکشد.

**احتیاط لازم:**  
۱- در اطفال کوچک هکک به علت اینست که کاملاً از معده شان خالی نشده است تا وقتی که هکک طولانی نشده است نگرانی موجبی ندارد.  
۲- ادامه هکک در اشخاص بزرگ توجه و دستورهای داکتر را لازم دارد.

**احتیاط لازم:**  
۱- در اطفال کوچک هکک به علت اینست که کاملاً از معده شان خالی نشده است تا وقتی که هکک طولانی نشده است نگرانی موجبی ندارد.  
۲- ادامه هکک در اشخاص بزرگ توجه و دستورهای داکتر را لازم دارد.

**احتیاط لازم:**  
۱- در اطفال کوچک هکک به علت اینست که کاملاً از معده شان خالی نشده است تا وقتی که هکک طولانی نشده است نگرانی موجبی ندارد.  
۲- ادامه هکک در اشخاص بزرگ توجه و دستورهای داکتر را لازم دارد.

**خون بینی:**  
احتیاجات:  
۱- مشکوله یا پارچه کپرس و آب پنخ.  
۲- گازبانند از باریک ۳- واسیلین ۴- اد ز نالین برای مصرف موضعی چه باید کرد:  
۱- مریض را آرام بنشانید و سرش را بصورت عقب خم کنید.  
۲- مشکوله پنخ یا پارچه را در آب پنخ کرده و پشت گردن مریض بگذارید.  
۳- اگر خون ریزی بند نیامد لوله بینی را که خون ریزی میکند با مقداری زیاد گاز که آغشته به واسیلین و اد ز نالین کرده اید به بندید.  
۴- تا چندین ساعت پس از بند آمدن خون، بینی را فین نکند.  
احتیاط لازم:  
خون بینی عادی در اطفال امر مهمی نیست و معمولاً بر اثر سرما خوردگی و یا نزد یک شدن دوران بلوغ بوجود میاید و نباید موجب نگرانی شود. ولی بهر حال متوجه باشید که اگر بر اثر خون بینی شدن مختصر، کودکی در صورت یا بینی ظاهر شود باید فوراً به داکتر مراجعه کرد.

**خفگی در اطفال:**  
چه باید کرد:  
طریق زیر برای مدد از ای طفلی که در حوض آب افتاده و یا بر اثر بوی گاز حالت خفگی پیدا کرده است بکار برید:  
کودک را روی دست راست خودتان سرزیر کنید. بطوریکه پاهایش از پنخ شمارا لمس کند. انگشت میانه دست راست را در گلوئی کودک فرو ببرید و زبانش را بیرون بکشید. بقیه دست راست شما حافظ کودک و دست چپ شما بالایی گردن و شانه اش قرار میگردد و از افتادن او جلوگیری میکند. در این حال بازوی راست را به طور زاویه قائمه بالا بیاورید. بطوریکه در هر دو دقیقه ۱۲ مرتبه دست شما بالا بیاورید و رفته باشد.

**چشم درد:**  
احتیاجات:  
۱- از زئول ۱۰ فیصد ۲- آب نمک رقیق - نصف قاشق چایخوری در ۸ اونس آب.

**احتیاجات:**  
۱- محلول بورو ۲- گاراستریل ولوکو پلاست ۳- مشکوله پنخ ۴- آب کالامین یا مرهم آن ۵- دواي ضد حساسیت (اگر بیمار مبتلا به حساسیت باشد) چه باید کرد:  
۱- اگر نیش حشره هنوز در پوست است باشد با مویچین آن را خارج کنید - محل نیش را با محلول یک در ده آب بورو تمیز کنید.  
۲- اگر محل نیش درد کند مشکوله پنخ بگذارید تا تسکین یابد.  
۳- برای جلوگیری از خارش روی زخم را هسته با مرهم یا آب کالامین مالش بد هید.  
۴- برای کسانی که مبتلا به حساسیت استند طبق دستورهای بالا دواي ضد حساسیت بد هید.  
احتیاط لازم:  
اگر محل گرمزادگی را بخارزند چرک میکند - چنانچه علامت چرکی ظاهر شد فوراً به داکتر مراجعه کنید.

**احتیاجات:**  
۱- از زئول ۱۰ فیصد ۲- آب نمک رقیق - نصف قاشق چایخوری در ۸ اونس آب.

**احتیاجات:**  
۱- از زئول ۱۰ فیصد ۲- آب نمک رقیق - نصف قاشق چایخوری در ۸ اونس آب.

این مسئله از امداد داد





یک سال از  
 وقفه...

پوست

فکر میکنم تا آن حد که ما خواهیم کرد بیشتر از آن هرگز حاضر نخواهیم شد. تمام صورتها را با صحنه های عشقی داشت ولی من تیره بودم.

چرا؟

اگر چه در کشور ما هم فلم های ساخته شده است بیشتر عشقی ساخته میشوند ولی من میخواهم زیاده مردم تماشاگرهای کورکوزانه دارند.

یک هنرمند نباید از تفاوت مردم بشرد ؟

از تفاوت مردم نمیتوانم ولی تشنگی گسسه (قاسم) بسیار زخم میدهد. اگر چه همین مردم هستند که ازین عاده لذت میبرند در حالیکه من

دختری ازیک فامیل متوسطم. فقط از سره و خود میخواهم که هنرمندانه رانویس کنم.

در باره تحصیل سینمایی چه میگوید ؟

من در رشته سینما هیچ تحصیل نکرده ام البته وقتی از ماکولت فارغ شدم و ماستری خود را هم گرفتم آنوقت در رشته سینما تحصیل میکنم فعلاً صرف به دانش استفاده افکار میکنم تا زمینه تحصیل مساعد گردد.

از کار با کلمه دیگرها خوششان می آید ؟

من تقریباً با همه دیگرها کار کرده ام. سبک کار هر یک را میگویم. تیب او طرز برخورد او را میگویم. فرق میکند لذا نمیتوان یک را با دیگری مقایسه کرد. شاید بتوان مقایسه کرد ولی من تاکنون مقایسه نکرده ام.

اگر فلم مشترک انسانی با سینمای خارجی ساخت شود تماشاگر خواهد بود در آن روی بازی کنید. آیا این آماده گی را دارید ؟

حتماً میباید زیرا همه تجربه خواهم اندوخت.

هنرمندان سینما زندگی پر ماجرا دارند. آیا این ماجراها در زندگی شما دیده است ؟

زندگی یک هنرمند سینما آنهم دختر در هیچ کشوری بدون ماجرا بوده نمیتواند. ماجرا در زندگی من دیده است ولی گوشیده ام که راجع به پیام.

شعبت یک دختر است آیا از برای تان سخت است آیا سبب ولایت تان آنست که خود را جوان نگه دارید. اگر مادر خوبی اطفال شما را زود بپر خواهند ساخت ؟

هرگز از برای خود مترسد ولی به باجه کسرد هیچ زمان میفرستد و این از توان من خارج است. من در هیچوقت هیچ کاری را در این فلم هنری ندیدم که خیلی بفرستد بود مراستی چشمان من بسیار از آنکه شدت.

اگر چه از ازدواج شهرتان اجازه داده کار در سینما را قطع کرد در آنوقت تصمیم تان چه خواهد بود ؟

هرگز انعام بعد از ازدواج تابع اراده شهرت است زیرا خطرش را او سبب حاجت من ایجاد میکند.

از هنرمندی های سینمای هند از کی ما خوشتان می آید ؟

از فلم های نعلی هند و هنرمندی های نعلی در یکی آن فلما خوشتر می آید. فقط به من کار و لیب کار. ما ما این احترام داشتیم و از کارهای انسانی و بیگانان بدتر می آید.

بچه از سن ۷

لذا مخالفت کردم ولی او هرگز نمی بود. بالاخره به او گفتم باید صحبت کند بعد از آنکه که پدر قبول نمیکند. خانها و وقتی باید روزی شد دوست پدر برآمد. آنوقت پدر خواستش او را قبول کرد و من که صفا (ا مکتب بودم با هم به سینما می رفتم و در فلم (عشق من چمن من) بازی نقش داده شد.

وقتی به سینما رفتید بعد از آنجا چگونگی یافتید ؟

وقتی به سینما رفتم صحبت آنجا برام کاملاً نبود. محیط پر جنجال بود ولی بعد همان دانستم اگر انسان بخواند میتواند آنجا را نقدترین جا بداند و سازد.

من حتی روزهای اول از طرز بد دیگران و از حرکت آنها میترسیدم. زیرا طرز بد بزرگ سهره من میدیدم. اکنون از سینما خوشتر می آید و به آن سخت علاقت است.

آیا حاضر است در صحنه های بیشتر عشقی ظاهر شود و مثل فلم سیر سیراز اجازه بفرماید. داد که نایزد تان هنگام وداع صرف پیشانی تان را



# دامی برای امپراطوری فحشا...

په از صفحه ۱۲

مرکز تفریحی از وسایل معمولی  
زهائی از تعقیب جزئیات آبیست  
آلمان فدرال از سال ۱۹۸۴  
تاکنون میثاق بین المللی (از-  
میان برداشتن خرید و فروش  
انسانها و استثمار فحشا)) را -  
امضا نموده است. درین سند  
تید است که قربانیان را انتخابی  
نیز تشکیل میدهند که خود را به  
میل و رغبت در معرض تن فروشی  
قرار میدهند.

در دبیچاه قانون جزای آلمان  
این مطلب که تجارت انسان  
در صورت موافقت خود شخص  
مجاز بوده میتواند از بین نرفته  
است.

در کشورهای حومه کننده نیز  
مشکلات اقتصادی و اجتماعی -  
تجارت به ماده خام زنها را موجه  
میداند. در اواسط سالهای  
۸۰ دهه در تایلند ۵۰۰۰۰  
زن و دختر کودک در ساحه  
حرفه های خدمات اجتماعی  
جنسی اشتغال داشتند. از  
هر ده زن و دختر تایلندی یکی  
آن بین سنین ۴ و ۱۰ قرار داشت.  
در سال ۱۹۸۲ ۱۹ دلار -  
پالاس واقع جزیره گران کاناریا  
هسپانیا یک حلقه دختر فروشان فاش  
گردید. اعضای این حلقه زنان  
و دخترانی را که به قصد تفریح  
به آنجا می رفتند تحت تاثیر مواد  
مخدوره قرار داده و بعداً در -  
فاحشه خانه های شهرهای بزرگ  
آلمان فدرال بفروش می رسانیدند.  
این جانیان در آرای یک سازمان  
و تشکیلات منظمی بودند. علاوه  
بر آلمان فدرال از برخی نقاط  
دیگر جهان نیز اخباری بهرامون  
در جنوب آلمان فدرال است.  
بارها و کلب های ساونا واقع در  
نورنبرگ، شوابن، اشتراوبینگ  
اینگولشتد، نورت و انسینگ، هوف  
و اولم از مستملکات این امپراطوری  
میباشد.

شتیگر آنها را با استاد جعلی  
و نیز توریستی از تایلند واسا  
به آلمان فدرال می آورد. تخت

از سینه های غرب کارکام هنریشه مورد پسند  
شماست؟  
- طور مشخص نمی توانم بگویم کدام هنریشه،  
ولی اکثران خوب اند زیرا زیاد از کارانان تجربه  
اندوخته ام.

- از فل های سینه ای که ام کشورها بیشتر خوششان  
می آید؟  
- از فل های فرانسوی خوشم می آید، از فل  
های فعلی هندی خوشم نمی آید. همه با هم  
شیبته دارند ولی از فل های سابق آن خیلی خوشم  
می آید. شاید اکنون هم فل های خوب ساخته  
باشند ولی من ندیده ام.

- تاکنون در چند فلم ظاهر شده اید؟  
- دقیق یادم نیست شاید حدود ۸ فلم  
باشد.

- شاد رکارهای سینه ای تان از کدام هنریشه  
آید گرفته اید یعنی میخواهید کدام هنریشه  
باشید تا خودتان؟  
- هیچ وقت نخواسته ام کسی دیگری باشم  
همیشه میخواهم صرف عادل باشم، خودم باشم.  
- آیا فکر میکنید که نسبت به گذشته یعنی سالهای  
اول کارتان در سینما تغییر کرده اید یعنی از کسار  
تان خسته نشده اید؟  
- نه به هیچ وجه، بلکه اکنون انرژی کافی برای  
کار دارم. ناگفته نباید گذاشت که کار در سینما خسته  
کننده نیست.

- آیا شما به هنریشه گان دیگر حسادت دارید  
اگر دارید چرا؟  
- هیچ دخترانمان خالی از حسادت نیست  
ولی من همین کبود را در خود دارم.

- و اما رقابت چطور؟  
- از رقابت خوشم می آید شرطی که مثبت باشد  
ولی در سینما کسی نیست که با او رقابت داشته باشم  
اما با همه رقابت درسی دارم.

- در خانه چه کسانی را با خود دارید؟  
- پدر و مادرم، چارخواهر و برادرم.  
- از خواهران و برادران چه کسانی میخواهید  
راه شمارا تعقیب کنند؟  
- همه جوانان امروز علاقمند کار در سینما هستند.  
در فامیل ما هم انقدر علاقمندی وجود دارد که من  
نداشتم.

- محترمه عادل ادم برشش های من تلم شد  
شما اگر گفتنی های داشته باشید به کمال میل  
می نویسم.

- هنریشه که گپ نداشته باشد هنریشه نیست  
سینه من ملو از گپ است. ولی آنچه برای مجله شما  
لازم بود گفتم. فقط یک چیز را نگفتم و آن اینکه من  
خیلی کم حرفم. در سینما دوستان و خانه همیشه  
خاموشم استم از آنگی که در سینما ایجاب میکنند در  
زندگی شخصی خوشم نمی آید. از زندگی راضی استم  
فامیل ما فامیل خوشبخت است، از تمبره های سردم  
هم نمیتروم ولی آنان را با تمبره های مثبت و منفی  
شان دوست دارم. میخواهم مادرش، یک مادر خوب،  
- ولی شما راجع به تعداد اطفال چیزی نگفتید؟  
- باور کنید در خانه ما اطفال آنقدر زیاد اند که  
درین باره فکر نکردم.

هسپانیا یک موسسه معتبر بانم خوب  
از فلورانس ایتالیا در لست موز-  
سات مورد تعقیب پولیس قرار  
داشت. بنام ((کینی تیا-سرا))  
خود را مسمی نمود و تمامی بارهای  
شبانه را کنترل میکرد. رقاصه ها  
را برای کانه های کونستاریکا  
استخدام مینمود و با آنها در  
مهاجرت مجاز و اجازه اقامت  
قانونی میداد. همه کارها باید  
نظم خود را داشته باشند.  
بعد از دو هفته کار دختران زیبا  
روی نزد امر که ماریوهای راجی  
نم داشت حاضر میگرددند. و  
اوبه هر یک جداگانه پیشنهاد  
میکرد که بصفت رقاصه بجایسی  
نخواهد رسید، یا همینجا میماند  
و کاری را انجام میدهد که برایش  
گفته میشود و در ضمن میتواند  
برود. این رفتن دیگر مقصد  
وسهل نبود به خاطریک اجازه  
اقامت را انسان فروشان ((کینی  
تیا-سرا)) با کار در بارها مرتبط سا-  
خته بودند و به این ترتیب  
مهاجران و دختره فاحشه  
ها مدول گردیدند.  
الکول و بعضاً هم مواد مخدوره  
و کارشافه خدمات شبانه آنها را  
آهسته آهسته به تهای روانی  
و فیزیکی می کشاند، در حالیکه  
آقایون کینی شجاعانه از درک  
آنها سود بگ می آورند.

در سال ۱۹۸۵ یک موسسه  
بنام کاربیمان آموزشت باید  
ضروراً قبول میکرد، چه وقتی  
د و کانتینوشان را در سانت توماس  
ایالات متحده باز کردند در یکی  
ازین د و کانتینر ۲۸ دختر آورده  
یافتند. دارند فاحشه خانه  
از د و مینیسوتا این امتعه را به تیبک  
نی دختران ۸۰ تا ۱۰۰۰ دلار  
نورخته بود و ترانسپورت از راه -  
بحر برای همجو معاملات مجاریسی  
در کانتینر ها معمولی است. در هر  
جایی از تاجران انسان فراسوی  
کرده بود تا به قدر کافی سورج  
حاجت تعویبه در آهن چاد رکا -  
تئیر بگد ارد. به این ترتیب  
به سرعت عوض آن فرمایش داده  
شد تا مفاد سنجیده شده  
از دست نرود.

از چندین سال به اینطرف  
حنایات سازمان داده شده  
درین بخش روابط انسانی  
در دنیا غرب گسترش می یابد.

تخت

تکت طیاره، پاسپورت و پول ایشان  
گرفته شده و در حرمرای شتیگر  
دست خالی قرار داده میشوند.  
دختران تایلندی ناگزیرند  
بایک معاش ۳۰ تا ۲۰۰ مارک شب  
وروز از مراجعین پذیرائی  
و پاسخگوئی خواهشات شان  
باشند. بیرون رفتن از جمله  
نادر است و اگر میسر گردد  
آنهم با مراقبت جدی صورت  
خواهد گرفت.

و تئیکه مود ویز ای توریستی  
آنها به پایان میرسد فوراً درجه  
طیاره به بنکاک آورده شد و با  
جنس تازه تعویض می شوند.  
بطور اوسط تا اینجا در حدود  
۵۰۰۰۰ مارک برای ((کارفرمای))  
خود کما می گردانند.

آقای شتیگر جارج و جنجال  
و خشونت با پلیس روانی  
ندارد و تا جاتی که می تواند خود را  
از آنها دور نگه میدارد. طور مثال  
هنگامیکه در سال ۱۹۸۵ اتریش  
۵۰۰ پلیس یک عملیات وسیع را  
در دکان های اوپراه انداختند  
در تمام ۱۴ مرکز (عیش و نوش)  
و شهوتزانی های او مامورین پلیس  
در مقابل تاری های انسان  
تخلیه شده قرار داده شدند.  
۱۹ فاحشه دستگیر شده و اتمام  
یک نتیجه بسیار کوچکی برای  
همچونیک عملیات وسیعی کما می  
به آن آماده گئی گرفته شده و -  
محرم بود، محسوب می گردند.  
بدون شک شهنشاه فاحشه  
خانه ها موقوف ازین عملیات  
آگهی حاصل کرده بود.

کسی تعجب نخواهد کرد که  
سجله ((کوکی)) آلمان فدرال تمام  
این رویداد را به واقعه  
جناحی اقتصادی ای که زیر کانه  
و هوشیارانه سنجش شده)) تلقی  
کرده است.

در آلمان فدرال امروز  
آسان نیست که حتی انسان  
نروشان شناخته شده را دستگیر  
و توقیف نمود. همزمان با واقعه





زیارت عاشقان و عارفان (ج)

# گفتاوران از زیارت عاشقان

میکند . از داخل زیارت روی -  
 محوطه زیارت آنجا که هزاران  
 زن و کودک کنار هم نشسته و بعضی  
 ها هم در لنگرخانه نذر می‌زنند  
 میروند . زن جاق و گندمی رنگی  
 از جابه آب میکند نامش فاطمه  
 است . چرا زیارت آمدین ؟ (( نذر  
 دارم )) برای چی ؟ برای اینکه  
 همیشه ابوالفضل مراد ماره -  
 داده )) مثلا ؟ (مثلا نداره) -  
 هر وقت مرخص ماره جور و مسافر  
 آمده و به درخواستی که آمدیم  
 برآورده شده و خلاصه هیچوقت  
 از دربارش ناامید نه برآیدیم . چون  
 راجع به تاریخ زیارت آنها هیچ  
 یک چیزی نمیدانند ناگزیر در -  
 خان از زیارت در یکی از دوگان  
 های که موسفیدان محله گرد هم  
 جمع شده و با هم ابراز صحبت  
 مینمایند میروم و محترم راقب در -  
 زمینه تاریخ مزار مبارک چنین  
 ابراز نظر مینمایند :

(( حضرت عباس فرزند حضرت  
 علی (کم الله وجهه)) و سراد ر  
 اندر حضرت امام حسین (رضی  
 علیه سالار قشون بزرگ اسلام  
 فاتحین حق بر باطل در نبرد  
 بین یزید و اسلام است . ایشان  
 آنگاهی که به شهادت رسیدند  
 در کربلا مدفن گردیدند .  
 اضافه از صد سال پیش آنگاهی که  
 تسلط نادانان بر امان کشور  
 خراسان چیره میشد عساکر تزلزلی  
 (سرخ) و جاگزینی آنها در کابل  
 اندکی گذشت که شبی مردی از  
 ناحیه مراد خانی آنحضرت را  
 در خواب می بیند و از آن تاریخ  
 به بعد آنجا زیارتگاه خاص و عام  
 است و همه درد مندان بدرگاه  
 او میشتابند و مراد خوشبخت از بار -  
 گاه الهی میطلبند . در نزد یکی  
 زیارت حضرت عباس (رح) زیارت  
 پنج تن پاک به یاد بزرگان پسر  
 افتخار اسلام بنایافته است

خواننده عزیز چه خوب است  
 با افتخار از فرصت باری به  
 باغ بالا سری نیز بزنیم و به زیارت  
 بیرو بلند دعای یکم بخصوص که  
 امروز بازم جار شنبه است و از -  
 دورها جمع و جوش مردم امر از دن  
 و مرد و کودک بچشم میخورند که  
 دور هم گرد آمده اند و قشنگا ر  
 شان میروم پسر مردی فال می بیند  
 و دست سپیدی زنی را بردست  
 گرفته و چنین تقایانست که از کف  
 دست او تقدیر سوزنوست و آنچه  
 بر او مقدر است آنرا بازگو میکند .  
 آنطرف زنها جور میپوشند  
 گروهی هم مصروف خوردن شور -  
 نخود استند . نفس نفس از زینه  
 های زیارت بالا میروم و آنجایی  
 میروم که نمایانگر دو مقبره بزرگ  
 است . زنها و اطفال خوردن مال  
 همه بچشم میخورند که دست  
 هایشان را چه نیازمندانه به  
 سری آسمان نیلی بلند کرده  
 و آنچنان بدقت در زلفنای  
 بیکرانه ها مینگرند که گویی تنها  
 کسی آنها در آنسوی کفکشان -  
 هاست .

در بحال چشم به پیره زنی  
 می افتد که خیلی نفسش گرفته  
 و بدیوار تکیه نموده و دعا میکند  
 (( یا زیارت پاک گمشده خوده  
 از خدا و از شما بزرگها میخواهم ))  
 از جا بر میسر روزانه البته  
 منظوم از روزهای جار شنبه  
 است به چه تعداد مردم بنده  
 زیارت می آیند ؟ میگوید : -  
 میشه یک جار جارو کنیم هزار نفر  
 ولی در زمستان ها ؟ در زمستان  
 ها ، بالبخند میگوید : نه میباشه  
 یگان یگان نفر .  
 راجع به تاریخ زیارت هر چند  
 سعی میکنم چیزی دستگیر نمی  
 شود و بدیگونه با گل دسته  
 ارفوان از باغ بالا راهی خانه  
 میشوم .

قلل هارا به شدت هر چه تا ماسر  
 به هم میزد . پرسیدم چرا ؟  
 (( برای اینکه اگر قفل از میان  
 باز شود خدا و ابوالفضل مراد شه  
 میده )) و در همین لحظات  
 دختر جوانی با فریاد داخل زیارت  
 میشود آنقدر به شدت وحسرت  
 میگوید که گویی هیچ دوری از  
 خورشید زنده نمی در دنیا پیش  
 باقی نمانده کنارش رفته میسر  
 چرا خواهر ؟ سرش را بلند نموده  
 باگریه میگوید نامزد زخمیست  
 ده شفاخانه بلافاصله فریاد میزند  
 (( یا ابوالفضل به جوری عمره از تو  
 میخواهم )) آنطرف پیره زنی  
 سرش را بر زمین نهاده هت هت  
 میگوید کنارش رفته میسر چرا  
 مادر جان ؟ چی شده ؟ (( وی  
 بچیه دختر که مره شویش طلاق  
 میدی )) چرا ؟ چرا ندی -  
 مرد هاره خدا معتبرکنه . دواره  
 به گریه شروع نموده بیوسته دعا

بقیه از صفحه (۲۹)  
 و از بلند خیر و تعالی برای همه  
 مردم میخواهد . چندین رشته  
 از تکه های رنگین بدست دارد تا  
 بر علم مبارک ببندد - میسر  
 چرا بند بسته می کنید ؟ (( بچیه  
 اگر مرادی بدل داشته باشی  
 بند بسته گو هر وقت خدا مراد  
 ته داد باز بندش بی )) دخترکی  
 خرد سال از زن میسر : مادر  
 جان پلته ره روشن کنم ؟ زن بلا  
 فاصله جواب میدهد آن بچیه  
 میسر پلته بری چی ؟ -  
 آن دوازده دانه پلته به حق  
 دوازده امام روشن میکنم بمبار  
 خوب است صواب داره .  
 لحظه متفکرانه اطراف خود را  
 مینگرم زن زیبای نذر مشکل گناه  
 (( کشش و نخود )) تقسیم میکند  
 چنان مینماید که او نیز مرادش  
 را یافته است . زنی دیگری که  
 خود را بی بی خورد معرفی نمود

**آرور هسری سوید**  
 می فروشیم و میسوزانده  
 را زمین ترس سازد  
 آدرس: قوطاسیه فروشگاهی شهر

**قوطاسیه فروشگاهی شهر**  
 محبت روزانه ما و قرطاسیه  
 مورد نیاز تا از عرضه مینماید  
 آدرس: پارک تیمور شاهی

**میراث فرهنگی**  
 بقیه از صفحه (۲۱)  
 نسخه به نیت هر نسخه از آلوس  
 و سپس چاپ دیگری از آن باتیسراز  
 سه میلیون نسخه به نیت نوی  
 نسخه ۶۰۰ الی نفوس برسد .  
 دانستنی جالب دیگر اینکه  
 نویسنده بر یاد رفته اصلی ،  
 همیشه مخالف نوشتن جلد دوم  
 دانستنش بود اما برادر و وارث  
 نویسنده که او هم در سال ۱۹۸۲  
 درگذشت پس از بزرگ دستورات  
 و بجز نوشتن داستان را  
 کرد . متن جلد دوم برهنگرفته  
 اکنون در کمال پنهان کاری در -  
 تحت تعهد است و از همین حالا  
 صحبت در مورد بازگشتی است  
 که فلم آنرا بازی خواهد کرد .  
 بسیاری شایعه هام در مورد  
 سرنوشت تهران کتاب هر روز  
 پراکنده میشود ، تا هنگام برداشت  
 محصول ، دالرهایی هرچی کلانتر  
 از مزرعه فرهنگ غرب بقایند .



# شکارچی و مار

ترجمه: نورا احمد مهري

دراواخرخان شکارچی از کنار دریاچه عبور میکرد، دید که مار در بین یخ افتیده و بصورت غم انگیز ناله میکند و برای شکارچی گفت: «شخص مهربان من رانجات بد هید، دم من در بین یخ بند است» شکارچی یخ را شکستاند، و مار از او خواهش کرد و گفت: «من را گرم کن!» شکارچی او را در زیر بغل خود جاداد، بعد از گذشت چند دقیقه مار گرم شد و گفت: «تو من رانجات دادی و حال من تو را میگویم! در بدل خوبی باید جزا ببینی!»



شکارچی که ترسیده بود جواب داد: «صبر کن مار - من همیشه در مقابل خوبی، خوبی کرده ام، بگذر کسی که اول در مقابل من و تو من آید در بین ما قضاوت کند» مادر سینه شکارچی خود را بیچاند، و انهابه راه پیمائی خود شروع کردند، در راه آنها همراهی گاو مقابل شدند، گاو سینه سخنان راه پیمایان گوش داد و بعد از گفت: «در مقابل خوبی باید خوبی کرد، من را صاحب علف و بیده میدهد و من در مقابل برای او شیر میدهم»



شکارچی برای مار گفت: «برای تو لانه است که من را راهکسی» و مار غالمغال کرد و گفت: «گاو دیوانه است، بیا که از کسی دیگر بپرسیم» دیدند که در مقابل آنها اسب می آید، از اسب پرسیدند، اسب به همراهی شکارچی و گاو موافق شد و گفت: «برای من صاحب جومیدهد و من در مقابل کراچی را کش میگویم»

و مار بازم قبول نکرد و گفت: «گاو و اسب حیوانات خانگی هستند و به این خاطر از انسان حمایت میکنند، بیا که از حیوانات وحشی بپرسیم» شکارچی و مار بطرف جنگل حرکت کردند و در کنار جنگل دیدند که در شاخه درخت پشک وحشی نشسته است، مار از او خواهش کرد و گفت: «در بین ما قضاوت کن، این شخص من را از مرگ نجات داد و من می خواهم که او را از بین ببرم، بگوئید که در مقابل خوبی او با او چه کنم؟»

پشک گفت: «من بسیار پیر شده ام و خوب نمی شنم» مار سر خود را به گوش پشک نزدیک کرد و همه سخنان را دوباره تکرار کرد، و پشک مار را همراهی پنجال های خود گرفت و او را خفه ساخت، شکارچی خوش شد و پشک را در بالای شانه خود شاند و بخانه خود او را آورد، از آن زمان به بعد انسان و پشک در رضای دوستانه زندگی میکنند.

برای کوهکان برگزیده ایم



بقیه از صفحه (۷)  
 خود بخودی در آنها نهفته بوده و سالهاست از دلسوزی بسودور در ناصله های پاشان معتادین انتاده و نشسته و روان (( سخ سخ )) کتان به مصروفیت امتیاد نشان مشغول اند . در زیر درختان هدیه بخواب و پایی هوشی اند ، نظم را تجمع مردم در کنار جوی آب که از کنار پارک میگذرد جلب میکند . من وقتی میرسم که مرد لافرانندام و نهایت زولیده خالی چشمانش سرخ و چرک ، قیافه اش سیاه ، رده های پنجبه دست در سینه اش که از زیر پهن پاره شده اش نمایان است مبین حالت خاصی است که هیروئین برایش نرسیده باشد و در همین چند دقیقه اخیر سینه خود را با پنجه های پاره خراشیده و خون کرده - پاهای چرکینش برهنه است و روی لوش کنار جوی ( که به گمان غالب دو هفته قبل مو ظفین شاروالی کابل آنرا از جوی بیرون کرده باشند ) افتاده و مردم بدورش جمع اند . یک مرد دیگر که نیمه بحال است در حالیکه نیچه فلزی و چند تاسکه ( داشته های ضروری برای معتاد هیروئین ) در دست دارد بادست دیگر کوشش میکند افتاده را برادر مرد افتاده که در حدود ۲۷ تا ۳۰ سال عمر دارد از طرف همراهش مراد خطاب میشود . کسی به او نزد یک میثم از دستش میرسم

موضوع چیست ؟ میبینم که میخواهد تیریه نماید . از مرد دیگری میرسم او میگوید : (( هیروئین است )) پس به همین جمله اکتفا میکنم چه درین پارک از این قبیل حوادث زیاد است .  
 در پارک وزیر اکبرخان مینه که میروم اینجا و آنجا آمده از جوانان فضایی پارک را با بوی چرس آفته ساخته غرق عالم جنون مخدر اند .  
 پارک تیمورشاهی که نمیشود در آن اثری از پارک دید اکنون مرکز تبادل خرید و فروش و استقاده از مخدرات کننده ( از چرس تا هیروئین ) است . اینجا فضا - کشنده تر و مسموم تر از مراکز دیگر است . تعقل ، خرد و حتی تفکر هادی انسانی از اینجا فرار نموده این پارک که در مرکز شهر است چهره اش را در دود مخدر ساخته ، انگار چشم اندر روی زمین و شاخ و برگ آنرا روگردان از ما کرده ، در محدوده کوچک پارک جوانان معتاد هر گوشه را در فون دود - امتیاد شان کرده اند . کنار مردی می ایستم که دارد به تعیه (( سگرتی )) مصروف است با او مصحبت میثم ، چشم هایش قه گوی زیاد نجایع اند ، لحن صحبت او بغض و حسرت دارد ، دستانش ناخود آگاه ته وبالا میشوند ، در قیافه اش بعد از پوست استخوان است ، سیاه ، چرک و زبون است .

آندرزون که از سوالات میزند - (( سیزده سال اس که ایوه میکتم ( اشاره به سگرتی ) معلم بودم ، حالی بیکار هستم ، بیایم در ام نفقه میتن ، نام رستم است ، دو طفل بی مادر دارم . چرس ؟ اینکه از کجا بدست میام مهم نیست ، مهم اینست که نه تنهادر اینجا ( اشاره به پارک ) بلکه جاهای دیگر ساقی خانه های دکه اسرده پشت پلازا هتل ، ده دو روزه لا هوری ( ده ده افغانان و ... )) این عصاره بی بود از چشمه های ما ، چشمه های هلی که روزان و هجان همه مارانحیت افراد همین جامعه میازارد ، رنج میدهد و بالاخره چشمه بدست می آید . اینست برای بدست آوردن هیروئین و بزگسالان مانا زل شده ، این همه فاجعه شکن و هرگز آبی را که آب میدهد ، کی با یک مسوولانه لافرانندام هیروئین را بدیده شرم آور جلوی کسری نماید ؟ وقتی از یک معتاد هیروئین می شنیم که ( در کمال خرابات ناحیه اول شهر کابل یک زن مشهوره ماه جان به تدارک هیروئین و فروش و عرضه آن مصروف است و سه بار در حوزة مربوط خازندوی توقیف و آزاد شده ) باور نمیشد با چنان سوالی دیگر موضوع این زن را یکجا کرده راه شعبه قاچاق ریاست

جنائی خازندوی را پیش میگیرم و این توضیحات را از پال سوگه بایکی از مسئولین این شعبه بدست میام .  
 - در شهر کابل و ولایات کشور چند نفر معتاد در طول سال ۱۳۶۷ تفکیک و تثبیت فرموده اید ؟  
 - در شهر کابل مجموعاً ۵۱۸ نفر معتاد که ۳۶۱ نفر معتادین هیروئین به پارک ( بلکه جاهای دیگر ساقی خانه های دکه اسرده پشت پلازا هتل ، ده دو روزه لا هوری ( ده ده افغانان و ... )) این عصاره بی بود از چشمه های ما ، چشمه های هلی که روزان و هجان همه مارانحیت افراد همین جامعه میازارد ، رنج میدهد و بالاخره چشمه بدست می آید . اینست برای بدست آوردن هیروئین و بزگسالان مانا زل شده ، این همه فاجعه شکن و هرگز آبی را که آب میدهد ، کی با یک مسوولانه لافرانندام هیروئین را بدیده شرم آور جلوی کسری نماید ؟ وقتی از یک معتاد هیروئین می شنیم که ( در کمال خرابات ناحیه اول شهر کابل یک زن مشهوره ماه جان به تدارک هیروئین و فروش و عرضه آن مصروف است و سه بار در حوزة مربوط خازندوی توقیف و آزاد شده ) باور نمیشد با چنان سوالی دیگر موضوع این زن را یکجا کرده راه شعبه قاچاق ریاست

غیر قانونی صادره نموده ایم ، همینطور طی سال ۵۶۷ خریب مزاج چرس را از مزروع نموده ۴۴ تن از قاچاقبران مواد مخدره را به جنگه قانون سپرده ایم .  
 - آیا در این شمار قاچاقبران انفرادی نیستند که چندین بار در دستگیر و آزاد شده باشند ؟  
 با چه تضمینی ؟ چه تضمین بیالاتر از دستگیری آنها روید ست است ؟  
 - ما آنقدره انفرادی را که متکی به احکام قانون توقیف میکنیم بعد از طی مراحل ابتدایی دوسیه شانرا به خازنوالی رجعت میدهم ، که تصمیم روی سر وقت شان را مقام خازنوالی اتخاذ میکند .  
 - تا اواخر سال جاری ۱۶۲۲ نفر معتادین تثبیت گردیده اند . اداره شما از این ارقام که بسیار اندک است چه تعداد را به دست آوردن در نظر میگیرید ؟  
 - ۴۷ نفر معتاد و ۱۰۰۰ نفر معتادین در راه دستگیر گردیدند .  
 - در راه دستگیری و بازداشت ، تجارت ، صحت عامه ، تحصیلات عالی و س . و . ج . ا ، دعوت بعمل آمده بود . و از آنها مطالبه همکاری شده ولی نتیجه بسیار ضعیف است . حتی ناچیز و ضیق قابل لمس .  
 - در مورد ماهجان مسکونه کوچه خرابات که هیروئین عرضه میدارد چه ؟  
 - ناشی بیگول است ، توقیف گردیده بود و بعد از طی مدت زمان

لازم دوباره از طرف خازنوالی آزاد گردیده .  
 همچنان مقامات مسرول شعبه قاچاق ریاست محتسب جنائی خازنوالی اسناد ارایه داشته اند که از ارگانهای ذیربط تقاضای همکاری جهت جلوگیری رشد اعتیاد گردیده .  
 مثلاً در نیمه مکاتب ۱۰۱ مورخه ۱۶۶ و ۱۷۱ مورخه ۱۷۰ و ۱۶۵ به وزارت محتسب عامه مسأله تدای معتادین - معرطوب بوده است .  
 واماد راستنجاج باید تذکر بعمل آید که وضع رشد مخدرات و اعتیاد وابسته به حیات اصناف گونه گون اجتماعیت و بنیاد همگان بخصوص اداراتیکه ارتباط دارند ، کی جوانان دارند باید جلوگیری از اعتیاد را در همین حلال حد اقل نگه داشته شد پیشرفت آن گردد . که صحت عامه کمتر توجه به تدای معتادین میکند که مسئولین کمترین شانس صرف جلوگیری از اعتیاد میکنند ، که وسایل ارتباط همگانی بخصوص رادیو تلویزیون کم میجنبند ، که جوانان کمتر میخورند به تفریحات سالم و . . .  
 نفس های کابل را بایست دوباره شست و رفتن مخدر و رازان در روکم کرد در غیر آن مصیبت بزرگ پرورن تر میشود .  
 - ناشی بیگول است ، توقیف گردیده بود و بعد از طی مدت زمان



# موادمخدره سرچشمه مرگ و سود

عکس بالا گویای (( مرگ سفید )) یکی از باشندگان المان ندرال است که زندگی اش را زهرهای نشه آور به تباهی کشانیده .  
 این دشواری از سالیان متدای بدینسو عرض اندام کرده ، ولی درین اواخر تون مرگه یک سهر صمودی بیماقیه را اختیار کرده است .  
 در المان ندرال ۲۸۱ کشته مواد مخدره در نیمه اول سال ۱۹۸۸ اراجستر شده که این رقم در همین مدت زمان سال قبل به ۱۰۲۷ واقعه میرسید .  
 تزاریک گزارش خیرنگاران ( د . پ . ۱۰ ) مبارزه علیه مواد مخدره را پلیس (( مبارزه باخته واز دست رفته )) خوانده است .  
 پلیس المان در نیمه اول سال ۶۳۰ کیلوگرام مواد مخدره به یک ارزش مجموعی ۲۰۰ میلیون مارک دستگیر و ضبط کرده اند .  
 این مطلب را که (( قاچاق توسط غیر حرفه ئی ها کاش یافته ولی اکنون حرفه یی های سرسخت دست بکار شده اند )) ، مقامات تعقیبی پولیس بیان داشته اند .  
 کاسرن های مواد مخدره خوب سازمان یافته وجود دارند ، که اکنون میلیون ها ، بلکه میلیارد ها را از رک خرید و فروش بدست می آورند .  
 بنا بر اظهارات گمرک شهر هامبورگ ، اعتنا توانسته اند جمهوری المان ندرال را به میدان درجه یک داد و ستد مواد مخدره در اروپای غربی مبدل سازند . معتادین ناگزیرند بپردازند . یک گرم هیروئین ۵۰ تا ۲۰۰ مارک قیمت دارد . مجبور به پرداخت تا آخرین نیر ( آخرین پیچکاری هیروئین ) ، که اکثراً آنرا با زندگی خود می پردازند ، می باشند .  
 مانیای مواد مخدره ، تشویق رضی از رک خریداران برای اینده ندارند ، چه انسان های جوانیکه مواجه باترس از اینده و عدم دورنمای امید وارکننده اجتماعی استند بقدر کافی وجود دارند . در تمل کشور مکتب و لیسه و وجود ندارد که مواد مخدره در آنجا راه نیافتد . بنا بر اظهارات گمرک هامبورگ بیشتر از سه میلیون کودکان و نوجوانانیکه عمرشان از ده الی ۲۰ سال تجاوز نمی کند ، با مواد مخدره اشناشی حاصل کرده اند .

## گندم و شطرنج

بقیه از صفحه (۱۴)  
 میکم لطف زیاد می به ذخیره ای که انعامی بازرگانه پاره جایزه اش را طبق چند بار بدیده

بهر مرد ریاضی دان باور حست و ترمی هسته گت ؛  
 - حاکم بزرگ انعام چنین خوا - هشی از قدرتش شایسته و تمام انبارها و گد امعای شما به آن - انداره گند نیست که ( ستا ) تقاضا کرده است و اگر نخواهید تقاضای ( ستا ) را قبول کنید و جایزه اش را بدیده پس بایست دستبر به عهد تمام خشکی ها راه زمین های قابل کشت مبدل سازند و تمام دریاها و قنات ها را خشک کنند و همه را گندم بکارند و

محصولات که بدست می آید به ستا بدهند در آن صورت میتوانید جایزه او را بدیده .  
 حاکم با تعجب به سخنان مرد سالخورده ریاضی دان گوش - میکرد بعد از لحظه پرسید : پس بگویند که این عدد وحشت آور - چند راست .  
 بهر مرد ریاضی دان جواب داد : - ( ۱۸۱ ) کوپتلیون ( ۱۴۶ ) کاشلیون و ( ۲۱۱ ) تریلیون و - ( ۲۳ ) بلین و ( ۲۰۹ ) ملیون و ( ۵۰۱ ) هزار و ( ۶۱۵ ) دانه

گندم حاکم بزرگ حاکم همید که دانشمند مختص شطرنج چه حیل را بکار بسته بود .  
 خواننده گان عزیز ! شایعاً نمیتوانید به همین ترتیب محاسبه کنید یعنی در خانه اول یکدانه در خانه دوم دو - دانه و بالاخره در هر خانه شطرنج عدد خانه قبلی را دوچند سازید تا باورتان بیاید .

## قرطاسیه قزوینی اققا تراوه

هر نوع قرطاسیه مورد نیاز مسترین را به قیمت نازل عرضه میدارد  
 آدرس : تله فون الله متصل لسه زر خوبه

## یک خبر...

بقیه از صفحه (۱۲)  
 - یک ازین (۹) نفری که تازه خبر را شنیدند اند هر یک شان در ظرف پانزده دقیقه به سه نفر دیگر میگویند به این ترتیب در ساعت (۸) و (۴۵) دقیقه صبح تعداد کسانی که ازین خبر اطلاع حاصل میکنند چهل نفری شوند . اگر انتشار خبر را به همین طریق دنبال کنیم ، یعنی فرد جدیدی که خبر

را می شنوند در عرض پانزده دقیقه به سه نفر دیگر اطلاع بدهند . تعداد افراد کی در ساعت های مختلف خبر را می شنوند به ترتیب ذیل است ؛  
 یعنی در ساعت ۹ صبح (۱۲۱) نفر ، در ساعت ۹:۱۵ دقیقه - (۳۶۴) نفر ، در ساعت ۹:۳۰ - (۱۰۹۳) نفر و همانطور که می بینیم بعد از گذشت یکساعت از شروع بخش خبر ، قریب (۱۱۰۰) نفر از اهالی آنرا شنیدند و بعد از همین ترتیب در ساعت ۹:۴۵ (۳۲۸۰) در ساعت ده صبح (۹۸۴۱) نفر و - همانطور در ساعت ۱۰ و ۱۰:۴۵ دقیقه

۲۸۰۲۴ نفر که می بینیم تقریباً نصف نفوس یک شهر پنجاه هزار نفریست . همانطور بلاخره در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه تقریباً اضافه تراز نفوس پنجاه هزار نفری شهر از خبر جدید مطلع می شوند یعنی در ساعت ۱۰ و ۳۰ بیشتر از پنجاه هزار نفر از اهالی شهر از خبر جدید مطلع میشوند یعنی بخش خبر جدیدی که ( فلان رئیس را به جرم قاچاق چرس زندانی کردند ) و تنها یک نفر از آن ساعت هشت صبح میدانست ، خبر شدند ، این است سرعت بخش شایعات در شهر .



سوسن نجوا (نامه شاد وستان تان رسيد) ليلا سعاد (مطلب زيبا و  
جالب تان رسيد) سونياجان (براي پرورش هايتان بايد كتابي نوشت در  
باره عشق و محبت كه يك احساس مالي انساني است مشكل است چند سطر  
نوشت اما رباره آن موري كه شما ميخواهيد كسي را رهنماي كنيده  
قانون و نهي وجود ندارد كه عشق و محبت را نفي نمايد - آنچه را كه شما  
ميگوئيد نتيجه افكار چند ساعده و وقتي چنان نيتست - همچنان مشكل  
است كه براي عاشق شدن متن رسال را تعيين كنم) شاه محمد احدي (نامه  
ارسالي تان رسيد) يلقين احدي (حتما نامه هاي قبلي تان را بايخ داد  
ام - مطلب امتيا بهن رسيد و نيز رباره جيتند از مطلب ارسالي تان در موق  
آن استفاده ميكنم) عبدالسلام رحمان (مطلب ارسالي تان را چاپ ميكنم)  
شفيع لودين (استاوسور و نور رسيد) فريده خرمي (چرا فرموديد وقتي شاعر  
مورد علاقه شما حاضر نباشد كه با او صاحبه نمايم تقصير ما در بين جيتست -  
در بين بي (صاحب با عبد الله نعم رابه زودي هاي زود انجام خواهد داد -  
شعر تان را به سوزول بخش سبدم) شير فورت (شعر ارسالي شما خوب بود  
ولي با رويه جمله ما كه يك جمله ذوق است موافق نبود) وحيد الله از ناحيه  
دم (مطلب ارسالي تان را به سوزول صفحات مربوط سبدم) شمس علسي  
شمس (دو بين عكس تان نيز ما رسيد - مطلب و دهه داده شده - حتما شمس  
شود) تقوي محمد ندا (شعر ارسالي تان رابه سوزول بخش سبدم) حيله  
احمد زي (مطلب ارسالي تان قابل چاپ بود اما مني نماند در مورد هر ميوه  
معلومات فصل تر ارسال نمايد) خسرو اعر (كارته هاي ارسالي شما با قلم  
بمنسل كار شده بود لذا قابل چاپ نبود) سهيلا عزيزي (سوالات شما را بايخ  
خواهم گفت) خاكسار (شعر ارسالي شما با رسيد) ميوه سوزول از مكرورين -  
فكس ارسالي تان روشن و قابل چاپ نبود) هما رويز محصل زورنالي -  
نظريات ما را كه ميكنم - تفاوت در مورد جمله حق سلامت - صاحبه مورد -  
نظر تان را در ضرورتيكه ان هنرمند حاضر باشد اما مني سايزم - مطلب ارسالي  
كف بيني معلق بود (علم فائق هونياني (از همكاري تان تشكر ياخ پرشهاي  
تان كه گفته ايد - جمله رايان راسيه ميكنم - بدنيوسيله گوش شاراكن مس  
كم) در مورد قيمت ترخها در موزنگاه نبايد حق باشما باشد - ماه همه نامه  
ها بايخ ميگويم و راجله به نامه شما) محمد اسحق از قواي سرحدي (برادر -  
عزيز لطف) با همكاري نمايد واد رس معين شخصي را كه جمله رابا زار سياه  
ميكند بدسترس ما ميگردد ايد اگر سرخواستنده جمله چون شما همكاري نمانند  
هيچكم ميتواند جمله را بالاتر از من معين بفرستد) عبد الجبار عزيزي محصل  
طب ننگرهار (مطلب ارسالي تان كه از مواد درسي پوهنهي ارسال نمود  
بود غير قابل چاپ است) فرينازي (نامه تان رسيد) اربن مل ازليسه  
حبيبه (حاي تعجب است كه هنوز يكسال از نشرات جمله نشده و شما تفاوت  
نا در دست كرده ايد - سايزم پيشنهاده تان مهور دست نبود) فرهاد سيويل  
از پوهنهي حقوق (برادر از لطف و محبت تان سايزم - ماه براي دوستداران  
سباورن عاشقانه كار ميكنم و همه شان عزيزاست) محمد ناد رهاورن از پوهنهي  
فارسي (نامه و مطلب تان رسيد) مستوره هرمز (نامه و مطلب ارسالي تان  
رسيد) زويه ازليسه عايشه دراني (مطلب ارسالي تان رسيد اما متاسفانه كه  
مورد استفاده جمله مانيت) ذكيه فروغ (پرورش هايتان را با نطاق مذكور  
در صاحب در نظري مريم) محبوبه فروال ازليسه سوريا (مطلب ارسالي رسيد)  
عبد الواحد ثابت (نامه تان با مطلب ارسالي شما رسيد) شكيب باختر (معلوم  
ند كه مطلب ارسالي تان با سباورن چه تناسب دانست) محمد علي ذاهب  
(مطلب ارسالي تان در برتر از موقع معين ما رسيد) منيره شكيب شاگرد صنف  
چهارم (مطلب ارسالي تان مضمينا كه از خود تان نيت) ربحانه حبيب طاني  
(مطلب ارسالي درستان در صورت خوب بودن استفاده ميكنم) شيما  
بجانه عزيزان پوليخنيك (منظور اين بوده كه شما از شاست يا انتخابي اما معلوم  
شد براي اولين بار سراينده يث شعر و نغز بوده - چرا قهرشده ايد شما همكاران  
خوب ما استيد اما بهتر است عزيزان شعر و مطالب ارسالي شما رسيد شعر  
چند زياد شده) محبوبه عمري از مزار شريف (نامه تان رسيد) عبد الرزاق -  
حسي يار از خنيك ساختماني (نامه تان رسيد) محمد صفر حكيم زاده (نامه  
تان رسيد) ميترايشل هند در (نامه تان رسيد) اكرم گلغهاي مذكور راد ايد  
به ادريس جمله بياوريد) عاليه اكبري از وزارت عدليه (نامه تان رسيد) فلوران  
د هونر (مطلب ارسالي تان رسيد) زلكين رحيمي دست و دايي جمله سباورن  
مستوره محبت نظري (مطلب ارسالي تان در باره يحي و ياد نجوان رومي را  
چاپ ميكنم و شعر تان را به سوزول بخش سبدم) محمد صفر حكيم زاده (نامه  
ارسالي تان را به سوزول صفحه سبدم) مطلب دومي تان بسيار جالب نبود)  
فايزه سام (شتر ناچيز تان رابه سوزول صفحه شعر سبدم) فكر ميكنم  
منظور شما هم ازگله (شتر) شعر بوده باشد) تنوفا اميد (صاحب  
مورد نظر تان را آماده ميكنم) گلزار (ستاسوراليز ل شوي شعر نامه  
د صفحي سوزول ته و سپارل شو) مرضيه نوري (مطلب ارسالي تان رسيد)  
رسيد) وحيد رايحه رحيمي (شما استعداد خوب در نوشتن مطالب اديبي  
داريد ولي بايد در نوشته هايتان ارزش اجتماعي اثر را فراموش نكنيد) -  
معشني سوزول مستوره - فايزه هروي و سهيلا قزولي (نامه ها و مطالب  
ارسالي تان رسيد) صاحبه مورد نظر تان را چاپ ميكنم) تقى الله بن يوسفزي  
(نامه تان رسيد) نعيمه رحيمي (مطلب ارسالي تان بنابر تراكم مطلب در  
شماره و دهه داده شده چاپ نگردي) نگاهي ارسالي تان را به سوزول  
صفحه سبدم) احمد جاويد مجيد پنجشيري (پيشنهاده تان را باطل  
نمودم هيچگونه تخلص افراد چاپ ميگردد معرني ميشود كه كمي است - طنز  
ارسالي تان را به سوزول صفحه سبدم) اگر شما امكاناتي داريد كه در مورد  
انتقال جمله به كند هار همكاري نمايد ما جمله بدسترس تان قرار ميدهم -  
نعيه رحيمي (مطلب ارسالي تان را به سوزول صفحه ان سبدم) پرورشهاي  
طبي رابه در كور همكاره جمله - ميتواند براي رهنماي در مورد مطالبي كه  
مطبوعات ارسال ميگردد به ۱۳۶۱۴ در تهران ميگردد) نظام الدين سدوزي  
(مطلب ارسالي تان قابل چاپ است) عتيق الله سخي زاده (مطلب  
ارسالي تان را به سوزول صفحات تان سبدم) حوريه افشار (در مورد يكه  
شما نظرات تان ارسال نمود ايد بهتر است صاحبه شما صورت گيرد ولي باز

هم اتر اچاپ ميكنم : اگر من ريس نشرات راد يوتوبوزين ويد بريد بريس  
نطاقان ميومدم - حق اول رابراي درستان خود نعيد ادم - اگر من ميخواستي  
نطاق شوم اول سواد مي آموختم) نعيمه محم عطيشي (نوشته ايد كه اي  
جواني ياد بخير - خدا نكند شما هنوز جوان استيد از روزگار جواني اينطور  
باختر ياد نكنيد) ليلا مقصودي (خالد مقصودي (نگاهيات ارسالي تان را  
به سوزول صفحه طنز نگاهي سبدم) كرمه نعيم (چرا فكمين و منتظر استيد  
مطلب ارسالي تان بسيار باسايگني بود) فرزان جوان (شعر ارسالي تان  
ضعيف بود صاحب با طفر شامل را آماده ميكنم) گل محمد خاموش (نامه  
زيباي تان ما رسيد ابراز نظر كرده ايد كه بايد قلم جاياني به نشر برسيد  
استدلال تان براي نشر قلم هاي جنگي منطقي مناسب نيت) عاشق الله  
فرياد (شما از اينكه گويي تخلص تان را ديگران گرفته اند شكوه نمود ايد -  
متاسفانه آنها همكاران بيروني ماند و ما ميتوانيم بدانم كه اوليت را كني داشته  
است) روزنا شريف (در مورد يكه ابراز نظر كرده ايد بايد خبرنگار ما باشما  
صاحبه نمايند) لري بريد من محمد واصل (مطلب ارسالي تان ما رسيد ما از  
آنها استفاده ميكنم) سوسن نجوا (مطلب ارسالي تان هر اس كرم زيرا  
در باره هر اس نوشته بوديد بهتر است مطلب اديبي جاليتون رسيد) حفيظ -  
الله جوي (ماه نظريات هر كس احترام دارم وان شخص فقط نظر خود را ابراز  
داشته است) محمد شاشنا (ستاسي ليك را رسيد) زفره باييز عليار  
(سلام تان را جمله (رنگين و ناز سبوز)) وليك ميگويي - نامه زيباتان را  
سراي خواندم راستي شما با اديب عالي نوشته بوديد - باور ميگردد در نشر  
مطلب درستان هج نوع دوستي و خوشي مضمون بحث نيت لطفه مكنم و  
شعر تان را به دفتر بياوريد تا اتر اچاپ ميكنم و نيز نظريات تان را از نيت بكشيد و  
به قناعت شما بپردازم بايد مطمئن باشيد كه كاركان سباورن مغرور نشده اند)  
محمد آصف خروش (مطلب ارسالي تان صد نعيد استفاده ميكنم) رايحه  
راحم (شعر تان زيباست اما سنگگي هاي دارم و انرا به سوزول صفحه شعر  
سبدم) بيرون خدايي (طنز ارسالي تان رسيد) شيرگل (نگاهي ارسالي  
تان رسيد) صاحبه رانجام مدهم) ذبيح الله نصرت (مطلب ارسالي تان  
تكراري بود) عبد الجبار عزيزي از ولايت ننگرهار (مطلب ارسالي تان رسيد)  
نويه نظام صد يقى (شما به وجدان تان سوگند ياد كرده ايد كه پنج نامه  
ارسال داشته ايد شايد درست باشد اينك جواب اين نامه تان - عكس نرها در  
ديا در اينده ها بايخ چاپ خواهد شد - نگاهي تان را به سوزول صفحه سبدم)  
(پيشنهاده تان را اعطايي سايزم) صفيه اثم از بون (ميدانم از نامه تان  
نشر نشد خشم ميكنم از مطلب تان استفاده ميكنم) ازولاسياس (نامه را  
بمشكل خواندم اما معييد م از مطلب تان استفاده ميكنم) محمد واصل  
(نامه تان رسيد) پيشنهاده تان توجه مينمايم) سوسن احدي ازليسه  
عايشه دراني (هنرمندان مورد نظر تان را معرني مينمايم) انيسه محسود  
(شعر ارسالي تان رسيد) محمد آصف خروش (نامه و مطلب ارسالي تان  
رسيد) فلورانس نجفي (دوست محترم ما از نامه هاي شما خشمگين نسي شويم  
ولي پيشنهاده تان زياد عملي نيت از مطلب ارسالي تان حتما استفاده  
ميكنم ولي به اسام نويت) شاكوشريف (بايد عرض كرده جمله سباورن  
مسائل بيخيكي زورنالي مني رساند) خاخره عماليون (نامه تان  
رسيد آنچه در مورد رنگا نشر نمودم از تازه ترين نشره غند بود و ميخواه  
كه موق بوده است) سمع الله ازليسه انصاري (نامه ارسالي تان رسيد)  
محمد يوسف جشيد (شعر ارسالي تان رسيد) سوسن احدي (سوالهايتان  
رسيد) محمد اسحق حاجي زاده (از همكاري تان تشكر - منيد جمله  
شتر كرين رابه فرقه هاي نزديك در تهران مني فرستم شما زورنگاه بزرگ -  
افغان جمله بدست او ريد لست و ارسال نمودم) ام) عتيق ابراهيمي از بون  
(فرهنگ لغات چاپ ايران با افغانستان از هم زياد تفاوت ندارد) شكريه  
ادرازيسه اريانا (بلي حتما مطلب تان نشر ميشود) در مورد پرورش هاي كه  
در اخبرنامه تان نموده ايد - ان شخص معاون نشره است و بايخ سايزر  
پرورشها هم كمي مشكل است) كار تونهائان بايمنسل بود چاپ نشد) تاج محمد  
آريافيمي (در مورد تزويج جمله در فرقه ها مضمون لازمه اتخاذ شده - لطفه شما  
از بازياسيه يعني از دست فرشان جمله خريد قلم به فرقه هاي كه اعلان  
ميشود مراجعه نمايد) شكيبا قاسمي و مصفاان از پوهنهي ساينس (شعر  
تان را به ادريس دختران ليسه ها چاپ ميكنم) عادله انور قزلي (نامه تان رسيد  
از بيان مطلب ارسالي شما قليا جيزهاي را چاپ كرده ام بازم مورد رساره  
ميكنم) سوما - ك شعدي رابه يعن خوش آمديد لطفه مجموعه هايتان را -  
يكايره دفتر بياوريد) فريده اميد ازليسه رايحه محمدي (احساس شما را نيت  
به سوزول كره طي مشتري به ايشان برسيم) محمد عارف تنها سر باز در ولسوالي  
شكوره (سلاهاي ما را در كافتوش بريد از مطلب ارسالي تان استفاده ميكنم)  
ازين درستان نامه و مطلب رسيد كه مطلب قابل چاپ در شماره هاي اينده  
به اسام نويت به چاپ ميرسد) محمد نعم شريفزي - قاضي فرشته اريا - خد -  
يچه احد يار - مرضيه احسانند - عبد الواحد ونا - فرهاد يوليزي - زمين محمد  
استيار - فلورانس نجفي - زفره - مليحه باركري ازليسه رايحه بلخي - محمد -  
سعيد ازليسه انصاري - زولا نوري از ايتديه مرم - ربحانه اهليار از ايشه  
دراني - شكيبا حبيبزي ازليسه اريانا - نجلا فرهاد - غلام نبي اخگر -  
مستوره هرمز - احمد يادگار اميني - فريده اميد - محمد حسين هزاره تاتاري  
شفيع از سوزول افشار - عبد الصدا حدزي - جواد فائق هونياني - محمد نعيم  
ميهنار - ليلا تيازي - بلقيس احدي - عبد الرزاق حسن - محمد عارف شريفسي  
محمد عتيق ابراهيمي - سلمه نوابي - سلمه تيوري - ناشره فائق - انجيلا - نعيه  
هوس حديد - محمد امين متقي - مليحه حسين هوتكي از پوهنهي اقتصاد -  
حسينافزاد از پوهنهي - حميد و هاب از پوهنهي زمين شناسي - اسما رازي و -  
مسعود رازي - عاليه ازليسه مرم - ميوه سام - حامد نماش - لالا انا ازليسه انصا -  
ري عبد الجبار عزيزي از طب ننگرهار - رانظري ازليسه مرم - فريده ونا - محمد  
واصل انسر زهد ارگند هار - فريده اميد - محمد شفيع ازليسه حبيبيه - احمد شكيب  
حميد قزوني - اربن اعر - ذبيح الله حقيقي - هسانيسير - محمد زمان حيد زاده  
راحم صلح - شكري پرواني ازليسه عايشه دراني - خاخره جبران ازليسه مرم  
فايزه طار - بريالي ازليسه حبيب الله شعدي - معشني خروش - محمد سهيل  
حميدي - فاضله صاحب ازليسه ملالي - مستوره يوسف از نيتوت طب -



# چی چطور میسود؟

## جدول

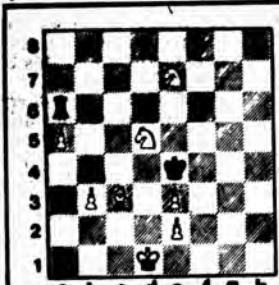
- ۱- انفسی
- ۲- بازارچه
- ۳- نوشابه داروش انسان
- ۴- بھارت
- ۵- یال دارد جزیره انگلیس
- ۶- سولخ
- ۷- بت تولید آتش فشان
- ۸- خبر دهنده شیرهندي
- ۹- مفلستان
- ۱۰- باغش مشهور است
- ۱۱- گدري در کابل اله موسیقی
- ۱۲- درید خشان جای زنان
- ۱۳- تارگی دنیا اصطلاحی
- ۱۴- در قمار
- ۱۵- گوشه قابو نوی سپورت
- ۱۶- در ایرلند است فیر میسود
- ۱۷- زن وشوهر کیمبادان واژه
- ۱۸- اظهار همدردی
- ۱۹- از انسو بنتلون
- ۲۰- منسوب به پیکر اخرمه تعری
- ۲۱- سوره ئی از قران از ان طرف
- ۲۲- منظر بوجی پوستی از
- ۲۳- چپ بر است حفظ آرامی
- ۲۴- کوهی در مرکراسیا
- ۲۵- ارج گور ریل در هم
- ۲۶- نام حزبی شهری دخیل
- ۲۷- در سیاست ۱۹۸۷ ماتسم
- ۲۸- پشتو
- ۲۹- طالع واختر از ان طرف
- ۳۰- اهل مدرسه مرض شتر
- ۳۱- تجاھل دزدانه

## پرسش ادبی

پت بهار، هنگامی کفریاد هان تو  
آیینیه های آرام رود خانرا بلرز می  
آورد  
در روزهای جادویی آن در جنگلی  
دوشیزه اپولو نزد من آمد

این شعرا مجموعه مقالات -  
چاپ شده در کتابی بنام زیبایی  
شناسی نوین گرفته شده است.  
کتاب مذکور در زمره های  
فروش بیعتی موجود است. لطفاً  
بمانویسید که این شعر مربوط  
کدام بخش کتاب است و جایزه  
خوبی را بدست آورید.

- ۱- مسودی
- ۲- جگر
- ۳- برنده جنگی و خوش گوشت
- ۴- کارخانه تیرسازی معدوده
- ۵- لباس
- ۶- کوتلی در راه سابق مزار
- ۷- کشوری امریکائی کمپوزر مشهور
- ۸- المانی
- ۹- بد بري میزد دارد بطن است
- ۱۰- میوه بهاری
- ۱۱- اینانی بین دو قاره
- ۱۲- درد منسوب به زجر نویسی
- ۱۳- پوست
- ۱۴- آزان طرف نوی ساز مرا
- ۱۵- دفعید از ایک است
- ۱۶- سرزمینی در آفریقا نمایش
- ۱۷- نامه نویسی
- ۱۸- در تزیین ابرو جوئید تخلص
- ۱۹- یک استاد پوهنتون در خسه
- ۲۰- گل اله موزیک
- ۲۱- سیاحت من از خا سرود
- ۲۲- است
- ۲۳- کشوری در هم عربی
- ۲۴- از بایان بیبالا شعری در
- ۲۵- ایتالیا مگرازانسو
- ۲۶- مراد ف مذهب دروغ گو
- ۲۷- لذت طهام
- ۲۸- یکی از کاشفان تاریخی زمین
- ۲۹- آب استاده پختی
- ۳۰- مست وازون نسبت به علم
- ۳۱- توان مگروازگون ایالتی
- ۳۲- در یونان روشن
- ۳۳- ت نشین می نویسی مد
- ۳۴- کی کارخطا باشد حیوان
- ۳۵- درنده
- ۳۶- شویا



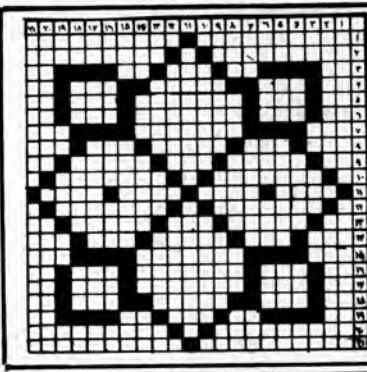
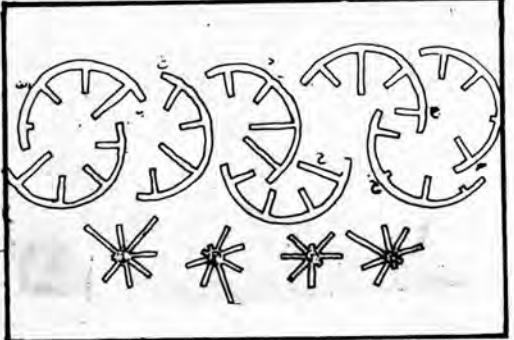
سفید بازی را شروع می کند  
و در سه حرکت سیاه را مات  
می سازد.

نام مکمل حل کننده گان را در شمار ۱۰  
بعدی به چاپ می رسد نیسم، به  
اساس قرعه این بیستان مستحق جایزه  
شناخته شده اند.  
بلوشه یواری، محمد ظاهر خورسند،  
شکرینه آذر، محمد شفیق، منیره مسعود  
و فریدون رها.



این دو عکس از هم چه تفاوت دارند، تفاوت آنرا  
بمانویسید و جایزه بگیرید.

شکل های پهلوی  
را به دقت نگاه  
کنید و بعداً با  
بنویسید که الهه  
شکسته شد مربوط  
کدام حلقه می  
باشد.



فروشگاه بزرگ افغان اینبار  
هم به برنده گان این صفحه  
این جایزه هارای دهد:  
- یک کاپه ترموز  
- یک جوهر بوت مردانه  
- یک درجن بیاله جایخوری  
فروشگاه امانیار قرطاسیه  
فروشی شمعیز جایزه میدهد.



# سپاس از کلکتیف مطبوعه دولتی

باز هم از کلکتیف مطبوعه دولتی یاد خیر می کنیم زیرا که رتبه چاپ روز حیات شباروزی اینها مجله به موقع معین و بهتر از پیش می دانند. مختار معاون شعبه انسیست میگوید: (( سباون مجله خانواده هاست و ما انرا مجله خود میدانیم )) فیض محمد صحاف مطبوعه دولتی میگوید: (( ما توجه داریم صحافت مجله خراب نشود اما بعضاً بطور استثنای مواردی پیش می آید )) اینک باز هم عکس چند تن از کارگران را فرض معرفی خواننده گان با آنها چاپ نمودیم.



در محمد از شعبه انسیست  
عقیق الله از شعبه انسیست  
نصلا از شعبه صحافی  
عبد القادر از شعبه انسیست  
حبیبه از شعبه صحافی  
دینا از شعبه صحافی



شیر احمد از شعبه رنگرانی  
ملالی از شعبه رنگرانی  
سید محمد از شعبه رنگرانی  
دکیم از شعبه رنگرانی  
نیر از شعبه انسیست  
گر رحمن از شعبه رنگرانی



نیر محمد از شعبه انسیست  
شیر محمد از شعبه انسیست  
عبد الستار از شعبه انسیست  
دینا از شعبه صحافی

## انکب های که ما خیر

شدید، شاهم خیر شوید

یکن از صحبت کنندگان این صفحه می برد ازیم:

عنوان جالبی که توجه ام را بخود جلب کرد نام دختر افغان با تخلص (جکسن) بود و ان هم اینکه:

دوشیزه گیتی (جکسن) محصل پوهنسی ادبیات که با تغییر نام با اسم مستعار (مریم) خود را معرفی نمود. بود.

ایا در لحظاتی که چنین احساسات واقعا پیچ خود را بروز میداشت در مقابل چگونه احساسی به زور نالیست خوب مادست داد؟ آیا شنیدن این افسانه دست از دختران افغان نکشید؟ آیا تاسف نکرد و این سوال چرا در ذهن اس خطور نکرد تا بگوید: دختر جان از کجاستی و از کجا حرف می زنی؟ - از کد ام نامیل هستی؟ و آیا با این تیپ و شکلیکه به کانون علم و دانش پوهنتون پامیگ اری کسی نیست تا بار همنای او خوب را از بد تفریق نماید؟ احساسات شخصی و علاقه به یک شخص معین در زندگی جوانان نژاد هر جوان ارزش خاص خود را دارد و احساس درونی در سینه اثر بینهان می ماند نه آنکه نریاد زند و محیط پوهنتون چه که اکنون بانشر همین مطلب تلم شهر کابل آگاه سازد.

آیاد دوشیزه گیتی این کار را افتخار میداند؟ چه انتخاری را در پی دارد تا نام آگاه گردیم؟

اما دوشیزه گیتی مریم جکسن چرا ندانسته غرور افغانیت خویش را به پای غرب ریخت؟ علاقه و شوق به یک هنرمند یا آواز خوان شخص در زندگی همه شاید اطفال، جوانان و پهران کشور ما باشد اما هیچگاه حاضر به تحقیر و توهین نخواهند بود تا شای را در کنار هنرمندان امریکایی مایکل جکسن انهم به کتیزی به صبح برسانند.

از ان بگذریم به هنرمند خوب خود ما بینه دیشیم به فرهاد دریا - آیا هانقدر که دوشیزه گیتی جکسن در مورد مایکل جکسن معلومات داشت ایا در مورد فرهاد دریا هم آگاهی دارد؟ ایا شخصیت و ظرفیت هنری فرهاد دریا اقله برای یکبار با خود به تفکر نشست؟ که فرهاد دریا چطور طرز برخورد با انات وجه نشست و برخاستن دارد؟

خواهشمندم تا حرفهای دگرشده را از زری حسادت و بد بینی در مقابل استعداد جوانان کشور و مقبول بودن تیپ های شان ندانید این تاسف ویس است تا به بی برداختی های انها بوند نه مراد و مقصد شخصی.

شاید اگر این دو انتقاد شوند محترم بانشر انتقاد آگاهی یابند انرا حسادت فده و غرض شخصی بدانند که هیچ یک در بین نیست ما داریم دختران و پسران جوانی که حتما از نگاه تحصیل اخلاقی، فامیل - استعداد، زیبایی و مورد مداری نسبت به این تیپ غربی هایشقدم اند و هیچگاهی کاروان با سعادت شان از قافله بدورن میماند، تا از زری حسد دست به انتقاد بوند باشند.

فرشته طوفان

در شماره چهارم مجله سباون مطلبی به نشر رسیده بود که مسایل مطروحه در ان برای عده بی تاثر و تشویش را به همراه داشت. ما بانشر این مطلب خواستیم تا خواننده گان مجله در جریان تاملات خواستها و گرایش های که نزد برخی از جوانان ما وجود دارد آگاهی یابند و به همین علت کلیشه صفا را (( از گپ ها بی که ما خبر شدیم شما هم خبر شوید )) نامیدیم. نامه های از جانب عده دگری جوانان بهارسید است که عکس العمل شان را نسبت به این گرایش ها آرایه نموده و از ان به عنوان یک تامل انحرافی انتقاد نموده اند. بطور نمونه یکی ازین نامه را بیچاپ میروسانیم:

به اداره محترم مجله سباون:

بعد از عرض سلام و زری موفقتان، از تعریف و توصیف که بگذریم باید بگوییم مجله سباون توانسته جای خوب عالی را در بین مجلات نشر شده کشور اشغال کند. که این واقعا جای افتخار است.

اصل واقعتی در نجاست که شماره چهارم ماه سرطان که چند روز قبل از چاپ برآمد بر علاوه مطالب واقعا خوب درین شماره مطالبی تحت عنوان (شور و شوق جوانی) صفحات ۲ و ۱۱ مجله برای واقعا جای تعجب و افسوس بود و از ان متاسر گردیدیم که تاسف بنده را از زری حسادت واستعداد کنشی جوانان ندانید.

وان اینکه جوانان ما چرا از فرهنگ خویش فاصله گرفته اند و این گفته را ترموش نموده اند که انها اولاد افغان و تبعه افغانستان هستند. بیروزی از بد کار بند و نایبند نیست در صورتیکه هاهنگ با اقتصاد فامیل و خواست جامعه و مردم داشته باشد. باید جوانان و نوجوانان کشور ما به گفته پرویز بک دانسر) و امثال آنها گوش فراد دهند و بیاتیپ و موها و لباس خود را غریب نشان نداده و ادعای این را نه نمایند که مردم هنوز نمیمانند. انها چرا استفاده از مد، رقص و آواز غریب هارا زود تر نظریه فعالیت و زحماتکی جوانان غریب و احساس مسئولیت شان نسبت به جامعه کای می نمایند. چرا اقتصاد وسط پیشرفت افغانستان را برابر به اروپا خواستار نیستند که در رقص خواستار بیروزی افزیشی ها اند. استفاده و طرز پوشیدن و بیروزی از آنرا نیز در جای مناسب میدانند. در روی جاده ها و زیر پلاکهای مکروریان در شرایطی که افغانستان به سر می برد همه و همه در راه عبود آن میکوشند از نگاه اقتصادی و امن و آسایش آن به در رقابت هنری با غریب هان افغانستان اکنون به کمک و یاری بازان پرتوان و نیروی با عظمت جوانان نیازمند است آیا لازم میدانید بجای رقابت در تحصیل و فراگیری علم و دانش و زحماتکی و آبادی به (برک دانس) بپردازند؟

آیا ناملهای (گوروند) و ناملهای رقص غریب این جوانان ما را از بس بیخود و در خلود غرق ساخته است؟

برای ما جای واقعا تاسف و برای مادران شان جای گریه و افسوس است آیا مادران به آنها افتخار میکنند؟

آیا بعد سالی به فامیل خویش مفید بوده می توانند؟ و حال به انتقاد



# اورانوس رستورانٹ

آدرس: پل باغ عمومی



تذکار حوشمره افکار اورین  
 رستورانٹ صرف نمایید  
 محفل عروس و شریز خور تازہ  
 حس صورت برگذار نمایید

لہجہ نئی معاملات  
 رخصت سعادت  
 صاحب ستم یادگار  
 درخیزہ درویش خانہ و پادشاہ  
 کراچی شمارہ رخصت سیکہ  
 کورس: مین صابو شریز  
 و چار چتر انصار  
 تیلیفون ۳۱۴۶۸

ہموطنان کرامی!

اگر منجھو امید بساں و سایر اجناس تازہ قیمت ہاں و گواہ  
 تازہ دست لاریڈ از فروشگاہ فرید

دیدار کنید

فروشگاہ فرید واقع زرغونہ میدان شہر نو ولد کتدہ بہترین  
 رجنس از مشہور ترین کمپنی ہاں جھنم



# فروشگاه بزرگ افغان

## مقدمینماید

صفا، آقاخان و قاضی بچه ها!

یک ره بوت بحریه، پنج چوره بوت، چهار چوره بوت، سه چوره بوت  
دو چوره بوت دیک چوره بوت جایزه بگیرید.

دولت کله پیرن خول در نه پورین کهنی بنام عجب  
دولت کله بزرگ افغان



دربزرگین داریت بودال در د عازر  
خوبه در میاید به نهاد شما نرسد

قیمت یک شماره ۲۰ افغانی

این بوت های ساخت وطن را از  
بزرگترین مارکت فروش بوت  
در فروشگاه بزرگ افغان بدست  
آورید و بیل های خرید را با خود تله  
دارید

تاریخ قرعه کشی بعداً  
اعلان میگردد.

صنایع ملی وطن را بشویق نهانید